

حقیقت

دوره دوم
مرداد ۱۳۷۶ شماره ۲۷

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

پس از انتخابات

رهائی از ستم ملی، آزادی از فشار و سرکوب و خفقان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، بخشی از خواسته های عمومی و برحق مردم است. طبقات حاکمه نیز به دنبال راه برون رفت از این اوضاع هستند؛ زیرا اوضاع کنونی بسرعت میتواند به جانی برسد که نه بالائی ها بتوانند به شکل سابق حکومت کنند و نه پائینی ها زندگی به شیوه سابق را تحمل نمایند.

در این شرایط بحرانی، خاتمی و همپیمانان وی از آغاز دوران تغییر میگویند و میکوشند بر موج سوار شوند. رسانه های گروهی امپریالیستی تبلیغ میکنند که بقیه در صفحه ۴

جامعه ایران در يك تب و تاب سیاسی بسر میبرد. همه خواهان تغییرند. طبقات تحتانی میخواهند از فقر و فلاکت و مصائبی که از استثمار سرمایه دارانه و نیمه فئودالی سرچشمه گرفته رها شوند. اشتهای سیاسی نسل جوان تحریک شده است؛ زنان مصمم تر از همیشه در صفوف نخست مبارزه ایستاده اند؛ طبقات میانی میخواهند از فشار و انحصارگری خلاص شوند و در سیاست و اقتصاد دست بازتری داشته باشند. طبقات محکوم و اقشار محروم میخواهند در تعیین سرنوشت خویش نقش بگیرند. آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی اعتصاب، آزادی پوشش، آزادی در انتخاب مذهب و لامذهب بودن، آزادی تحقق خواسته های ملی و

انتخاب یک خادم امتحان پس داده

در زندان بزرگ جمهوری اسلامی، زندانبان جدیدی بر سر کار آمده است. جناح های قدرتمندی از همین هیئت حاکمه مفتخور و جلاد، محمد خاتمی را کاندید کرده و او را با تکیه به رای مردم به راس قدرت رانده اند. او جای رفسنجانی را می گیرد و بر تخت ریاست جمهوری شکنجه و کشتار و چپاول می نشیند. در فضای انفجاری جامعه، رژیم اسلامی به رو کردن چهره های «بی سر و صدا» و «کناری» نظیر خاتمی نیاز دارد. جمهوری اسلامی به افراد و بی پایگی خویش کاملاً پی برده است. خشم و اعتراض فزاینده مردم در سالهای اخیر، به سران رژیم نشان داده که تا چه اندازه مورد نفرت توده ها قرار دارند. ترکیب شرکت کنندگان در اعتراضات توده ای، به آنها نقش مهم و حساس جوانان را گوشزد کرده است. مقاومت و مبارزه ادامه دار زنان علیه ستم و تبعیض دیرینه جنسی که تحت جمهوری اسلامی حادثتر و برجسته تر شده، زنگ خطر را از جانب این نیروی اجتماعی برای هیئت حاکمه به صدا در آورده است.

کارزار انتخاباتی خاتمی در چنین فضائی براه افتاده و عمدتاً جوانان و زنان را خطاب قرار داد. خاتمی، جوانان را بقیه در صفحه ۲

محک ها و چشم اندازهها

نگاهی به مواضع برخی احزاب و گروه های سیاسی

- مجاهدین: ورشکستگی یک تناقض
- اکثریت: شیپورچیان ارتجاع
- توده ها متوهمند یا راه کارگر!؟

صفحه ۱۴

متن سخنرانی ارائه شده در مراسم بزرگداشت قیام سربداران در آمل
راه رهائی:
توهم انتخاباتی یا قهر انقلابی؟
صفحه ۲۲

اخباری از جنگ خلق در پرو و نیال

صفحه ۱۰

از زندانیان سیاسی که در اعتصاب غذا بسر می برند
به دفاع برخیزید!
جنایتی دیگر علیه مهاجران افغانی
صفحه ۳
صفحه ۲۸

• درباره شعار (استقرار جامعه مدنی) صفحه ۶
• درباره مضمون و کارکرد انتخابات در نظام های ارتجاعی صفحه ۷
• اطلاعیه جنبش انقلابی اتنوساونالیستی
• درباره کشتار چریکهای توپاک آمارو صفحه ۲۲

انتخاب یک خادم...

ستایش کرد و از لزوم توجه ویژه به آنها و ضرورت رفع موانع اجتماعی و فرهنگی در راهشان گفت. او از حقوق زنان حرف زد و بحث مشارکت زنان در بالاترین مسئولیتهای حکومتی را به میان کشید. توجه و رجوع خاتمی و جناح های حامی وی به این دو نیروی انفجاری، سیاستی آگاهانه بود که با هدف جلوگیری از انفجارات محتمل اجتماعی و یا عقب انداختن آنها، در پیش گرفته شد.

انتخابات با شرکت گسترده مردم به ویژه در شهرهای بزرگ روبرو شد. تبلیغات انتخاباتی آنگونه صورت گرفت و دعوی رقبا چنان فضائی ایجاد کرد که بسیاری از مردم، رای دادن به خاتمی را بمنزله ابراز مخالفت نسبت به وضع موجود تلقی کردند. این توده میلیونی که اکثریت آن را جوانان و زنان تشکیل میداد، میخواست هر طور که شده به دار و دسته ای که آن را مظهر و همه کاره جمهوری اسلامی میدانست تودهنی بزند. این توده جوان که با کابوس بی آیندگی و بیکاری و فلاکت تحت جمهوری اسلامی روبروست، نمیتواند بدون امید به پیروزی و دورنمای روشن سر کند. انگیزه قدم به صحنه گذاشتن و در تعیین سرنوشت خویش نقش بازی کردن در جوانان غلیان میکند. برای بسیاری از آنان شرکت در انتخابات، نخستین تجربه فعالیت سیاسی محسوب میشد و جای تعجب نیست اگر این حرکت با بی تجربگی و ساده اندیشی رقم خورد.

ماشین تبلیغات انتخاباتی خاتمی که سوختش را باند رفسنجانی و شرکاء در نهادهای گوناگون تامین میکردند، وی را فردی «آزادمنش» معرفی می نمود و از «دستاوردهای فرهنگی و هنری» که تحت مسئولیت وی کسب شده سخن میگفت. تبلیغ عمده ای که حول شخصیت خاتمی انجام گرفت این بود که: او یکی از «آنها» نیست؛ با «آنها» فرق دارد؛ «آنها» کنارش گذاشته اند. و این يك دروغ بزرگ بود. خاتمی دقیقا یکی از «آنها» است. یکی از افراد همین هیئت حاکمه اسلامی است؛ یعنی از نمایندگان سیاسی همین طبقات سرمایه دار - زمیندار بزرگ حاکم است که دست در دست هم نظام ارتجاعی و تحت سلطه امپریالیسم را می چرخانند و حفاظت میکنند. خاتمی نزدیک دهسال، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی بود. او مسئولیت اشاعه فرهنگ ارتجاعی و خرافاتی و ضد علمی مذهبی، ارزشهای فئودالی و مردسالارانه و زن ستیز، و فرهنگ «شهادت و قربانی شدن در راه اسلام و امام» را بهعهده داشت. او مسئولیت مغز شوئی فرهنگی - ایدئولوژیک میلیونها جوان و نوجوان را در مرگبارترین روزهای جنگ ارتجاعی ایران و عراق بهعهده داشت تا آسوده تر بسوی میدانهای مین روان شوند. در روزهایی که رژیم گروه گروه فرزندان خلق

را به جوخه اعدام می سپرد، خاتمی هر روز با قلم کثیف خویش مقالات هیستریک ضد کمونیستی و ضد انقلابی بروی کاغذ می آورد و کار جلدان در سیاهچالها را تکمیل میکرد. او در تمامی سالهای کشتار کمونیستها و دیگر مبارزین انقلابی، یکی از مسئولین تراز اول جمهوری اسلامی بوده و از همان مرداب چرک و خون سیراب شده که امثال رفسنجانی و خامنه ای و لاجوردی و ناطق نوری و شرکاء، و براستی اگر چنین نبود هرگز نمیتوانست امروز در چنین مقامی قرار گیرد. خاتمی نیز همانند سایر این جانیان امتحان خود را پس داده و به همین دلیل از اعتماد هم قماشان خود، و «دعای خیر» امپریالیستها بهره مند است. قدرتهای جهانی، پیام امثال خاتمی را بخوبی درک میکنند و بر آن باور دارند که در سیاست نفتی و بطور کلی سیاست اقتصادی ایران، یعنی برنامه های ریاضت کشی دیکته شده توسط امپریالیسم جهانی که مردم را به خاک سیاه نشانده، هیچ تغییری داده نخواهد شد.

بلندگوهای امپریالیستی میکوشند انتخاب خاتمی را «يك پیروزی مهم» برای مردم و يك «تغییر تعیین کننده» در سرنوشت جامعه جلوه دهند. امپریالیستها نیز همانند هیئت حاکمه از انفجار خشم توده ها هراسانند و بهیچوجه خواهان بهم خوردن ثبات نظم ارتجاعی در جامعه ایران نیستند. بهمین خاطر از فرصت سود جسته و میخواهند به مردم بقبولانند که باید به همین نوع «تغییرات» رضایت دهید؛ باید به افرادی از قماش خاتمی امید ببندید تا به تدریج اصلاحاتی در زندگیتان بوجود آورند؛ باید راه های مسالمت آمیز و

اتحادیه کمونیستهای ایران
(سربداران)
۵ خرداد ۱۳۷۶ (۲۶ مه ۱۹۹۷)

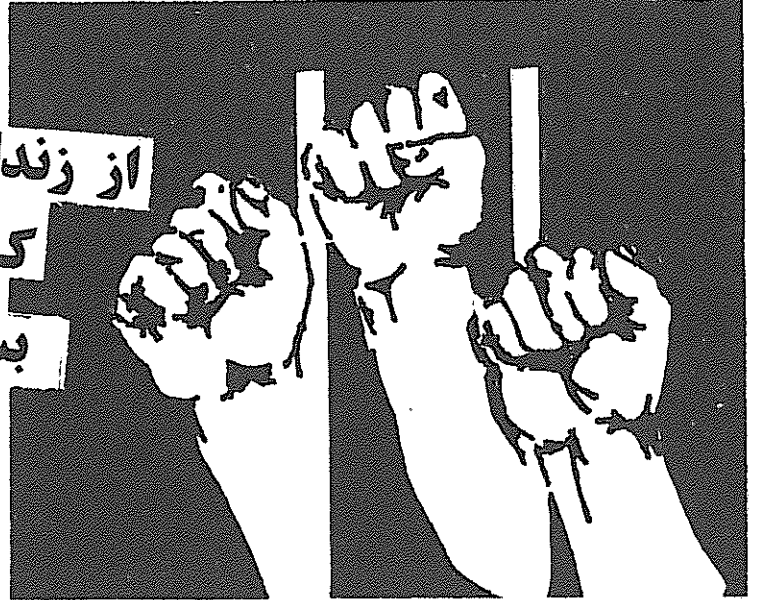
جزوات زیر منتشر شده است. برای تهیه آنها با نشانی

ما تماس بگیرید:

- . زنان در چین مائونیستی نیمی از آسمان را بر دوش داشتند (مقاله ای از نشریه «کارگر انقلابی») ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا
- . درباره رهائی زنان و پیشروی بسوی کمونیسم (مقاله ای از جهانی برای فتح)
- . زنان ماشین جوجه کشی نیستند!
- . زندگی چیست؟
- . زندگی نمی تواند و نباید همیشه حفظ شود!
- . (مقالاتی از «کارگر انقلابی») ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا
- . زنان و انقلاب (سلسله گفتارهای رادیویی «صدای سربداران» - چاپ جدید با تصحیحات و اضافات)
- . چه بر سر ما می آورند، چه باید بر سر آنها بیاوریم! (مجموعه ۳ اعلامیه بمناسبت روز جهانی زن)
- . بردگی در بازار آزاد (تجارت جهانی زن تحت سرمایه داری)
- . بردگی و مقاومت (تجارت خدمتکاران خانگی) - دو مقاله از «کارگر انقلابی»

BM BOX 8561 LONDON WC1N 3XX ENGLAND

از زندانیان سیاسی که در اعتصاب غذا بسر می برند به دفاع برخیزید!



موج جدید مبارزه قهرمانانه زندانیان سیاسی بپا خاسته است. این مبارزات که همزمان در زندانهای تبریز، شیراز، اصفهان، اهواز و تهران برپا افتاده، بشکل اعتصاب غذا ادامه دارد. تاکنون ه تن از اعتصابیون در زندانهای تبریز و شیراز جان باخته اند. این مبارزه، پاسخ بموقع و قاطع مبارزان اسیر به فشارها و تضيیقات ارتجاعی و وضعیت غیر قابل تحمل زندانهاست. در ماه های اخیر شکنجه و اعدام زندانیان قدیمی و مبارزانی که در ارتباط با خیزشهای توده ای و اعتصابات کارگری دستگیر شده اند، افزایش یافته است.

دروود به خاطره کامران یزدانی، مهرداد وثوقی، حمید رضا داداشی، جعفر عباسی و عبدالرضا احمدی، جانبختگان در اعتصاب غذای زندان! درود به زندانیان مبارزی که پرچم رزم را در اهتزاز نگاه داشته اند!

منافع طبقات ارتجاعی حاکم و دولت آنها با کشتار و سرکوب خلق گره خورده است. این رژیم به ناگزیر با مقاومت و مبارزه توده ها روبرو میشود، و برای حفظ سلطه خود به حبس و شکنجه و اعدام چنگ می اندازد. دفاع از زندانیان سیاسی و نبرد برای رهایی آنها، يك جبهه مهم و پایدار در مبارزات توده های خلق است. مردم میتوانند و باید به دفاع از فرزندان آگاه و مبارز خود برخیزند. مردم میتوانند و باید در این مبارزه، مشخصا با خانواده های زندانیان سیاسی نزدیک و همبسته شوند و به آنان یاری رسانند. مردم می توانند شعار «آزادی زندانی سیاسی» و «درهای زندان شکسته باد» را در هر کجا و به هر طریق منعکس کنند و اشاعه دهند.

از مبارزان اسیر دفاع کنید! این یک وظیفه عاجل و مهم است!

تشدید فشار بر زندانیان سیاسی درست زمانی انجام میشود که هیئت حاکمه با ترفندهای سیاسی میخواهد نشان دهد اوضاع در حال تغییر است و وضع بهتر خواهد شد. چهره های «جدید» حکومتی رو میشوند تا شاید مردم را بفریبند. وقتی که توده ها از سرکوب فرزندان اسیر خویش به خشم می آیند و موج اعتراض بالا میگیرد، رژیم این باور را رواج میدهد که تقصیر برخی مقامات زندان یا «جناح های تندرو» است؛ یا سعی میکند همان منطق عامیانه و فریبکارانه دوران شاه را جا بیندازد که مثلا «خاتمی خوبست ولی دور و بریهایش بد هستند.»

امپریالیستها در برخورد به این وقایع، توطئه سکوت در پیش گرفته اند. دارند چهره خاتمی را بزرگ میکنند؛ قرار نیست «روند مثبت تغییرات» و «گسترش دمکراسی» در ایران با چنین وقایعی خدشه دار شود. رفتارشان درست مثل روزهای قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ است که درباره «معتدل شدن» رژیم تبلیغات برپا انداخته بودند و دستان خون آلود رفسنجانی و شرکاء را پاک میکردند.

واقعیات نهیب می زند که این منافع طبقات ارتجاعی حاکم و کلیت رژیم جمهوری اسلامی است که حکم به آزار و کشتار زندانیان سیاسی میدهد! این ضعف و تزلزل هیئت حاکمه است که آنها را وامیدارد که برای فریب و خنثی نگهداشتن بخشی از مردم مهره ای مانند خاتمی را به میدان آورند؛ و برای مرعوب کردن اکثریت توده های عاصی دست به جنایات جبروتانه بزنند! هر دو اینها برای حفاظت از نظام کهنه و دولت ارتجاعی است.

مرگ بر جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش!

پس از انتخابات

دروازه تغییرات در ایران گشوده شده است. روشنفکران اصلاح طلب، رویزیونیستهای بی اردوگاه و فعالین سیاسی سابق به جنب و جوش درآمده اند. آنها فعالانه به بازی انتخاباتی رژیم پیوستند و مردم - بویژه نسل جوان - را تشویق به شرکت در انتخابات بنفع خاتمی کردند. برخی از آنها در تبلیغات خود، ماهیت و سابقه این خادم دیرینه جمهوری اسلامی را وارونه جلوه دادند. انتخابات ریاست جمهوری محملی شد برای حرکت طبقات حاکم و محکوم بر مبنای انگیزه ها و اهداف و درکهای متضاد از تغییر. اهداف و انگیزه ها متفاوت بود اما همه در يك مجرا افتاد؛ مجرائی که مضمون طبقاتی معینی داشت. برای هیئت حاکمه، انتخابات یکی از راه های نهادی شده حفظ و تقویت دولت ارتجاعی است. و برای خلق، يك بیراهه فریبکارانه؛ بیراهه ای که با هدف محکمتر کردن بندهای بردگی مردم ساخته شده است. شرکت در انتخابات را بهیچوجه نمیشد شکلی از مبارزه مردم دانست. این حرکت، خبر از نفوذ توهم و ناآگاهی در صفوف خلق میداد.

حرکت مردم در انتخابات تمایزی آشکار با شیوه و روحیه و تاثیرات خیزشهای خودجوش چند ساله گذشته داشت. آن خیزشها علیرغم فقدان دورنمای روشن و پراکندگی، عملا در مقابل کل رژیم قد برافراشت و خشم و تنفر و بی اعتمادی توده ها نسبت به کل هیئت حاکمه را فزونی بخشید. در مقابل، شرکت در بازی انتخاباتی رژیم گرایشات دیگری را دامن زد؛ گرایش امید بستن به دعوی بالائی ها؛ توهم نسبت به اینکه بالاخره در بین حکومتیان، فردی یا جناحی هست که با بقیه فرق دارد و ممکنست کارهایی بنفع مردم بکند؛ تردید در آماج قرار دادن کل دستگاه دولتی و همه جناح های ارتجاع؛ گرایش به ندیدن فرصتهای واقعی برای پیشروی و ضربه زدن به رژیم.

همه اقشار و طبقات خلقی منجمله طبقه کارگر در معرض این گرایشات قرار گرفته اند. اما این گرایشات متعلق به طبقات تحتانی و محروم جامعه نیست؛ از شرایط سخت و خشن کار و زیست کارگران و دهقانان فقیر و تهیدستان شهر و روستا سرچشمه نمیگیرد؛ رادیکالیسم و رزمندگی طبقاتی و منافع پائینی های جامعه را منعکس نمیکند. این گرایشات متعلق به اقشاری است که در میان دو قطب ثروت و فقر ایستاده اند؛ همانها که در بهره کشی از طبقات محروم دستی دارند هرچند خود از فشار و انحصارگری طبقات حاکم در رنجند؛ اقشاری که چیزهای زیادی برای از دست دادن دارند و با تردید و تزلزل و محافظه کاری در مبارزه ضد رژیم شرکت می جویند؛ دورنما و اهدافشان محدود است و دگرگونی ریشه ای

وضع موجود را طلب نمیکند. اینها گرایشات اصلاح طلبانه بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی مرفه است.

پایه گرفتن این گرایشات، اتفاقی نیست و دلایل عینی و ذهنی خود را دارد:

۱) سال ها دشمن تعرض کرده و مردم به مقاومت برخاسته اند. تیغ سرکوب در همان حال که نفرت عمومی نسبت به حاکمان را عمق و گسترش بخشیده، دامنه خواسته ها را محدودتر نموده و سطح توقعات را پایینتر رانده است. مردم از خود می پرسند بالاخره مقاومت تا کی؟ مبارزات را با کدامین دورنما باید به پیش برد؟ اگر توده ها جواب روشن و صحیحی برای این سئوالات نیابند، گرایش قانع شدن به آنچه «امکان پذیر» است، برای مدتی امکان عرض اندام می یابد؛ تا اینکه بار دیگر بی ثمری آن به اثبات رسد.

۲) بیش از نیمی از مردم را جوانان تشکیل میدهند. آنها با حضور در صحنه مبارزه ضد رژیمی روحیه شاداب، انرژی و شور و شوق و خون تازه را به رگهای جنبش خلق جاری کرده اند؛ اما از تجربه مستقیم انقلاب ۵۷ محروم بوده و در صحنه نبرد سیاسی نوآموزند.

۳) این در شرایطی است که يك قطب انقلابی قدرتمند حضور ندارد که اهداف و خواسته های اساسی طبقه کارگر و خلق را در قالب يك برنامه سیاسی و عمل بلاانقطاع به جامعه ارائه دهد و راه و استراتژی تحقق این برنامه را به اجراء گذارد. ضربه به جنبش کمونیستی و کشتار يك نسل از فرزندان انقلابی پرولتاریا و خلق بدست دژخیمان جمهوری اسلامی، بین آگاهی و شکل طبقاتی با جنبش توده ها فاصله زیادی انداخته است.

۴) امکاناتی که اصلاح طلبان برای ترویج نظرات خود در اختیار دارند با امکانات کمونیستهای انقلابی که در شرایط مخفی و سرکوب و پیگرد دائم ارتجاع به مبارزه ادامه میدهند، قابل مقایسه نیست. طی سالهای اخیر، مجلات این جریانات پر بود از ضدیت با انقلابات مسلحانه توده ای، ضدیت با کمونیسم انقلابی، ضدیت با ضرورت يك حزب پیشاهنگ پرولتاری برای رهبری پیروزمند انقلاب، تبلیغ تجربه رسوای احزاب بورژوائی در مضحکه های انتخاباتی نیکاراگوآ و ال سالوادور بعنوان «نمونه های مثبت». حال و هوای رفرمیستی که اینان دامن زدند و بذر توهمی که پاشیدند، غیر قابل انکار است.

این جریانات، مردم را فرا خواندند که دامنه توقعات و آرزوهایشان را محدود کنند؛ رویاهای بزرگ در سر نپروراندند؛ به وعده های بالائی ها دلخوش کنند و هدف نهائی خود را اصلاحات قرار دهند؛ با این ادعا که «دگرگونی ریشه ای جامعه شدنی نیست». بخشی از مطالبات دمکراتیکی که اینان جلو گذاشته اند، جزء خواسته های

عمومی و محفانه توده های خلق است. به همین خاطر، بخشی از مردم در آن منافع مشترک خویش را می بینند و با اینها همصدا میشوند. از طرف دیگر، جناح هایی از هیئت حاکمه نیز شعارهای معینی جلو گذاشته اند که روزنه امیدی - و فقط روزنه ای - برای اقشار میانی می گشاید. حاکمیت قانون و رعایت نظم که امروز از دهان امثال خاتمی بگوش میرسد، یکی از این شعارها است. این شعار برای بسیاری که از بی قانونی و خودسری مراکز مختلف قدرت به تنگ آمده اند و از چند جانب تلکه میشوند و امنیت شغلی و اجتماعی و منافع اقتصادی شان را در تهدید دائمی می بینند، جالب توجه است. بدین ترتیب صحنه در هم ریخته ای شکل میگیرد که در آن مطالبات اصلاح طلبان و وعده های مرتجعین و تمایلات متوهمان ظاهرا بهم می آمیزد و منافع طبقاتی متضادی که درگیر است را پنهان می سازد. و حکام فریبکار میکوشند با استفاده از این اغتشاش، فضای انفجاری موجود را آرام کنند. اما اوضاع عینی پیچیده تر و متناقض تر از آن است که ارتجاع حاکم بسادگی بتواند تب و تاب جامعه را مهار کند و آتش نارضایتی توده ها خاموش نماید.

الف - زمینه عینی مقاومت و بروز خیزشهای خارج از کنترل و تکان دهنده توده ای همچنان وجود دارد. تامین خواسته های عمومی مردم و بویژه تهیدستان شهر و روستا با حل معضلاتی گره خورده که هیئت حاکمه نمیتواند بسادگی حتی بر سرش مانور بدهد و بازیهای عوامفریبانه راه بیندازد، چه رسد به آنکه بخشی از آن را برآورده سازد. آزادی انتشار چند مجله کنترل شده غیر حکومتی، اجازه تهیه و نمایش چند فیلم مترقی (البته تحت سانسور و خودسانسوری)، ادامه سیاست شل کن سفت کن در زمینه نوع حجاب (و فقط نوع حجاب) و ورزش و امور فرهنگی، عطش توده ها به رهائی از استبداد حاکم را رفع نمیکند. این کارها تخفیف و اصلاح استبداد نیست، بلکه رنگ و لعاب زدن به آن است. استبداد یعنی کنترل فاشیستی زنان - یعنی نیمی از جامعه؛ استبداد یعنی محروم کردن ملل ستمدیده از حق تعیین سرنوشت که با نام مستعار «حفظ تمامیت ارضی» اعمال میشود؛ استبداد یعنی حاکم کردن يك مذهب تحت عنوان «دین و مذهب رسمی» و نفی حق انتخاب دین یا بی دین بودن؛ استبداد یعنی قلع و قمع اعتصابات کارگران و اعتراضات دهقانان؛ یعنی به خاک و خون کشیدن مردم حاشیه نشین بخاطر دفاع از سر پناهشان؛ استبداد یعنی زندان و شکنجه و اعدام بخاطر عقیده سیاسی؛ و...

بعلاوه، شرایطی که فقر و گرسنگی و بیکاری توده های عظیم را بازتولید میکند، اصلاح پذیر نیست. رنج و اسارت و فلاکت دائمی به محرومان جامعه تهیب میزند که این نظام استثمارگر، اصلاح ناپذیر است و این رژیم ارتجاعی، شایسته ذره ای اعتماد نیست.

جمهوری اسلامی نمیتواند مرتجع و سرکوبگر و مستبد نباشد؛ نمیتواند ضد کارگر و ضد ملل ستمدیده نباشد؛ نمیتواند زن ستیز نباشد. اینان چنان وحشی از نمایش قدرت مردم و حرکات خارج از کنترل توده ها دارند که همزمان با ژست های «آزادیخواهانه» خاتمی، یورش به زندانیان سیاسی را از سر میگیرند؛ فرج سرکوهی را برای زهر چشم گرفتن از روشنفکران مخالف در اتاقهای در بسته محاکمه کرده و به اعدام محکوم میکنند؛ و در کردستان جبهه ها به ربودن و قتل پیشمرگان ادامه میدهند. این حرکات باید حتی مسالمت جو ترین شخصیتها و جریانات را به تامل و تردید وادار کند.

ب - يك عامل دیگر که باعث تفرقه در هیئت حاکمه میشود و بی ثباتی را دامن میزند، رقابت قدرتهای امپریالیستی برای حفظ منافع و بسط سلطه خود در ایران است. طبقات ارتجاعی حاکم به باندهای گوناگون سیاسی و اقتصادی تقسیم شده اند که تحت تاثیر و نفوذ دولتها و انحصارات امپریالیستی مختلف قرار دارند. پیوندها و جهت گیریهای بین المللی مختلف بسوی آمریکا و اروپا و روسیه و ژاپن، مداوما در صفوف هیئت حاکمه شکاف می اندازد. این واقعیتی است که امپریالیستها خواهان يك ایران کاملاً تحت کنترل و يك دولت ارتجاعی کارگزار نسبتاً محکم هستند. اما بین خواستن و توانستن خیلی فاصله است. رقابتهای امپریالیستی و کارشکنی در طرح ها و تدابیری که هر يك برای بسط نفوذ و سلطه خویش به اجراء میگذارد، خود به بی ثباتی، تفرقه حاکمان و بروز تکانهای اجتماعی خارج از کنترل پا میدهد.

سیاستها و نهادها و مراکز قدرت گوناگون درون رژیم، یکشبه و بدون درگیری جناح های قدرتمند حکومتی یکدست نخواهد شد. تحولات سیاسی کنونی به يك ائتلاف نسبتاً پایدار بین جناح های اصلی رژیم بر شالوده سیاستی جدید، و یا تسلیم و تبعیت قطعی یکی نسبت به دیگری منجر نشده است. مناسبات موجود در سطح قدرت سیاسی، تاثیر بی ثبات کننده ای بر کل اوضاع جامعه دارد. عامل تفرقه در بین دشمنان خلق (هم امپریالیستها و هم ارتجاع حاکم)، از نظر عینی بسود مبارزات ضد رژیم است.

امروز مردم در فضای پر تب و تاب جامعه ای که تغییر را انتظار میکشد، با این سوال تعیین کننده روبرو هستند که: چه باید کرد؟ هدف از ترندهای ضدانقلابی دشمن اینست که مردم در پی پاسخ گفتن به این سوال بر نیایند؛ یا پاسخی را قبول کنند که دولت ارتجاعی را از مهلکه برهاند. اصلاح طلبان و سازشکاران پاسخ میدهند که باید در چارچوبه ای که رژیم تعیین میکند بازی کرد و از بالا راه به برخی تغییرات گشود. اما این نتیجه ای جز سد کردن راه

آگاهی و به هرز بردن توان مبارزاتی و فداکاری توده ها و به عقب انداختن رهائی خلق ببار نمی آورد. یگانه پاسخ صحیح، پیشبرد مقاومت و مبارزه رو در رو علیه رژیم و نه در چارچوب آن، با اتکاء به اتحاد و همبستگی درون صفوف خلق است، و نه با جناح هایی از خود دشمن. این راهی است که باید با تلاشی سخت و با اتکاء به نیروی مردم ساخته شود. چنین مبارزه ای است که به تدارك يك جنك انقلابی برای ریشه کن کردن حاکمیت طبقات ارتجاعی و برقراری قدرت سیاسی دمکراتیک خلق خدمت میکند. این راه پیروزی و رهائی است. پیمودن این راه، آگاهی انقلابی و از خودگذشتگی، رهبری روشن بین و تشکیلات آهنین - يك حزب پیشاهنگ پرولتری - و يك نقشه صحیح جنگی را طلب میکند. این راهی است که کمونیستهای انقلابی بمشابه نمایندگان طبقه کارگر در برابر خلق می نهند و مسئولیت ساختن این راه و رهبری آن تا به آخر را بعهده میگیرند.

کمونیستهای انقلابی مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستند. مبارزات کارگران برای افزایش دستمزد، ایجاد تشکلات مستقل کارگری، بهبود وضع معیشت و توقف سرکوب و آزار رهبران و فعالین جنبش کارگری، خصیصتی اصلاحی دارند. کارگران تاکنون مبارزات قهرمانانه ای را بر سر این خواسته ها به پیش برده اند و در مواردی موفق شده اند دشمن را عقب بنشانند. سایر اقشار و طبقات خلقی نیز همواره برای بهبود شرایط معیشت و کار و مسائل اجتماعی و فرهنگی مبارزه کرده اند و میکنند. این مبارزات برحق باید ادامه یابد و خواهد یافت، نکته اینجاست که اصلاحات، نتیجه جانبی مبارزات قهرمانانه و خونفشانانه و انقلاب ستمدیدگان است. در تاریخ معاصر مبارزه طبقاتی، اصلاحاتی که اینجا و آنجا - خواه موقت، خواه نسبتاً پایدار - در وضعیت اقتصادی - سیاسی و اجتماعی حاصل شده نه حاصل مسالمت جوئی و استغناء از پیشگاه حاکمان بلکه نتیجه مبارزات سخت و خونین محکومان علیه نظام ارتجاعی بوده است. انجام اصلاحات، بمعنای عقب نشینی دشمن در مقابل چنان مبارزاتی است؛ وگرنه تظلم خواهی های بی رمق هیچگاه نمیتواند به تغییرات واقعی در نحوه زندگی پایینی ها و نحوه حاکمیت بالائی ها بینجامد.

نتیجه ای که کمونیستهای انقلابی از اوضاع بحرانی جامعه و صحنه سیاسی پر آشوب میگیرند، و رژیم همه تلاش خود را بکار میبرد که مردم چنین نتیجه گیری نکنند، اینست که دشمن در موضع ضعف قرار گرفته است. شرایط برای وارد کردن ضربات پی در پی بر دولت ارتجاعی، برای متحد کردن توده ها و برانگیختن و جلب پشتیبانی آنها از مبارزات بخشهای مختلف خلق، برای گشودن جبهه های مبارزاتی متنوع علیه جمهوری اسلامی و بسیج

گسترده توده ها در این مبارزات، مساعد است. مقاومت و مبارزه بخشهای مختلف مردم با افت و خیز اما بطور مداوم به پیش میرود. کارگران و دیگر زحمتکشان شهری به طرح های ریاضت کشی و در واقع یورش وحشیانه سرمایه داران کلان و زمینداران بزرگ به سطح معیشت خویش با رزمی قهرمانانه پاسخ گفته و در این راه به سطوحی از اتحاد و تشکل دست یافته اند. مقاومت و مبارزه ملل ستمدیده علیه ستمگری ملی و برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت به اشکال مختلف جریان دارد. زحمتکشان در محلات فقیرنشین و حاشیه ها بارها علیه وضع فلاکت بار زندگی، علیه اجحافات رژیم و قلدریهای مزدوران مسلح و توطئه های خبرچینانش بپاخاسته اند. مبارزه و مقاومت طولانی زنان علیه حجاب اجباری، آزار جنسی و قوانین مدنی و شرعی مردسالارانه و اسارتبار، گسترده تر و برجسته تر شده است. جو مبارزاتی در دخمه های قرون وسطائی رژیم توسط زندانیان سیاسی قهرمان بالا گرفته است. اینها همه زمینه های عینی و مساعدی برای تقویت مبارزه از پایین علیه ارتجاع حاکم است. باید حس همبستگی و اتحاد نسبت به خواسته ها و اعتراضات هر بخش از خلق را در بین توده ها برانگیخت و در مبارزاتشان منعکس کرد. مسائل نظیر دفاع از زندانیان سیاسی، مخالفت با حجاب اجباری و مبارزه علیه مردسالاری در صفوف خلق، دفاع از خواستهای ملل تحت ستم و مبارزه با شوینیسیم فارس، مبارزه با افغانی ستیزی، دفاع از حق حاشیه نشینان در داشتن سرپناه و خدمات شهری، دفاع از روشنفکران و هنرمندان مترقی و مردمی در مقابل سرکوب و اختناق، باید به بخشی از آگاهی سیاسی و مسئله کلیه بخشهای خلق در مبارزه ضد رژیم تبدیل شود. این چنین است که جو مبارزه جوئی و همبستگی خلق تقویت میشود، آگاهی سیاسی انقلابی توده ها بالا میرود و افق ایدئولوژیک آنها گسترش می یابد. چنین مبارزه ای امکانات و مصالح بسیاری را گرد می آورد و نیروهای بیمانندی را برای برپائی جنك طولانی خلق آزاد میکند. اینك دشمن، مانند سگی کشیف در گرداب غوطه می خورد. نظاره کردن و انتظار کشیدن، یا بدتر از آن، دل به امیدهای واهی بستن، سفاقتی نابخشودنی است. باید او را به قعر راند. باید غرقش کرد. ■

نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران
(سربداران) در خارج از کشور:

BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX,
ENGLAND

درباره شعار «استقرار جامعه مدنی»

دمکراسی بورژوازی برقرار است و دولت طبقاتی مشکل از نهادهای جا افتاده و گوناگون بورژوازی است. نهادهای سرکوب مستقیم اگرچه محور دیکتاتوری طبقه بورژوازی امپریالیستی هستند، اما نهادهای سرکوب غیر مستقیم (شامل احزاب بورژوازی، مطبوعات و رسانه های گروهی بورژوازی و غیره) نیز نقشی مهم در کنترل طبقات محکوم و اعمال سلطه طبقاتی بازی میکنند. در کشورهای تحت سلطه، اساسا دیکتاتوری عریان طبقات کمپرادور - فئودال حاکم است. شکاف بین دولت و اقشار و طبقات مردم عمیق است و به علت حاد بودن تضادهای طبقاتی و اجتماعی، سرکوب مستقیم و خشن و خونین مدام در دستور کار قرار می گیرد. نهادهای سرکوب غیر مستقیم نسبت به جوامع سرمایه داری پیشرفته نقشی بسیار کم اهمیت تر بازی میکنند. ریشه این وضع متفاوت در شدت ستم و استثمار و غارتگری در کشورهای تحت سلطه بنفع کشورهای امپریالیستی است. در واقع، سودها و ثروتهای بیکرانی که بدین طریق راهی مراکز امپریالیستی میشود پشتوانه و حافظ دمکراسی بورژوازی در آن جوامع است. سرمایه داری با اتکاء به این سودهای کلان است که می تواند ثبات و رفاه نسبی در دژهای امپریالیسم را برای دوره های نسبتا طولانی تامین کند و امتیازات اقتصادی و سیاسی معینی به بخش وسیعتری از اهالی بدهد. دیکتاتوری ارتجاعی عریان در جوامع تحت سلطه، و دمکراسی بورژوازی در کشورهای سلطه گر دو روی یک سکه اند.

مشخصه دیگر اغلب کشورهای تحت سلطه، موجودیت مناسبات قدرتمند فئودالی و نیمه فئودالی است. این مناسبات قدرتمند در پیوند با سرمایه داری بوروکراتیک مانع تحولات بورژوا دمکراتیک در جوامع عقب مانده اند. محرومیت بخش بزرگی از جمعیت دهقانی از مالکیت بر زمین که نتیجه و در ارتباط با انحصار بخش عمده اراضی در دست عده قلیلی ملاک (حقیقی و حقوقی) است، یک شاخص تعیین کننده از سرکوب شدن خواسته های دمکراتیک بورژوازی در جامعه است. یعنی بخش قابل توجهی از اهالی عملا (و نه بمفهوم حقوقی) از حق مالکیت خصوصی که یکی از مبانی «جامعه مدنی» در جوامع بورژوازی غرب بود، محرومند. وجوه قدرتمند فئودالی و نیمه فئودالی یکی از عوامل پایه ای برقراری استبداد سیاسی، بی حقوقی گسترده توده ها، و «بی قانونی» و «هرج و مرج» در بین بالائی هاست که گاه تا مرز انشقاق ملوک الطوایفی پیش میرود. به همان ترتیب که رقابتهای امپریالیستی نیز به

میرساند و توسط دولت محافظت میشود. مارکس پرده های ابهام را از روی سرمشاه و رابطه این مجموعه مناسبات و نهادهای اجتماعی و اقتصادی کنار زد و مطرح کرد که «کالبد شکافی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جست... انسانها طی تولید اجتماعی حیات خویش وارد روابط مشخصی میشوند که اجتناب ناپذیر و مستقل از اراده ایشان است. روابط تولیدی که منطبق با مرحله مشخصی از فرایند رشد نیروهای مادی تولید آنهاست. مجموعه این روابط تولید، ساختارهای اقتصادی جامعه، یعنی بنیاد واقعی را تشکیل میدهند که بر اساس آن روبنای حقوقی و سیاسی پدید می آید و اشکال خاصی از آگاهی با آنها منطبق میشود.» (دیباچه ای بر نقد اقتصاد سیاسی - ۱۸۵۹)

مارکس گفت که «امنیت مفهوم اجتماعی عالی جامعه مدنی است.» (درباره مسئله یهود - ۱۸۴۳) در جامعه سرمایه داری این هیچ چیز نیست مگر امنیت مالکیت، امنیت روند تولید و استثمار، امنیت شخصی در استخدام نیروی کار و فروش نیروی کار. حاکمیت قانون در ارتباط تنگاتنگ با تامین این امنیت قرار دارد. در واقع، امنیت و حقوق فردی (که مشخصه جامعه مدنی است) بدون حاکمیت قانون (که در وجود دستگاه دولتی تبلور یافته) قابل تصور نیست. و این کل بهم پیوسته بر یک شیوه تولیدی معین یعنی سرمایه داری استوار است و آن را حفظ میکنند.

بعدها مارکس عبارات دقیق علمی نظیر ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه، زیربنا و روبنا، شیوه تولید و غیره را جایگزین عبارت ناروشن «جامعه مدنی» کرد. اگر بخواهیم مختصات «جامعه مدنی» در جوامع سرمایه داری غرب را بیان کنیم بطور خلاصه اینهاست: ساختار و مناسبات اجتماعی و نهادهای مربوط به آن. این مجموعه از شیوه تولید سرمایه دارانه نشئت گرفته اند و تابع نظم و قانون و امنیتی هستند که توسط دولت طبقه بورژوازی اعمال میشود. احزاب سیاسی، اجتماعات، مطبوعات و رسانه های گوناگون، نهادهای فرهنگی و آموزشی، از جمله نهادهای جامعه مدنی هستند.

اما عصر کنونی، عصر امپریالیسم است. یک تقسیم پایه ای بین کشورهای دنیا بوجود آمده است: اقلیتی کشورهای پیشرفته سرمایه داری امپریالیستی که نقش مسلط دارند؛ و اکثریتی از کشورهای عموما عقب مانده که تحت سلطه اولی ها هستند. نظام های سیاسی در این دو دسته بندی بطرز آشکاری با هم تفاوت دارند. در کشورهای پیشرفته، اساسا

این روزها عبارت مرموزی بر سر زبانهاست: «جامعه مدنی». سیاست پردازان امپریالیست میگویند که باید ساختار سیاسی کشورهای تحت سلطه را در حد امکان با «جامعه مدنی» منطبق کرد. جناح هایی از هیئت حاکمه اسلامی، مشخصا از زبان خاتمی وعده «استقرار جامعه مدنی» در آینده نزدیک را میدهند. بورژواهای ضدانقلابی خارج از قدرت و رویزیونیستهای هم قماش آنها، پیشاپیش آمادگی خود برای ایفای نقش فعال در این «جامعه مدنی» اعلام میکنند. برخی شخصیتها و جریانها اصلاح طلب نیز خواسته های سیاسی و اجتماعی خود را تحت عنوان «جامعه مدنی» به پیش میگذارند. در میان کسانی که بحث «جامعه مدنی» را به میان کشیده اند، درک و تعریف واحدی از این مقوله وجود ندارد؛ حتی بر سر اینکه در ایران «جامعه مدنی» موجود است، یا فقط پایه هایش گذاشته شده، یا اینکه موجود نیست و باید استقرار یابد، اختلاف نظر دارند. چرا همه این گروهبندها علیرغم تفاوتهاشان از یک عبارت واحد استفاده میکنند؟ فصل مشترک آنها چیست؟ وجه تمایزشان کدام است؟

نخست ببینیم «جامعه مدنی» به چه معناست و چه تاریخچه ای دارد. این عبارت در قرن هجده میلادی توسط برخی متفکران بورژوازی در اروپا مطرح شد. درک آنها از جامعه مدنی، مناسبات اجتماعی، مناسبات مالکیت و بطور کلی، جامعه متعارف بورژوازی بود. آنها وابستگی جامعه مدنی به شیوه تولیدی حاکم یعنی شیوه سرمایه داری را درک نمیکردند و آن را نشئت گرفته از طبیعت بشری، وظایف سیاسی، اشکال حکومت و قانونگذاری، اخلاقیات و غیره میدانستند. محور تئوریهای این متفکرین، فرد و فردیت بود. آنها جامعه مدنی را ظرفی خارجی نسبت به افراد می دیدند که فعالیتهای فرد درون آن شکوفا میشود. هگل فیلسوف آلمانی در اوائل قرن نوزدهم، جامعه مدنی را بعنوان نظامی مستقل از دولت (یا به بیان خود هگل، دولت سیاسی) تعریف کرد که ملزومات تملک خصوصی، مناسبات حقوقی، مناسبات مالکیت و مناسبات میان رده بندیهای اجتماعی را شامل میشود.

مارکس به انتقاد از دیدگاه هگل برخاست و نشان داد که جامعه مدنی همانا مناسبات مالکیت و توزیع، مناسبات رده بندیهای اجتماعی، سازمان طبقاتی، خانواده، و بطور کلی همه اشکال و شیوه های موجودیت و کارکرد جامعه است؛ بنابراین نه تنها از دولت طبقاتی جدا نیست بلکه بدان پیوسته بوده، به کارکرد کلی دولت یاری

مضمون و کارکرد انتخابات در نظام‌های ارتجاعی

انتخابات تحت یک نظام طبقاتی، تحت یک حاکمیت ارتجاعی، چه جایگاه و نقش و کارکردی دارد؟ جوهر انتخابات در جامعه‌ای که به استعمارگر و استثمار شده، ستمگر و ستم بر، تقسیم شده و اولی‌ها حاکمند و دومی‌ها محکوم اینست که به ستم‌دیدگان اجازه میدهند هر چند سال یکبار یک فرد یا یک گروه از حاکمان را برای ستم بر خود انتخاب کنند. اما همین حقیقت ساده و صریح را طبقات استثمارگر آنچنان رنگ و لعابی میزنند که به چشم بسیاری کاملاً برعکس می‌آید و مجرا و فرصتی برای ابراز عقیده و یا اعمال آراء آحاد جامعه جلوه میکند. خیلی‌ها که از استبداد حاکم و مطلقه‌گری رژیم رنج میبرند حسرت این را میخورند که: «ای کاش نظام سیاسی جامعه متکی به «انتخابات واقعی و آزاد» بود. و اگر چنین بود دیگر بسادگی نمیتوانستند هر چه را میخواهند در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به ما تحمیل کنند. میتوانستیم افراد مناسبی را انتخاب کنیم و در راس نهادهای مختلف قرار دهیم تا حداقل توازن قوایی بین ما و دار و دسته‌هایی که قدرت را قبضه کرده‌اند بوجود آید.» خیلی‌ها با همین منطق به خاتمی رای دادند و پیروزی خاتمی برایشان نشانه‌ای شد که شاید از این به بعد، در بروی پاشنه دیگری بچرخد.

برای این که رنگ و لعاب را از روی نظام انتخاباتی پاک کنیم و ماهیتش را خوب نشان دهیم بهتر است به جوامعی رجوع کنیم که در آنها انتخابات آزاد یک جزء جا افتاده و خدشه‌ناپذیر در ساختار قدرت سیاسی است. بیائید به دموکراسیهای بورژوازی در کشورهای غربی نگاه کنیم که سابقه‌ای طولانی دارند و در آنها، همگان از حقوق شهروندی منجمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره‌مندند. در این جوامع، بخشی بزرگی از مردم فکر میکنند که بخاطر استوار بودن قدرت سیاسی بر یک شالوده انتخاباتی، این قدرت نمیتواند منافع اقلیت یعنی بورژوازی را حفظ کند. چون این امکان وجود دارد که در عرصه انتخابات، تناسب قوا بهم بخورد و نمایندگان و طرفداران پرولتاریا قدرت را در دست بگیرند یا اینکه در قدرت شریک شوند. این خودفریبی محض است! البته در کشورهای غربی احزاب بورژوازی هستند که نام «کارگر»، «سوسیالیست» و «کمونیست» بر خود دارند و گاه بعنوان اقلیت پارلمانی و گاه اکثریت، در راس قدرت می‌نشینند؛ اما این‌ها خود جزئی از طبقه بورژوازی حاکم هستند.

انتخابات و کل «روند دمکراتیک» در جامعه بورژوازی یک نیرنگ است. این صرفاً پوشش و وسیله‌ای برای سلطه استعمارگر بر استثمار شده است. این انتخابات بهیچوجه ابزاری برای اتخاذ تصمیمات اساسی نیست. هدف درجه اول انتخابات، مشروعیت بخشیدن به نظام و سیاستها و عملکرد طبقه حاکم است. انتخابات، نقاب «نمایندگی مردم» به چهره اینان می‌زند تا تحریک سیاسی توده‌ها را کانالیزه و محدود و کنترل نمایند.

بارها پیش آمده که علیرغم رقابت انتخاباتی ظاهری بین احزاب حاکم، کل طبقه حاکمه از قبل تصمیم خود را گرفته که مثلاً چه کسی باید رئیس جمهور شود. در اینجا وظیفه معینی به رسانه‌های گروهی سپرده میشود. طبقه حاکمه از این طریق انتخاب خود را در ذهن جامعه فرو میکند و به آن شکل تصمیم و اراده مردم میدهد. در واقع با تبلیغ اینکه مردم اینطور فکر میکنند، به مردم میگویند که باید چطور فکر کنند!

از لحاظ قانونی و حقوقی همه افراد جامعه میتوانند خود را برای انتخاب شدن نامزد کنند. اما نامزد شدن بمعنای واقعی و پیشبرد کارزار انتخاباتی، پشتوانه کلان مالی میخواهد. کسانی که به این عرصه پا میگذارند یا خود ثروتمندند و یا پشتیبانان ثروتمند دارند. در این مورد اساساً تفاوتی با انتخابات در کشورهای تحت سلطه‌ای مثل ایران نیست. یعنی در اینجا هم قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی پشتوانه نامزدهاست. بگذریم از اینکه گاهی منافع باندهای قویتر تعیین میکنند که چه کسانی از بین خودشان حق شرکت در این رقابت ارتجاعی را دارند و چه کسانی ندارند. مثلاً دیدیم که شورای نگهبان در انتخابات اخیر از بین دویست و خرده‌ای کاندید، فقط ۴ نفر را واجد شرایط تشخیص داد.

در دموکراسیهای بورژوازی، شناخته شدن و مقبول افتادن یک نامزد انتخاباتی در

بقیه در صفحه ۸

هرج و مرج درونی و شقه شقه شدن حکام کارگزار دامن میزند. بنابراین، پایه مادی برای برقراری یک «جامعه بورژوازی متعارف» نظیر آنچه در جوامع غربی اتفاق افتاد، در جوامع تحت سلطه امپریالیسم وجود ندارد.

امپریالیستها، ارتجاع حاکم و «جامعه مدنی»

با این حساب، منظور واقعی نظریه پردازان امپریالیستی فوق‌الذکر از «استقرار جامعه مدنی» در کشورهایمانند ایران چیست؟ آنها در واقع میخواهند به دو مسئله مشخص پاسخ دهند:

یکم اینکه، شکافهای بسیاری در ساختارهای سیاسی که امپریالیستها بعد از جنگ جهانی دوم در سراسر دنیا برپا کرده بودند پدید آمده است. بحران عمیق و ادامه دار اقتصادی و سیاسی به این ساختارها ضربه زده است. پایان جنگ سرد و تغییر صحنه شطرنج جهانی و لاجرم تغییر اولویتها و نیازهای استراتژیک امپریالیستی، بسیاری از روابط و نهادها و سیاستهای سابق را بلااستفاده و بی‌اهمیت کرده است؛ بنحوی که برای امپریالیستها بیشتر «بار خاطرند تا یار شاطر». در برخی کشورهای موسوم به «جهان سوم» دولتهای کهنه در حال فروپاشی است و مسئله تجدید سازمان آنها مطرح است. در بسیاری کشورهای دیگر منجمله ایران، مسئله تغییرات و حک و اصلاحات در ساختار سیاسی در دستور کار امپریالیستها است.

دوم اینکه، اجرای ناگزیر سیاست «تعدیل اقتصادی» در کشورهای تحت سلطه که در چارچوب رفع نیازهای سرمایه‌های ملی امپریالیستی در بحران کنونی جهان طراحی شده، فاصله فقیر و غنی را افزایش داده و شکاف طبقاتی را عمیقتر کرده است. اقلتاری میانی که طی مقاطعی نقش «سرعت گیر» و «تعدیل کننده» سیاسی را در جدال بین طبقات فوقانی و تحتانی بازی میکنند، در نتیجه این سیاست نازکتر شده و موقعیتی شکننده و بی‌ثبات یافته‌اند. مشخصاً در ایران می‌بینیم که شکاف بین مردم و دولت هر چه بیشتر میشود و رژیم حاکم با معضل انفراد و بی‌پایگی دست به گریبان است. ناگفته نماند که استبداد همه‌جانبه و ستمگری لجام‌گسیخته عامل مهمی در شکل‌گیری و تعمیق این افراد است.

امپریالیستها میخواهند تحت شعار «استقرار جامعه مدنی» هم حک و اصلاحات مورد نظرشان در ساختار سیاسی جامعه را به پیش برند و هم خطراتی که بواسطه انفراد حکومت میتواند برای دولت ارتجاعی ایجاد شود را خنثی کنند. طرح‌هایی که اینان میتوانند در جیب داشته باشند چنین است: تنظیم مناسبات بین بخشهای مختلف طبقات ارتجاعی حاکم بر مبنای معیارهای بورژوازی

براه انداختن تشکیلاتهای کورپوراتیویستی * (شبیه انجمن‌های محلی و وابسته به شهرداریها) برای درگیر کردن و به هرز بردن نیروی بخشی از توده‌ها؛ راه دادن به سازمانهای عمرانی و مددکاری «غیر حکومتی» برای کانالیزه کردن حرکت بخشی از روشنفکران مخالف؛ و همه اینها با

بقیه در صفحه ۸

تر؛ گسترش راس هرم قدرت (راه دادن به جناح‌های مختلف طبقات ارتجاعی)؛ براه انداختن احزاب جدی حکومتی که هم رقابت‌های درون هیئت حاکمه را کنترل شده تر و به اصطلاح مسئولانه‌تر به پیش برند و هم با رایج کردن فرهنگ «حزب بازی» بخشی از مردم را درگیر دعاواها و بازیهای سیاسی بالائی‌ها کرده و سرگرمشان نمایند؛

درباره شعار...

تاکید بر حاکمیت قانون و آمادگی و اقدام قاطع قوای مسلح سرکوبگر برای در هم شکستن هر حرکت خلاف نظم و قانون ارتجاعی. برای اینکه تصویری از طرح های محتمل امپریالیستی داشته باشیم کفایت نگاهی به ترکیه و شیلی بیندازیم. ارتش فاشیستی ترکیه بعنوان حافظ «جامعه مدنی» و «دولت سکولار»، توده های کرد را بمباران میکند و دهات را با خاک یکسان میکند. سازمان امنیت ملی، انقلابیون و دیگر مخالفان را می رباید و به قتل میرساند. اما «آزادی» مطبوعات و احزاب و اتحادیه های صنفی هم هست! انتخابات پارلمانی برگزار میشود و دین ظاهرا از دولت جدا است. در شیلی، پیئوشه جلاد در پشت پرده همه کاره است. سالروز کودتای آمریکائی ۱۹۷۳ و کشتار هزاران نفر از آزادیخواهان و انقلابیون، جشن و تعطیل ملی است! نیروهای پلیس نیز هرکس را که بخواهد در این روز اعتراض کند و نظم و قانون را زیر پا بگذارد (که همه ساله چنین میشود) بشدت سرکوب میکنند. البته در شیلی، رئیس جمهور منتخبی هم هست و بازار حزب بازی و «مضحکه دمکراسی» رونق دارد.

برخی سردمداران و ایدئولوگ های جمهوری اسلامی نیز «استقرار جامعه مدنی» را دقیقا از همان زاویه اربابان امپریالیست خود جلو گذاشته اند. فریب و مهار توده ها، مشغله اصلی آنهاست. زمره حزب سازی و حزب بازی که از مدتها قبل در سطح هیئت حاکمه براه افتاده و امروز دار و دسته «کارگزاران سازندگی» و رقیبانش سریعا مشغول عملی کردنش هستند، در همین چارچوب می گنجد. طرح های تشکل جوانان در محلات توسط شهرداریها به همین مسئله خدمت میکند. این یعنی ایجاد نهادهای «مشارکت جویانه» برای فریب دادن و درگیر کردن توده ها بعنوان سیاهی لشکر در «امور اجرائی». زمانی که دشمن پایه داشت و بر توهم توده ها تکیه زده بود، از مساجد و انجمن های اسلامی و بسیج برای جذب و کنترل نیروی جوان جامعه استفاده میکرد. حالا با ورشکستگی و انفراد رژیم اسلامی، مجبور است به اشکال «مدرنتر» و «مستقل تر» روی بیاورد.

تکیه ای که بر لزوم حاکمیت قانون در برنامه انتخاباتی خاتمی میشد، هم به حکم و اصلاح مناسبات درون هیئت حاکمه و تنظیم کارآتر این مناسبات بر حسب قدرت جناح های رقیب مربوط میشد و هم روی رگ خواب برخی از اقشار مردم انگشت میگذاشت که از «بی قانونی» و خودسری مراکز مختلف قدرت و باندهای به اصطلاح «غیر رسمی» فشار به تنک آمده اند و امنیت شغلی و اجتماعی خود را متزلزل و در خطر می بینند. خاتمی و همدستانش میکوشند علت نابسامانیهای جامعه را «فقدان نظم و قانون» معرفی کنند و مردم را قانع نمایند که باید

مضمون انتخابات...

سطح جامعه کاملا وابسته به چهره ای است که رسانه های گروهی از او ارائه میدهند. مثلا نشان میدهند که فلانی در چارچوب سیاستهای «مستولانه»، یعنی قابل قبول برای نظام طبقاتی، حرکت میکنند. (اینها را رسانه های گروهی نامیده اند چون گروه وسیعی از مردم را هر روز و بی وقفه تحت پوشش میگیرند و فراگیر هستند؛ اما بهیچوجه متعلق به همگان نیستند و «منافع عموم» را منعکس نمیکنند. آنها خود از ارکان کلیدی ساختار قدرتمند و از نزدیک زیر نظر دولت قرار دارند - حتی اگر خصوصی باشند.) آن نیروئی که تعیین میکند مردم «از طریق رای و ابراز عقیده خود» باید از بین چه کسانی انتخاب کنند و توجهشان باید به چه موضوعاتی معطوف شود، طبقه حاکمه است. بنابراین چارچوب بازی انتخاباتی و محدوده نتایج، از قبل تعیین شده است.

بعلاوه، فرد منتخب برای اینکه کار و بارش بچرخد و مهمتر از آن، برای اینکه کار نظام را بچرخاند، مجبور است کاملا در قالب و میدانی که ساختارهای حاکم تعیین کرده حرکت کند. علت این امر بخشا آن است که گروه های صاحب قدرت و نفوذ در جامعه در موقعیتی هستند که میتوانند خادمان این نظام را در مسیر مورد نظر خود هدایت کنند. اما مهمترین علتش اینست که نظام سیاسی باید به نظام بنیادین اقتصادی خدمت کند. این يك دليل ثوریک تجریدی نیست، بلکه معنای مشخص دارد: سیاستها و اعمالی که سد راه نظام اقتصادی باشد یا آن را تضعیف کند، باعث اختلال، بی نظمی، آشوب و به درجات مختلف وقفه در امور آن خواهد شد. خیلی وقتها پیش می آید که عملکرد بد خادمان نظام یا کوفته بینی و بی توجهی آنها به روندهای محتمل، به اختلال و بی نظمی و آشوب دامن میزند. طبقه حاکمه میکوشد از این موارد جلوگیری کند یا اگر نتوانست، دامنه تاثیراتش را محدود کند. اما اگر شخصی یا نیروئی خیال سرنگونی نظم موجود را در سر بپروراند و در این راه حرکت کند، طبقه حاکمه هرگز اجازه نخواهد داد که او واقعا در مسند قدرت بنشیند. اگر فرضا کسی چنین دورنمایی داشته باشد اما آن را پنهان کند و سعی کند «وارد ساختار قدرت شود و از داخل اهدافش را عملی نماید» (به اصطلاح «تقیه انتخاباتی» کند)، از همان اول گوشش را میگیرند و بیرونش می اندازند؛ یا تا آنجا که میشود استفاده هایشان را می کنند و بعد او را مثل آدماس جویده تف خواهند کرد.

روند انتخاباتی در خدمت پوشاندن مناسبات بنیادین طبقاتی و تخصم طبقاتی موجود در جامعه است. انتخابات، بیان صوری مشارکت سیاسی اشخاص منفرد در چارچوب تداوم وضع موجود است. روند انتخابات نه فقط مردم را به اشخاص منفرد و تک به تک تقلیل میدهد، بلکه آنها را به يك موضع انفعالی سیاسی میراند و اینطور وانمود میکند که اساس سیاستها با این انفعال و افراد تعیین میشود. هر شخص به تنهایی و جدا از دیگران بر این یا آن هدف مهر تایید میگذارد. و اینها اهدافی هستند که تماما توسط يك قدرت فعال که بالای سر توده های منفرد «شهروند» ایستاده، فرموله و ارائه شده اند. اینطور تبلیغ میکنند که علیرغم هر اختلافی که بین افراد جامعه در زمینه ثروت و قدرت اقتصادی و موقعیت اجتماعی وجود دارد، آنها در پای صندوق رای با هم برابرند: «يك فرد، يك رای». یعنی رای يك کارگر عادی در انتخابات همانقدر ارزش دارد که رای رفسنجانی یا رفیق دوست و یا هر کدام از سرمایه داران و زمینداران گردن کلفت. این ادعا به يك معنا واقعیت دارد: بدین معنا که این آراء هیچ ارزش و اهمیتی ندارند! امثال رفسنجانی (و طبقه رفسنجانی) برای اعمال قدرت سیاسی نیازی به رای دادن ندارند. اقشار و طبقات محکوم نیز هر اندازه و به هر کس رای بدهند هرگز نمیتوانند تحت این نظام، اعمال قدرت سیاسی کنند. به يك کلام از صندوق رای، دگرگونی ریشه ای جامعه بیرون نخواهد آمد. نه فقط بدین خاطر که صاحبان قدرت چنین تلاشی را با اعمال زور سرکوب خواهند کرد؛ بلکه بخاطر عملکرد و نقش انتخابات در يك نظام ارتجاعی. قبول روند انتخابات، به قبول نظم موجود می انجامد و به ضدیت با هر گونه گسست ریشه ای از این نظم منجر میشود؛ سرنگون کردن نظام که جای خود دارد! روند انتخاباتی به تعیین سیاستهای حاکم بر جامعه خدمت نمیکند و بر آن تاثیر نمیگذارد؛ بلکه توده های مردم را بیش از پیش در قید و بند منافع و فرامین سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم نگاه میدارد.

* برای يك ارزیابی همه جانبه و نقد عمیق مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی از مبانی نظری دمکراسی در دوران گذشته و عصر حاضر، رجوع کنید به کتاب «دمکراسی: آیا میتوانیم بهتر از آن انجام دهیم؟» اثر باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا (به زبان انگلیسی)

باشد. این قبیل مجاز شمردن ها به شهادت تاریخ و تجربه نزدیکه، بسیار بی ثبات و کم دامنه بوده و عملا بمعنای اعطای حق سانسور شدن و خودسانسوری است تا «آزادی بیان».

دنباله رو مرتجعینی شد که قاطعانه نظم و قانون و امنیت را برقرار میکنند. مجاز شمردن برخی فعالیتهای فرهنگی و هنری کنترل شده غیر حکومتی نیز میتواند جزء دیگری از فریب «جامعه مدنی» حکام اسلامی

روزیونیستهای ضد انقلابی و «جامعه مدنی»

از زاویه جریانات بورژوازی ضدانقلابی و مشخصاً طیف رویزیونیستها، شعار «استقرار جامعه مدنی» دو کار میکند: به هیئت حاکمه اعلام میکند که پیام شما را گرفته ایم، با حک و اصلاحاتی که مطرح میکنید موافقم و نقاط مشترک زیادی داریم؛ و آنها بدین طریق خواسته ها و امتیازات مشخصی که در چارچوب این نوع «جامعه مدنی» انتظار دارند را نیز به پیش میگذارند. آنها با حسرت به کشورهایی مثل ترکیه نگاه میکنند و همان «آزادیهای» که برشمریم را آرزو میکنند. با توجه به تجربه رویزیونیستها و سوسیال دمکراتها در ترکیه، امیدوارند احزابی و تشریاتی براه بیندازند تا اگر از کباب قدرت سهمی نمیرند لاقبل بویش را استشمام کنند. نقشی که این قبیل جریانات در طرح «جامعه مدنی» میتوانند بازی کنند، واسط شدن بین ارتجاع حاکم و بخشهایی از مردم و کشاندن آنها به دایره حزب بازی و مشخصاً مضحکه های انتخاباتی است. در واقع، تلاش آنها در حال حاضر اثبات توانائی ها و کارآئی هایشان در این زمینه و قانع کردن هیئت حاکمه بر سر این موضوع است. بخشی از اینکار، اثبات «ناگزیری» و «مطلوبیت نسبی» همین نوع «جامعه مدنی» به مردم است. آنها استدلال میکنند که باید واقع بین بود و در شرایط کنونی جهان، خواسته های دمکراتیک (از آزادیهای سیاسی گرفته تا رفع ستم جنسی، ستم ملی و غیره) را آنقدر نیم بند و محدود جلو گذاشت که به تریج قیای ارتجاع حاکم و امپریالیستها برنخورد. میگویند بعضی از این خواسته ها را اصلاً باید کنار گذاشت چون موقعش نیست. طرح بعضی خواسته های دیگر هم در ایران موضوعیت ندارد چون با توجه به امکانات و شرایط کشور، «بطور نسبی» تامین شده است. برای توجیه این بحث مطرح میکنند که «در جهان امروز ده ها شکل نظام سیاسی دمکراتیک وجود دارد که هر يك بیانگر فرهنگ، تاریخ و مختصات هر کشور است». و با این حساب، مطرح میکنند که تعیین کننده مشروعیت هر نظام سیاسی اصل «يك فرد، يك رای» است. بقیه تفاوتها و مولفه های سیاسی و اجتماعی اموری نسبی و مربوط به عوامل تاریخی، فرهنگی، جغرافیای سیاسی و... حتی تکنولوژیک است! از این صحبت میکنند که تازه کجایش را دیده اید، ولایت فقیه هم نسبی است! یعنی با هر مناسبات ارتجاعی، هر نهاد قرون وسطائی، هر هیئت حاکمه ضد مردمی میتوان همراه شد و به آن مشروعیت بخشید؛ فقط کافی است که بگذارند انتخابات به اصطلاح سالم و بدون تقلب برگزار شود. مثل انتخابات ریاست جمهوری اسلامی! این قبیل جریانات ضدانقلابی در

حال حاضر، خواست آزادی احزاب و مشخصاً قانونی شدن فعالیت امثال خودشان را مطرح میکنند. و در همین راستا، بر رعایت قانون، بر تحمل پذیری، بر کنار گذاشتن فرهنگ انتقام جهت راه گشودن بر «آشتی ملی» تاکید میگذارند.

بورژوازی متوسط و «جامعه مدنی»

درک نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط از «جامعه مدنی»، تامین آزادی احزاب و آزادی مطبوعات، «انتخابات آزاد» و شکل گرفتن و تثبیت نهادهائی قانونی است که این آزادیها را تضمین کند. اینان خواهان نهادی شدن این آزادیها و همیظور کلیه حقوق فردی در چارچوب يك قانون اساسی بورژوائی هستند. از استقرار «جامعه مدنی»، بسته شدن راه خودسری ها و اجحافات و دست اندازی های «غیرقانونی» حاکمان و ایجاد زمینه مناسب برای سهیم شدن خویش در قدرت و تضمین منافع سیاسی و اقتصادی بیشتر را می فهمند. اینان بواسطه عملکرد ارتجاع حاکم و اربابان امپریالیستش اعتماد چندانی به وعده های دشمن ندارند؛ احساس میکنند که طرح «جامعه مدنی» امپریالیستها یا جناح هائی از هیئت حاکمه ممکنست چیزی برایشان ببار نیاورد؛ اما ترسیم يك دورنمای متفاوت و ارائه يك راه روشن و بی تزلزل در ظرفیت طبقاتیشان نیست. اینان بسیار مستعد پذیرش امیدهای واهی و دامن زدن به توهماتند. و اگر تحت شرایطی، امتیازی به این بورژوازی - و فقط به آنها - داده شود، از نظرشان «منافع ملت و جامعه» تامین شده و زمینه وحدت «مردم و دولت» (در واقع نزدیکی خودشان با طبقه حاکمه) فراهم می آید.

از سوی دیگر، اینان با هر عامل و تحولی که بنیادهای «جامعه مدنی» را به خطر اندازد یا مانع شکل گیری آن شود مخالفند. بنظرشان، هر نوع زیر پا گذاشتن نظم و قانون بورژوائی و زیر سؤال بردن ارزشها و موازین و حقوق و نهادهای اساسی این نظام، کاری نادرست و زیانبار است. اینان مالکیت خصوصی را مقدس و تخطی ناپذیر می شمارند؛ تعرض به سرمایه را غیر منطقی میدانند؛ بکارگیری قهر برای حل ریشه ای تضادهای طبقاتی را غیر متمدنانه معرفی میکنند. استقرار و حفظ جامعه مدنی مورد نظر اینان در تضاد با انقلاب قهرآمیز توده های تحتانی تحت رهبری طبقه کارگر و هدف نابودی نظام ستم و استثمار قرار دارد. با این وجود، تحقق «جامعه مدنی» برای این بورژوازی همیشه يك خواب و خیال باقی می ماند و تاریخ هر بار رویاهایش را بیرحمانه نقش بر آب میکند.

بورژوازی مدتهاست که رسالت رهبری دگرگونی ریشه ای جامعه و ساختن جهانی

نویین را از دست داده است. ما در عصر انقلابات پرولتری بسر می بریم. اما کماکان در بسیاری جوامع مسائل بنیادین بورژوا دمکراتیک حل نشده است و پاسخی انقلابی طلب میکند. وظیفه رهبری انقلابات دمکراتیک بر دوش طبقه کارگر قرار گرفته است. در جامعه تحت سلطه و عقب مانده ای نظیر ایران نیز که کماکان مناسبات ماقبل سرمایه داری در پیوند با مناسبات سرمایه داری به حیات خود ادامه میدهند و اقشار و طبقات گوناگون از مناسبات موجود و سلطه امپریالیسم در رنجند مرحله انقلاب، دمکراتیک است. انقلاب دمکراتیکی از نوع نویین زیرا برخلاف انقلابات بورژوا دمکراتیک نوع کهن که توسط بورژوازی رهبری میشد، اینک تحت رهبری پرولتاریا و حزبی قرار دارد؛ تدارک ضروری انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله این انقلاب می باشد. این انقلاب با قطع سلطه امپریالیسم و نابودی سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم، اساسی ترین مسائل بورژوا دمکراتیک منجمله مسئله تحت سلطگی و مسئله زمین به کشتگر را پاسخ خواهد گفت؛ بر مبنای حق تعیین سرنوشت برای ملل ستمدیده بطور ریشه ای به مسئله ملی خواهد پرداخت؛ ستم و تبعیض جنسی را زیر ضربه خواهد برد؛ آزادیهای دمکراتیک برای توده های خلق و سرکوب و دیکتاتوری علیه دشمنان خلق را برقرار خواهد کرد. به يك کلام، انقلاب دمکراتیک نویین مسائل باقیمانده از جامعه ماقبل سرمایه داری را در چارچوبی نویین پاسخ داده و حل نموده و مقدمات سوسیالیسم را فراهم خواهد کرد.

* منظور از تشکلات کورپوراتیویستی، سازمانهایی است که به ظاهراً بیان مشارکت توده ای هستند، اما در واقع توده ها را به زور یا به حيله درون خود کشیده اند. این نوع تشکلات برای اولین بار در فاصله جنگ اول و دوم جهانی توسط دولتهای فاشیستی با چند هدف ایجاد شد: مهار و کنترل کردن توده ها؛ استفاده از انرژی آنها در خدمت اهداف بورژوازی حاکم؛ پوشاندن دیکتاتوری سرمایه انحصاری امپریالیستی با نقاب «همکاری طبقاتی» و «هماهنگی منافع جمعی».

نشانی کمیته اضطراری بین المللی

برای دفاع از جان

دکتر آیمال گوسمان

27 OLD GLOUCESTER
STREET, LONDON

WCIN 3XX ENGLAND

چند خبر از جنگ خلق در نپال

تصرف بانک توسعه کشاورزی

در چارچوب نقشه دوم که تحت شعار «جنگ چریکی را نقشه مند گسترش دهیم» به پیش میرود، دو شعبه بانک توسعه کشاورزی در اکتبر ۹۶ تصرف شد. چند اسلحه موجود در بانک مصادره شد. ۲۰ نفر از جاسوسان دولت بقتل رسیدند. معاون یکی از بازجویان توسط چریکها اعدام شد. او مسئول قتل رفیق «رام بریسکا یاداو» (عضو کمیته مرکزی حزب) بود. دو پلیس در منطقه «روکوم» به کمین مائوئیستها افتاده و کشته شدند. دولت از زمان آغاز جنگ خلق، ۷۰ نفر را بقتل رسانده و این کشتار را به دروغ در جریان درگیری اعلام نموده است.

اعتصاب سراسری شهرهای بزرگ

روز ۱۲ دسامبر از سوی «کمیته هماهنگی جنبش توده ای سراسری» یک

اخباری بنقل از نشریه «کارگر» .. ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) .. فوریه ۱۹۹۷

شد. ۳۰۰ هزار اعلامیه در این زمینه در سراسر کشور توزیع گشت و صدها هزار نفر بسیج شدند. صدها نفر برای ده روز بطور مداوم در کاتماندو تظاهرات کردند. روز ۱۰ دسامبر چریکهای مائوئیست خانه وزیر کشور را در کاتماندو به آتش کشیدند. یک کارخانه در کاتماندو و یک کارخانه دیگر متعلق به یک سرمایه دار هندی نیز آتش زده شد.

اعتصاب عمومی، مردم را به هیجان آورد و قدرت مائوئیستها در شهرها را نشان داد. رادیو «بی بی سی» در بخش هندی و نپالی خود اعلام کرد که اعتصاب عمومی کاملاً موفق بود. این اعتصاب زمانی انجام گرفت که احزاب حاکم به جان هم افتاده و رویزونیستهای رنگارنگ به شاه نپال التماس میکنند که نشست فوق العاده مجلس را برگزار کند. جنگ خلق مائوئیستی، مبارزه درونی احزاب حاکم را تشدید کرده است.

اعتصاب سراسری در شهرهای بزرگ اعلام شد. این نوع اعتصاب را بزبان نپالی «بانده» مینامند. «بانده» که تحت حمایت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) قرار داشت و یک پیروزی تاریخی بدست آورد. «کمیته هماهنگی»، جبهه ای است که تحت رهبری حزب قرار دارد و برای سازماندهی جنبش توده ای در شهرها ایجاد شده است. اعتصاب، بخش حمل و نقل، موسسات آموزشی، کارخانجات و بازار را در بر گرفت. بسیاری از اتوموبیل های دولتی و خصوصی و شماره هند توسط چریکها به آتش کشیده شد. هزاران نفر در کاتماندو و شهرهای دیگر تظاهرات کردند. صدها نفر دستگیر شدند.

اعتصاب عمومی با هدف بسیج توده های شهری علیه کشتار و سرکوب پلیسی در مناطق روستائی، اعتراض علیه قرارداد نابرابر رودخانه «ماهاکالی» با هند، و علیه افزایش قیمتها و فساد و رشوه خواری انجام

هجوم «بتهان» .. حمله چریکها به پاسگاه پلیس و مصادره اسلحه

در یکی از دلیرانه ترین عملیات از زمان آغاز جنگ خلق در نپال، چریکهای مائوئیست در روز ۱۳ ژانویه ۱۹۹۷ به یک پاسگاه پلیس در «بتهان» در منطقه «رامه

حمله کرده و چهار تفنگ و صدها قطار فشنگ به چنگ آوردند.

شب سوم ژانویه، چریکها طی یک حرکت دقیق، مقر پلیس را محاصره کرده و به آنها دستور تسلیم دادند. مزدوران دولت ارتجاعی در طبقه بالای ساختمان سنگر

چهاپ» (شرق نپال) حمله کرده و اسلحه و مهمات مصادره کردند. ۲۹ نفر از چریکها مسلح به تفنگهای محلی، هفت تیر و بمبهای دست ساز به مقر پلیسهای مسلح در یکی از عقب افتاده ترین مناطق کوهستانی در ۱۰۰ کیلومتری شرق کاتماندو (پایتخت نپال)



اخباری از جنگ خلق در پرو

انتشار مجدد «ال دیاریو» در لیما

ور میشود)» سرمقاله تاثیر مثبت آغاز جنگ خلق در نپال بر جنگ خلق در پرو را مورد تاکید قرار داده و این تحول را به حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) شادباش میگوید:

«تبریک بخاطر انترناسیونالیسم پرولتری؛ تبریک به خاطر آغاز جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال؛ تبریک بخاطر برافراشتن ایدئولوژی شکست ناپذیر پرولتاریا، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. روز ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ آنها شب تیره ستم را شکستند و شعله های جنگ خلق را بر افروختند... جهش کیفی و کمی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و درک عمیق این حزب از مائوئیسم بمشابه سومین و بالاترین مرحله نوین مارکسیسم، ما را تقویت کرده است. ما با اعتقاد به پیروزی نهایی انقلاب پرولتری جهانی، به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی بخاطر تلاشهایشان در راه ایجاد احزاب کمونیستی که برای دستیابی به هدف کمونیسم جرات عبور از رودخانه های خون بخود میدهند درود می فرستیم.»

سرمقاله شماره اکتبر به دفاع از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تاکید بر رسالت تاریخی توده ها در پیشبرد جنگ خلق پرداخته است: بقیه در صفحه ۱۲

اخیرا نشریه «ال دیاریو» در لیما، انتشار خود را از سر گرفته است. این واقعه ای مهم و مسرت بخش است؛ این يك پیروزی در مبارزات خلق پرو محسوب میشود. در شماره های ژوئن و اکتبر ۱۹۹۶ این نشریه که به خارج از پرو راه یافته، قویا از ادامه جنگ خلق تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو دفاع شده است. «ال دیاریو» بطور غیر قانونی و در شرایط پیگرد شدید پلیسی منتشر میشود. طی دو سال اخیر، حامیان خط اپورتونیستی راستی که از درون حزب کمونیست پرو سربلند کرده و فراخوان مذاکره با رژیم فوجیموری و خاتمه جنگ خلق را میدهد، نشریه ای را تحت نام «ال دیاریو» در پرو منتشر میکردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو، خط اپورتونیستی راست را افشاء و طرد کرده است.

شماره های ژوئن و اکتبر ۹۶ «ال دیاریو» شامل خلاصه اخبار عملیات نظامی چریکهای مائوئیست، تحلیل از اوضاع جاری و وضعیت اقتصادی پرو و افشگری از رژیم ارتجاعی فوجیموری است. عنوان درشت و سرمقاله شماره ژوئن به آغاز جنگ خلق در نپال اختصاص یافته است. «ال دیاریو» می نویسد: «از آند تا هیمالیا، جنگ خلق پیروزمندانه شعله

گرفته و از پنجره ها بسوی چریکها آتش گشودند. در نتیجه، تبادل آتش بمدت چند ساعت ادامه یافت. در تاریکی شب، رفیق «تیرتها گائوتام» (فرمانده عملیات) از ناحیه سر هدف گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت. این حادثه بر آتش جنگ دمید و خشم چریکها را برانگیخت. دو نفر از سگهای زنجیری دولت ارتجاعی کشته و دو نفر دیگر بشدت زخمی شدند. از طرف چریکها نیز دو رفیق دیگر بنامهای «دیلمایا یونجان» (که يك زن جوان بود) و «فاتح بهادر سلامی» جان باختند. بالاخره دشمن مغلوب شد؛ تفنگها، مهمات و وسائل مفید دیگر به چنگ آمد و پاسگاه پلیس بکلی نابود شد. چریکها در میان شعارهای انقلابی از قبیل «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» و «زنده باد جنگ خلق»، پیکر رفقای جان باخته را بدوش کشیده و به مناطق امن بازگشتند.

این بزرگترین ضربه ای بود که دولت ارتجاعی طی نقشه دوم جنگ خلق دریافت کرد. از این رو، با بکار گیری هلیکوپترهای گشتی بر فراز دور افتاده ترین کوهستانهای جنگلی دست به ضد حمله زد و به عبث، عملیات بیرحمانه روبیدن کل منطقه را در پیش گرفت. علیرغم اینکه سه چریک عزیز، جان ارزشمند خویش را از دست دادند، این حمله پیروزمند روحیه انقلابی توده های رنجبر را برانگیخت و ریشه بر پیکر ارتجاع انداخت. این واقعه نشانه ای بود از پیشرفت بی وقفه جنگ خلق بسطحی عالیتر. بنابراین اهمیت تاریخی این عملیات در دوره آغازین جنگ خلق بدرستی توسط حزب، و حتی توسط رسانه های کشور، تشخیص داده شد.

جشن بزرگداشت اولین سالگرد جنگ خلق

روز دوم فوریه ۱۹۹۷، اولین سالگرد آغاز تاریخی جنگ خلق در نپال با روحیه و شور انقلابی توسط يك سلسله عملیات چریکی، خرابکاری و کار تبلیغی برگزار شد.

در «روکوم» (غرب نپال)، خانه وزیر صنایع دولت که «گوپالچی جونک شاه» نام دارد و مسئول اصلی کشتار مائوئیست های انقلابی در این منطقه است، با بمب منهدم شد. در همین روز درب اصلی ستاد دولت در «روکوم» نیز با بمب منفجر شد. اعلامیه هایی توزیع شد که به افراد پلیس هشدار میداد در سرکوب و شکنجه مردم شرکت نکنند.

در قلب دره کاتماندو، خانه «جیت بهادر باسنت» (بازرس پلیس) با بمب منفجر شد. این هشدار بود به نقش که وی در سرکوب مائوئیستهای انقلابی در «رولپا» بازی کرده بود و بویژه کشتن چندین روستایی در «میرول».

در «جاناکپور» (شرق نپال) نیز عینا درب اصلی دفتر رئیس پلیس با بمب منفجر شد تا نسبت به فرستادن افرادش جهت حمله به روستاها به او هشدار دهند. در «سالیان» و «پیوتهان» در بخش غربی نپال بمبهایی در مناطق مختلف منفجر شدند. در «سالیان»، گاراژ اتوبوس با بمب ساعتی، و در «پیوتهان» بانک توسعه کشاورزی که بین سنگرهای ارتش شاهنشاهی «خالانگا» و دفتر پلیس بخش واقع شده، با بمب منفجر شد. در «گورخا» (منطقه مرکزی نپال)، يك کارخانه عرق کشی متعلق به يك بورژوا کمپرادور منهدم شد. در «نواکوت» خانه ای متعلق به «سومنا شاه» که در وزارت امنیت کار میکند با بمب منفجر شد. این هشداري نسبت به فعالیت جاسوسی او علیه مبارزان و همچنین نقش وی در پاپوش دوختن برای مردم بود.

در «جیتوان» و «سیندهولی» (شرق نپال)، چریکهای مائوئیست بانک توسعه زارعان کوچک را تصرف کردند. چریکها با

سر دادن شعار «سرنگون باد بانک توسعه کشاورزی که دهقانان را چپاول میکند» اسناد بدهی دهقانان را نابود کردند. تبلیغات توده ای وسیعی از «مه چی» (شرقی ترین نقطه نپال) تا «ماهاکالی» (غربی ترین نقطه نپال) با شعارهایی مانند «با جنگ خلق پیشروی کنید»، «از قاتلان انتقام بگیرید!» انجام شد. برنامه های فرهنگی و جلسات گفتگو نیز برگزار گشت.

در «رولپا»، «جاجارکوت»، همراه با عملیات خرابکاری، برنامه های جدید زراعت اشتراکی، کارهای توسعه و ساختمان نیز به اجراء گذاشته شد. در سراسر کشور یادنامه شهیدان پخش شد و به خانواده آنها هدایایی داده شد.

اخبار بزرگداشت نخستین سالگرد جنگ خلق در نپال جای مهمی در گزارشات رسانه های سراسری بخود اختصاص داد و مقالات و مصاحبه هایی با رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به چاپ رسید.

اخباری از جنگ خلق...

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هسته انقلابیون مائوئیست را از سراسر جهان گردآورده است. مائوئیست‌هایی که استوارانه برای جهانی عاری از استثمار، ستم و امپریالیسم مبارزه میکنند؛ برای جهانی که در آن تقسیم جامعه به طبقات از میان خواهد رفت؛ برای جهان کمونیستی آینده.»

«تنها امید توده‌ها پیوستن به ارتش رهائیبخش خلق و تقویت آن است. تنها امید آنها سازمان دادن خود و ساختن جمهوری خلق پرو است. آنها نیاز به پیروی از رهنمود های پیشاهنگ سیاسی یعنی حزب کمونیست پرو، و تقویت صفوف ارتش رهائیبخش خلق دارند؛ ما به انجام وظیفه تاریخی توسعه جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی فرا خوانده شده ایم.»

تسخیر آتوکایاکو

شب دوم اوت ۹۶، گروهی از ارتش رهائیبخش خلق، در چارچوب یک کارزار سیاسی - نظامی، توده های متشکل دهقان در منطقه را بسیج کردند تا شهرک آتوکایاکو را برای چند ساعت بتصرف درآورند. مائوئیست‌ها در مرکز شهرک یک «اجتماع خلقی» ترتیب دادند. یک سخنرانی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ایراد شد. مردم شعار می دادند: زنده باد حزب کمونیست پرو! زنده باد جنگ خلق! زنده باد ارتش رهائیبخش خلق! فراخوان پیوستن

توده‌ها به مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو صادر شد. مائوئیست‌ها از مردم خواستند که مراقب جنگ روانی ارتجاع باشند. این جنگ بقصد گیج کردن توده‌ها و ضربه زدن به جنگ خلق برافزوده است.

برای تسخیر آتوکایاکو، رهبران سیاسی و نظامی تعدادی از دستجات چریکی را درون و بیرون شهرک مستقر کردند. ده‌ها چریک مسلح، همزمان جاده های اصلی ورودی شهر را بستند. عبور و مرور در بزرگراه «توکاچه» و «تینگو ماریا» برای چند ساعت متوقف شد. در همین حین، چند واحد دیگر به مصادره آنچه برای پیشبرد جنگ چریکی لازم است، پرداختند. ۳۰ نفر از قداره بندها پلیس در پاسگاه میخکوب شده بودند. دیوارهای شهرک از شعار پوشانده شد: «پیچی که در جاده انقلاب پیدا شده را پشت سر گذارید» و «جنگ خلق را توسعه دهید.»

بدین ترتیب ۴۰۰۰ نفر اهالی آتوکایاکو، بار دیگر شاهد حرکت موثر ارتش رهائیبخش خلق بودند. فعالیت چریک‌های مائوئیست در این منطقه جنگلی، سابقه ای ۱۶ ساله دارد. جنگ خلق و حرکت در راه ساختمان قدرت سیاسی نوین در این منطقه، علیرغم دشواریها پیروزمندانه ادامه دارد.

سلسله عملیات ارتش رهائیبخش خلق

از ماه مارس تا سپتامبر ۱۹۹۶

عملیات ماه مارس: در «هویکان» یکی از افراد «روندای شهری» (دسته های

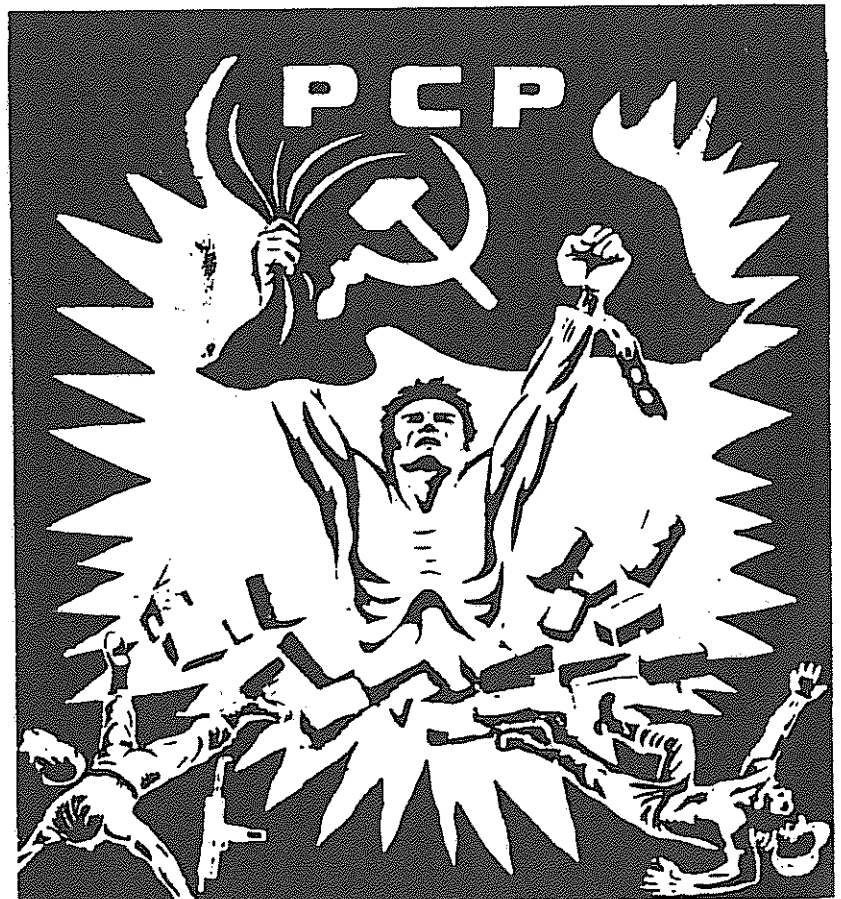
شبه نظامی ارتجاعی که توسط ارتش سازماندهی شده اند) اعدام شد. در کانتو گرانده (حومه لیما) یک واحد از چریک‌های ارتش رهائیبخش خلق بر دار و دسته یکی از سرمایه داران، بوروکرات بنام «اولیدار» آتش گشودند. در «لوریگانچو» پخش اعلامیه بطور همزمان در بخشهای مختلف بازار انجام شد. در حلی آبادهای «هواسکار» (لیما)، چریک‌ها اسلحه و فشنگ‌های یک سرباز دشمن را مصادره کردند. در «آیاکوچو»، یک ستون از ارتش رهائیبخش خلق به یک گشت ارتشی حمله برده، یک سروان را کشته و تعدادی را زخمی کردند. در «کانتو گرانده»، چریک‌ها به تصفیه خانه نفت «ویتو آسا» حمله بردند. در «تروخیلو»، یک ستون چریکی معدن مرکزی «جیکومسا» را تسخیر کرده و مقدار زیادی دینامیت و چاشنی را مصادره کردند. یک مزدور محلی اعدام شد. در «آیاکوچو»، چریک‌ها به گشت ارتش حمله برده، دو سرباز را کشته و تعدادی را زخمی کردند. در «خونین»، رزمندگان مائوئیست دهات را اشغال کرده و بین مردم به تبلیغ پرداختند. در «هوانکایو»، اسلحه پنج نفر از شبه نظامیان ارتجاعی مصادره شد و خودشان زخمی شدند. در «آیاکوچو»، چریک‌ها بزرگراه «لیبرتادورس» را بسته و در حمایت از مبارزه مسلحانه بین میان مسافران به تبلیغ و ترویج پرداختند

عملیات ماه آوریل: در «هوآراز»،

پرچم‌های سرخ را در خیابان اصلی شهر برافراشته شد. یکی از افراد نیروی پلیس ویژه که تلاش داشت پرچم‌ها را پایین بیاورد بر اثر انفجار کشته شد. در «تینگو ماریا»، رهبر شبه نظامیان ارتجاعی که «جولیو دل کاستیلو رودریگز» نام داشت به هنگام رانندگی با شلیک چهار گلوله اعدام شد. در «هوآراز»، ۹ سرباز از واحد ضد چریکی «هوانوکو» فرار کردند و به ارتش رهائیبخش خلق پیوستند. آنها با خود تعدادی تفنگ، هزاران لوله دینامیت، مهمات و سایر تجهیزات نظامی آوردند. در «آیاکوچو»، ستونی مرکب از ۶۰ نفر چریک مائوئیست، شهر «آنچی هوای» را تصرف کرده، ۴ شبه نظامی را کشته و ۹ نفر از آنها را زخمی کردند. بعلاوه، طی یک سلسله شیبخون و حمله در «ایرکویس» و دره «کوتونیا»، یک افسر و یک سرباز و ۲ شبه نظامی کشته شده و تعداد زیادی زخمی شدند. در «خونین»، یک ستون چریکی به پایگاه ارتش در دره «اسمرالدا» حمله کرده ۸ مزدور کشیف را کشت و همین تعداد را زخمی کرد. در «هوانکایو»، به یک پایگاه نظامی حمله شد و یک شبه نظامی بقتل رسید. در «پیورا»، چریک‌ها بزرگراه «ایندیو» را بستند و یک خودرو متعلق به شرکت «سیوا» را آتش زدند.

عملیات ماه مه: در لیما، یک ستون از

چریک‌های مائوئیست در روز اول ماه مه وارد





شهرک «آنداخه» شدند. آنها يك شبه نظامی را اعدام کرده و دو نفر دیگرشان را زخمی نمودند. یکی از افراد نفوذی دشمن که توسط مردم شناسایی شده بود اعدام شد. در همین ماه، دشمن در «آیاکوچو» يك کارزار محاصره و سرکوب برآه انداخت که موجب کشته شدن مردم عادی و ناپدید شدن شماری از آنها شد. در لیما، چریکها يك اتوموبیل بمب گذاری شده را روانه تصفیه خانه شرکت نفتی «شل» حمله کردند که در نتیجه تصفیه خانه و ه تانکر منهدم شد. بمناسبت شانزدهمین سالگرد جنگ خلق، پرچمهای سرخ در طول بزرگراه مرکزی برافراشته شد. عملیات ماه ژوئن: در «هوایاگای علیا»، نیروهای پایه ای ارتش رهاییبخش خلق به مزدوران ارتشی حمله کرده و دو تن از آنها را به قتل رسانند. در «هواچو» یکی از جلادان پلیس در يك ورزشگاه به قتل رسید. در «تینگو ماریا»، چریکها به نیروهای ارتجاعی شیخون زده و ۷ نفر از آنها را کشتند. در «هوانوکو»، چریکها وارد دهات شده و به تبلیغ و ترویج حول مبارزه مسلحانه پرداختند. در «هوایاگای علیا»، چریکهای مائوئیست، در طول بزرگراه فرعی اعمال قدرت کردند. آنها دست به تبلیغ و ترویج در حمایت از مبارزه مسلحانه زدند و سپس به مناطق پایگاهی عقب نشینی نمودند. مرتجعین میخکوب شده بودند. شمار قابل توجهی از چریکها، زن بودند. طی يك شیخون علیه شبه نظامیان و ارتش، يك سرباز و يك شبه نظامی منفور کشته شدند.

عملیات ماه ژوئیه: در «تینگو ماریا»، چریکها يك شهرک را تسخیر کرده و به تبلیغ و ترویج پرداختند. در «سن مارتین»، به ارتش ارتجاعی شیخون زدند و

تعدادی را زخمی کردند. طی يك عملیات دیگر سه مرتجع اعدام شدند. در لیما، دفتر شرکت منفور «ادلنور» منفجر شد. در یکی از روستاهای «تینگو ماریا»، مائوئیستها با مردم نشستی شش ساعته برگزار کردند و به سازماندهی کمیته های علنی و مخفی خلقی پرداختند. این کمیته ها سنک بنای قدرت نوین محسوب میشوند. در لیما، چریکها درست دو بلوک دورتر از مجلس را منفجر کردند. محل این عملیات که با کاخ ریاست جمهوری فقط ۷ بلوک فاصله دارد، گردان بیست و دوم پلیس یعنی ستاد ضربت بود. در نتیجه این انفجار يك مزدور کشته و چهار نفر زخمی شدند. خانه قاتل منفوری بنام «مانوئل واله را گامارا» که مسئول جنگ ضد چریکی در منطقه «هوایاگای علیا» بود، منفجر شد. او کسی بود که دستور شلیک راکت به مناطق پایگاهی را میداد. عملیات چریکها باعث بهت فرماندهی عالی ارتش ارتجاع شد. پرچم سرخ در شهرک «میرافلورس» برافراشته گشت. در حلبی آباد «سن مارتین دپورس»، يك جاسوس بزدل شناسایی و اعدام شد. در «هوانکاولیکا»، مائوئیستها سه اردوگاه دار و دسته «هیل کونسا» را تصرف کرده و نقشه دشمن برای مقرسازی در مناطق پایگاهی را بر هم زدند. در این عملیات ۳۰ نفر شرکت داشتند.

عملیات ماه اوت: در «تینگو ماریا»، يك شهرک تسخیر شد و چریکها شروع به سازماندهی دولت نوین کردند. پاسگاه پلیس منهدم شد و سه نفر از مرتجعین زخمی شدند. بیش از ۳۰۰ رزمنده بمدت سه ساعت در شهرک ماندند و تبلیغ و ترویج بفتح مبارزه مسلحانه را به پیش بردند. در «تروخیلو»، یکی از جلادان پلیس اعدام شد. در «لالیبرتاد»، اعضای نیروی پایه ای ارتش

چریکی خلق يك شهرک را تسخیر کرده و پاسگاه پلیس را منهدم کردند. در «هوانکایو»، چریکها با شبه نظامیان درگیر شده و يك نفرشان را کشتند. در «چیمبوت»، يك شهرک تسخیر شد و تبلیغ و ترویج و سازماندهی توده ها انجام گرفت. در لیما، يك تله انفجاری نزدیک شرکت امپریالیستی «سلولار ۲۰۰۰» قرار گرفت. یکی از مزدوران پلیس که قصد خنثی کردن بمب را داشت زخمی شد. در «آیاکوچو»، چریکها به پایگاه ضد شورش حمله ور شده، سه سرباز را کشته و چند نفر را زخمی کردند. در «تینگو ماریا»، چریکهای مائوئیست همزمان شش روستا را تسخیر کردند. نزدیک به صد چریک، «لاس دلیسیاس» را صبح روز چهارشنبه ۲۱ اوت تصرف کرده و يك ضدانقلابی مشهور بنام «سلسو استلا پرز» را کشتند. عبور و مرور در بزرگراه نزدیک منطقه متوقف شد. تبلیغ و ترویج بفتح مبارزه مسلحانه انجام گرفت. بروی بیش از صد وسیله نقلیه، داس و چکش نقاشی شد. در لیما، چریکها يك زمیندار بزرگ بنام «ایتالو پایتا» را بخاطر استثمار مداوم دهقانان و گردن نگذاشتن به دولت نوین، اعدام کردند. در «تراپیچا»، یکی از جلادان پلیس در درگیری با چریکها کشته شد و يك پلیس دیگر زخمی گشت.

عملیات ماه سپتامبر: در «تروخیلو»، يك فرماندار مرتجع اعدام شد و شهردار «هوانکار پاتا» به اسارت در آمد. او در میدان اصلی شهر در برابر مردم قرار گرفت و بمشابه همدست ارتش ارتجاعی مورد تقبیح توده ای قرار گرفت.

محک‌ها و چشم‌اندازها

نگاهی به مواضع برخی احزاب و گروه‌های سیاسی نسبت به نتایج انتخابات

انتخابات ریاست جمهوری ایران به پایان رسید. شرکت بالنسبه گسترده مردم و انتخاب خاتمی برای بسیاری از جریان‌ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون شگفت آور بود. البته چرخش‌های سیاسی و کله معلق زندهای برخی از آنان در جمع‌بندی از سیاست تحریم انتخابات، شگفت آورتر بود. اگر چه این انتخابات همانند هر انتخاباتی که تحت نظام‌های ارتجاعی انجام می‌گیرد تأثیر چندانی بر حیات و عملکرد ماشین دولتی نداشته و نخواهد داشت، اما از کنار نتایج و تأثیرات سیاسی این واقعه بر طبقات و احزاب مختلف نمی‌توان بی تفاوت گذشت. این انتخابات همانند بسیاری وقایع مهم سیاسی دیگر تمامی احزاب و گروه‌های سیاسی را مجدداً به بوته آزمایش گذاشت و نشان داد هر یک از این احزاب و گروه‌ها کجا ایستاده‌اند؟ آمال و آرزوها و منافع چه اقتضای طبقاتی را نمایندگی می‌کنند؟ چه چشم‌اندازها و ائتلافات طبقاتی را جلوی روی خود قرار داده‌اند؟ مهمتر آنکه، در پس این انتخابات چه صف‌بندی‌های جدید طبقاتی خواه بصورت رسمی و اعلان شده یا غیر رسمی و اعلان نشده، واقعا شکل گرفته یا در حال شکل گرفتن است؟ و این ائتلافات طبقاتی چه ربطی به منافع انقلاب و توده‌ها دارد؟

از همینرو باید شاخ و برگ‌ها را کنار زد و در پس هر شگفتی و یا چرخش سیاسی، منافع نهفته طبقاتی را فاش ساخت. این انتخابات مواد آموزشی بسیاری برای مطالعه خصلت حقیقی احزاب گوناگون و گرایش‌های طبقاتی و اهمیت طبقاتی سیاست‌های شان بدست می‌دهد. تمامی پروتورهاهای آگاه و پیشروان انقلابی باید این خصائل و گرایش‌های طبقاتی را بروشنی دریابند و با تشخیص بیراهه‌ها برای ترسیم راهی حقیقتاً مستقل و انقلابی تلاش نموده، توده‌ها را حول تحقق منافع بنیادین شان بسیج نمایند.

امپریالیستها چُغلی کنند. با این وجود، اگر امپریالیستها واقعا بخواهند همه اینها از جانب مجاهدین قابل تعدیل خواهد بود. درد مجاهدین اینست که نکند ابعاد چنین تعدیلی گسترده باشد و به حذف نهائیش منجر شود؛ نکند امپریالیستها بطور قطع و یقین با رژیم کنار بیایند. از همینرو است که مجاهدین اصرار می‌کنند «مردم انتخابات را تحریم کردند» و یا «کم شرکت کردند» و «تقلبات زیادی در جریان انتخابات صورت گرفته است.» مشکل واقعی مجاهدین هیچیک از اینها نیست؛ روی سخنش با امپریالیستها است.

با وجود همه اینها، مجاهدین راه چکه و چانه زدن با ارتجاع حاکم را نیسته است. بی جهت نیست که فردای انتخابات مسعود رجوی البته با ظاهری «چپ» اعلام میکند که از هر «قدم عقب نشینی جلادان» برای سرنگونی شان استقبال می‌کند و رادیو مجاهد در افشای حزب دمکرات این منطق را جلو میگذارد که: «اگر ادعای آخوندهای حاکم درباره شرکت ۸۸ درصد از رای دهندگان در کل کشور دروغ محض نیست، پس داعیه مبارزه مسلحانه و قهر آمیز با این

تنها هیچگاه بطور اصولی به مخالفت با توهم انتخاباتی نپرداخت بلکه مشخصاً در این دوره دست به تبلیغ شعار انتخابات آزاد تحت کنترل سازمان ملل زد تا بخیال خود رژیم را در عرصه داخلی و خارجی در تنگنا قرار دهد. (این چه آزادی است که سازمان ملل یعنی یکی از عوامل اجرائی دربند نگاه داشتن خلق‌های تحت ستم باید ناظر و کنترل کننده آن باشد؛ و این چه آزادی است که در آن جمهوری اسلامی و ماشین دولتی ارتجاعی و دشمنان مردم پا بر جا می‌ماند!) مجاهدین در واقع کوشید خود را با نیاز امپریالیستها به اشاعه توهم انتخاباتی در میان توده‌ها منطبق کنند. در عین حال کماکان سعی کرد با ارائه چهره‌ای سازش‌ناپذیر، نقش خویش را بعنوان اهرم فشار بر جمهوری اسلامی به امپریالیستها یادآوری نماید.

اینکه مجاهدین مانند همیشه طمعکارانه خود را تنها جانشین بلامنزاع باندهای حاکم اعلام نموده و روی ناتوانی‌های خاتمی در وفق دادن جمهوری اسلامی با نیازهای این دوره امپریالیستها حساب باز میکنند. مسعود رجوی سعی می‌کند با نقل ناسزاهائی که خاتمی در گذشته به آمریکا گفته از وی نزد

مجاهدین: ورشکستگی یک تناقض

بنظر می‌رسد که در میان اپوزیسیون بورژوازی سازمان مجاهدین خلق (و شورای ملی مقاومت) قبل و بعد از انتخابات در پافشاری بر تاکتیک تحریم، از بقیه «سرافرازتر» و «سازش‌ناپذیرتر» بوده‌اند. مجاهدین انتخابات را تحریم کرده بود. مجاهدین درست در آستانه انتخابات با نگرانی در مورد حذف جناح رفسنجانی هشدار داد و پس از اعلان نتیجه انتخابات به شکل متناقضی اعلام نمود «در انتخابات تحریم شده از طرف مردم کاندیدای باند خامنه‌ای با شکست سختی روبرو شد.» سپس تلاشی بیهوده و مسخره کرد تا ثابت کند مردم کم شرکت کرده‌اند یا اینکه تقلبات انتخاباتی انجام گرفته است. چرا مجاهدین در برخورد به این انتخابات دچار چنین سرگیجه‌ای شده و با تناقض روبرو گشت؟

مشکل واقعی مجاهدین اینست که دُمش را به طرح‌های امپریالیستی گره زده و چشم انتظار اقدامات قدرتهای جهانی است. سالها منتظر نشسته تا دری به تخته بخورد و این جریان را در تحولات سیاسی ایران به بازی بگیرند. سیاست و تبلیغات متناقض مجاهدین در مورد انتخابات اخیر نیز کاملاً نشئت گرفته از همین موقعیت بود. سیاست دوگانه‌ای که امپریالیستها در متن رقابتهای خود بر سر ایران در قبال جمهوری اسلامی در پیش گرفته‌اند موقعیت متناقض تری برای مجاهدین ایجاد کرده است. امپریالیستها، سیاست چماق و شیرینی را پیش می‌برند. این یعنی از یکسو تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی تا حد تعویض آنها با دار و دسته کمپرادوری نوین؛ و از سوی دیگر اتکاء به همین رژیم با حک و اصلاحات معین و اتکاء به ائتلافات کمپرادوری جدید از درون و بیرون رژیم. هر از گاهی بند دل مجاهدین با نوساناتی که در سیاست‌های چماق و شیرینی امپریالیستها صورت می‌گیرد، پاره می‌شود. البته سعی می‌کند با مهارتی که طی این سالها کسب کرده طول موج سیاست‌های خویش را با امواج امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا تنظیم نماید. بی جهت نیست که قبل از انتخابات سعی کرد هم از توبره بخورد و هم از آخور. مجاهدین نه

رژیم چه موضوعیتی دارد و چرا باید با رژیم که ظاهراً این همه پشتوانه مردمی و مشروعیت دارد به نبرد برخاست و سرنگونش کرد» (بمنقل از ایران زمین شماره ۱۴۲ - ۱۲ خرداد ۱۳۷۶)

اینکه بذر چنین منطقی کی به بار خواهد نشست باید منتظر بود. امروز مجاهدین به اصطلاح احساس «سرافرازی» میکند و کماکان از «سازش ناپذیری» در مقابل جمهوری اسلامی دم میزند. اما هم آن سرفرازی قلابی است و همین این سازش ناپذیری. مجاهدین حالت مرغی را دارد که دست روزگار و تناقضات بیشمار، بال هایش را از دو سو گرفته و می کشند. بنظر می آید که مرغ گرفتار، کله اش را بالا گرفته است. اما این مرغ نه قدرت پروازی دارد و نه از خود اختیاری!

۱. اکثریت: شیورچیان ارتجاع

پیروزی خاتمی در میان اکثریتی ها ولوله براه انداخت؛ انگار در جعبه کرهما باز شده است. عده ای صریحاً از سیاست تحریم سازمانشان انتقاد کرده و از اینکه از مردم جدا افتاده اند ابراز تاسف نمودند و خواهان اقدامات جدی جهت رفع چنین ذهنی گزائی هائی برای همیشه شدند. عده ای هم هشدار دادند که نباید فوراً به دفاع از خاتمی پرداخت و از هول حلیم در دیک افتاد. با این وجود، جملگی شان از اینکه مردم به طریقی مسالمت آمیز «ابتکار عمل سیاسی را از دست جمهوری اسلامی گرفتند» ابراز شادمانی نمودند. آنها از «حرکت و تصمیم گیری مستقل مردم» و «بزرگترین اعمال اراده کمابیش آگاهانه مردم پس از انقلاب بهمین» دم زدند؛ از خاتمی بعنوان «آدمی صاحب فرهنگ» نام بردند که «به معیارهای فقها چندان پایبند نیست» و از «شعارهای محمد خاتمی در راستای تغییر و تحول نیم بند در سیستم کنونی کشور» استقبال نمودند. ابراز خوشوقتی کردند از اینکه جمهوری اسلامی توان سازگاری بخشیدن و مانور و «حرکت کردن در مسیر نرم تر کردن خصمت دینی حکومت» از خود نشان داده و چشم اندازهای تازه ای برای «برقراری آشتی ملی» گشوده شده است. (۱)

این دم تکان دهنده اکثریت برای چیست؟ واقعیت آنست که تفاوتی بین مضمون سیاست تحریم قبل از انتخابات با ندامتهای بعدی شان موجود نیست. آنها تحریم نمودند چونکه دیدند به بازی گرفته نمی شوند، بعد تحریم شان را زیر سؤال بردند چرا که دیدند دارد سرشان بی کلاه می

ماند. حرفهائی که در دفاع از «اعمال اراده مردم» و «همراهی با مردم» و جدا نیفتادن از حرکت مردم میزند، حرف مفت است. آنها مرتباً تکرار می کنند «توده ها»، «با توده ها»، «ابتکار توده ها»، «تاکتیک توده ها»؛ اما منظوری جز پوشاندن چهره خیانت بار خود ندارند. اگر صحبت از همراهی با مردم است چرا زمانیکه همین مردم دست به شورش و طغیان می زنند با آنها همراهی نمی کنند و از مضرات «شورش کور» می گویند؟ مسئله آنها بهیچوجه مردم نیست. حرف دل اکثریت این است که در جریان این انتخابات، يك «ائتلاف بزرگ» تحت لوای دفاع از «جامعه مدنی» (۲) شکل گرفته و زمانی که اکثریتی ها صحبت از سهم ایفاء کردن در حرکت مردم میکنند، منظورشان سهم بردن از این ائتلاف بزرگ است.

البته اشتباه نشود دفاع اکثریتی ها از جامعه مدنی بهیچوجه به معنی دفاع از یکرشته خواسته های عادلانه و دمکراتیکی که بخشهایی از مردم از طریق روشنفکران مترقی و اصلاح طلب مطرح می کنند (علیرغم توهماتی که نسبت به چگونگی تحققش دارند) نیست. هدف اکثریت از طرح این مسئله همان هدفی است که امثال خاتمی و امپریالیستها دارند؛ یعنی کاستن از شکاف میان دولت و مردم و بدینوسیله جلوگیری از انفجارهای اجتماعی که در پیش است یا به تعویق انداختن آنها. یعنی دارند نقش نوکران بی جیره و موجب ارتجاع و امپریالیسم و محلل برای آشتی ملی و کاستن از حدت و شدت تضاد خونین و حاد میان مردم و جمهوری اسلامی را ایفاء میکنند.

بی جهت نیست رهبران این جریان هشدار می دهند که عوضی نگیرید؛ ما باید استراتژی خود را «نه بر پایه آن مفهومی از جامعه مدنی که به قرن هفده و هژده تعلق دارد، بلکه بر پایه مفهومی که پیشروترین متفکران جهان معاصر، در آستانه سال دوهزار، از جامعه مدنی به دست می دهند، طراحی کنیم». بزبان آدمیزاد یعنی اینکه ما بدنبال آن نوع جامعه مدنی که در قرن هفده و هژده شکل گرفت (یعنی دوره ای که بورژوازی نقشی انقلابی داشت) نیستیم. بلکه می خواهیم خود را با معیارهای «پیشروترین متفکران جهان معاصر» (یعنی متفکران امپریالیستی که امروزه این قبیل شعارها را روزمره می جویند و در دهان امثال اکثریت میگذارند) منطبق کنیم؛ آن نوع معیارهای جامعه مدنی که با عصر امپریالیسم (یعنی عصری که بورژوازی نقش و رسالت تاریخی خویش را از دست داده است) و همچنین با ویژگیهای کشورهای تحت سلطه

خوانائی داشته باشد. منظورشان اینست که در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران نمی توان دمکراسی از آن نوع که در غرب هست را برقرار کرد، ولی می توان علائم و نشانه هائی از آن را در کنار سرکوب عریان برای تحمیق و فریب مردم به کار گرفت. در حقیقت اکثریت بدنبال يك جامعه مدنی سر و دم بریده و بی یال و دم و اشکم و معوج در کشورهای تحت سلطه است. این هیچ نیست مگر کشیدن حجابی نازک از بورژوا دمکراسی بر دیکتاتوری عریان کمپرادور - فئودالی.

مختصات برنامه و سیاستی که اکثریت تحت نام «جامعه مدنی» ارائه می دهد عبارت است از تقویت و گسترش بازیهای انتخاباتی به مثابه یکی از اهرمهای اعمال قدرت جمهوری اسلامی. برای اینکار، طالب دو چیز است: یکم، «آزادی احزاب». دوم، بوجود آوردن فرهنگ سیاسی اصلاح طلبانه در نیروهای اپوزیسیون. منظورشان از «آزادی احزاب» این نیست که هر عقیده و مرامی بتواند حزبی راه بیندازد و فضا برای فعالیت علنی همه باز شود. منظورشان آن است که درون طبقات حاکم احزاب جدی راه بیفند. احزابی که بطور دمکراتیک (یعنی با رعایت دمکراسی میان خود) رقابت کنند و مردم را بنحو موثری به صحنه بکشانند. در جریان به صحنه کشاندن مردم و تبلیغ مسالمت جوئی با رژیم، اجازه فعالیت به احزاب غیر حکومتی هم بدهند و مانع ایجاد و رشد يك حزب سوسیال دمکرات که می خواهد نقش مهار کننده و خنثی کننده خشم توده ها را بازی کند، نشوند. اینها پیش شرطهایی است که اکثریت در مقابل رژیم می گذارد تا «جامعه مدنی» مورد نظرش تحقق یابد. البته آنها يك پیش شرط هم جلوی مخالفین قرار می دهند؛ اینکه قبول کنند رژیم بماند و استراتژی دگردیسی تدریجی آن را دنبال کنند. اکثریت، مخالفان را دعوت میکند که درگیر مبارزه ای مسالمت آمیز و طولانی شوند تا اینکه سرانجام گذار به «مردم سالاری» متحقق شود.

در واقع ارائه تئوری جامعه مدنی از جانب اکثریت و جریانات مشابه آن تئوری وساطت و سازش بین خلق و دشمن است که به پا بر جا ماندن دشمن جنایتکار یاری می رساند. جناح هائی از حکومت برای حفظ ماشین دولتی از گزند مبارزات توده ای به این وساطت نیاز دارند. اکثریت نیز که مذهبهاست بخاطر فروپاشی اردوگاه ارباب سابق بی یار و یاور مانده، بدنبال پیدا کردن جا و پشت و پناهی در میان طبقات حاکمه است. بهرحال نوکران کمپرادور صفت اکثریتی باید دانش و قابلیتهای ضدانقلابی خویش را همانند متخصصین بیکار شده بلوک شوروی بفروش برسانند.

تئوری سازی های اکثریت بدینجا ختم نمی شود. آنها برای اقناع همپالگی بقیه در صفحه ۱۶

۲ - در زمینه شعار «جامعه مدنی» به مقاله ((درباره شعار «استقرار جامعه مدنی»)) در همین شماره حقیقت رجوع نمائید.

۱ - مباحث گردانندگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مورد نتایج انتخابات ریاست جمهوری در نشریه کار شماره ۱۵۹، ۱۴ خرداد ۱۳۷۶ منعکس است.

محک‌ها و چشم‌اندازها

های خود به ارائه تعاریف جدیدی از دولت می‌پردازند و می‌گویند: «آنا تومی قدرت سیاسی در ایران کنونی بروشنی نشان می‌دهد که ارگانهای سرکوب - که بزبان لیبرالی نهادهای حافظ نظم و قانون نامیده می‌شود - تنها يك رکن موثر در شکل دهی روندهای سیاسی بشمار می‌روند. در ایران امروز نهادهای دستگاه بوروکراسی و نهادهای جامعه مدنی نیز به دو رکن نیرومند و تاثیر گذار بر روندهای سیاسی بدل گشته اند» و «قدرت سیاسی در ایران کنونی عملا میان دستگاه های سرکوب، دستگاه بوروکراسی و نهادهای جامعه مدنی تقسیم شده است.» اکثریت از این تئوری باقی‌ها چند منظور مشخص دارد.

اولا، می‌خواهد رابطه متقابل و مکمل میان دستگاههای سرکوب مستقیم مانند پاسدار و گشتی، دادگاه و طناب دار را با ارگانهای دیگر مانند مجلس، نماز جمعه، منبر و رادیو تلویزیون، وزارتخانه ها و دستگاههای تولید سود (که مبتنی بر استثمار کارگران و دهقانان است) بپوشاند. در صورتیکه این نهادها و ارگانهای مختلف از هم جدائی نپذیرند؛ يك مجموعه واحد هستند. ثانيا، اکثریت میخواهد ثابت کند خاتمی ربطی به ارگانهای سرکوب ندارد و تمامی نهادهای سرکوب پشت سر جناح دیگر بوده است. اکثریت با تبلیغ «با فرهنگ بودن» خاتمی میخواهد چهره این مهره دیرینه رژیم که در تمامی سرکوبها و جنایات نقش معینی ایفاء کرده را بپوشاند.

ثالثا، می‌خواهد به مردم بقبولاند که ارگانهای سرکوب همه کاره نیستند و می‌شود از طریق دستگاه بوروکراسی و جامعه مدنی بر دولت اعمال نفوذ کرد. اکثریت با این خلط مبحث می‌خواهد این حقیقت بنیادین را بپوشاند که در ترکیب قوای

دولت، قوای مسلح نقش عمده را دارد و رکن اساسی هر دولتی را تشکیل می‌دهد و بوروکراسی و سایر ارگانها در زیر سایه آن کار می‌کنند. میخواهد این حقیقت را حاشا کند که دولت ارگان سلطه يك طبقه بر طبقه دیگر بوده و تغییرات در شکل حکومتی و آمدن و رفتن این یا آن کابینه بیان هیچ تغییری در موقعیت طبقات فرودست و فرادست و کارکرد ماشین دولتی نیست. تحریف نقش واقعی دولت و مخدوش کردن جایگاه دولت و حکومت، همواره یکی از شگردهای تسلیم طلبان، سازشکاران و خائنین به پرولتاریا و خلق بوده است. میزان فرصت طلبی هر نیرو را در برخورد به این موضوع می‌توان محک زد. الحق که رویزیونیستهای سابق علیرغم هر جامه جدیدی که بتن کنند، همچنان رویزیونیستی فکر و عمل می‌کنند.

اکثریت با این تئوری باقی‌ها بار دیگر خیانت پیشگی کامل خود به خلق و انقلاب را بنمایش می‌گذارد. آنها با استفاده از صف بندی‌هایی که در جریان انتخابات شکل گرفته می‌خواهند از یکسو پلی ارتباطی بین مردم با حکومت برقرار نمایند و از سوی دیگر از این نمذ کلامی برای خود بدوزند و همانند رویزیونیستهای ضد انقلابی و مشکوکی چون راه توده، مثل کرم لای درزهای ماشین دولتی و شکافهای جناحهای حکومتی بلولند. این بمعنای پافشاری بر نقشی است که تاریخاً برارنده این قبیل جریانات بوده است: نقش خائنین بدنام و رسوا. اینکه بطور واقعی چه نصیب آنان خواهد شد معلوم نیست؛ بویژه آنکه يك صف طولانی از سازشکاران تشکیل شده و لزوما نوبت به همه نخواهد رسید. شاید این شانس را بیاورند که پایشان بعنوان هیئتهای حسن نیت برای «آشتی ملی» به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در اروپا بیشتر باز شود.

نیروهائی چون اکثریت (و همپالگی هایشان چون جمهوری خواهان ملی، حزب دمکراتیک مردم ایران و نهضت آزادی و غیره) و مجاهدین کسانی هستند که آرزویشان حفظ همین بنیان و اساس اقتصادی - اجتماعی منتها با تغییراتی است که اینان را نیز در قدرت سهیم کند. بنابراین برنامه و سیاستهایشان نهایتا منطبق بر منافع سرمایه داران کلان و زمینداران بزرگ در ایران است و در مقابل مردم و منافع اکثریت مردم قرار دارند. باید بین مواضع این قبیل نیروها، علیرغم برخی شباهتهای ظاهری شان با مواضع برخی نیروهای دیگر در صفوف مردم که منادی مواضع مسالمت جویانه اند و عموما آمال و آرزوهای بورژوازی متوسط و اقشار مرفه تر خرده بورژوازی را نمایندگی میکنند تمایز قائل شد.

توده‌ها متوهمند
یا راه کارگر؟!

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) از نتایج انتخابات بیش از همه شگفت زده شد. (۳) راه کارگر تا بدان حد از پیروزی «تاکتیک توده‌ها» بوجد آمد که شروع به کشف شباهتهای حرکت مردم در این انتخابات با انقلاب ۵۷ کرد و این انتخابات را آغازی بر پایان کار ولایت فقیه اعلام نمود. (۴) اینکه راه کارگر در جریان این شبیه سازی تا چه حد مهارت از خود نشان داده موضوعی کناری است. اما این جریان واقعا تلاش کرد تا با ارائه تصاویر نادرست از انتخابات، توهماتش را منطبق بر اوضاع واقعی و عینی جلوه دهد؛ و بدتر از آن، این

۳ - مواضع و استدلالات راه کارگر نسبت به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در اعلامیه مرکزی شان و مقاله ای دیگر بنام «انتخابات: لرزه بر اندام ولایت فقیه» (مندرج در شماره ۱۴۵ ارگان شان - اردیبهشت ۱۳۷۶) منعکس است. البته مقاله فوق به امضای يك شخص است و بنظر می‌رسد موضع کلی این سازمان نیست یا هنوز به موضع مجموعه شان تبدیل نشده است. بویژه آنکه نویسنده آن در ابتدای مقاله متذکر شد که «بررسی و تحلیل تمامی جوانب آن (انتخابات) مستلزم کار عمقی و جمعی تر است.»

البته امیدواریم که «خبرد جمعی» راه کارگرها در راستای مواضع مقاله فوق تعمیق نیابد. یا حداقل خوبست قبل از اینکه «خبرد جمعی» خود را بکار اندازند به هشدارهای ما در مورد نتایج چنین سیاستهایی توجه نمایند.

۴ - مقایسه بین این انتخابات با انقلاب ۵۷ قیاس مع الفارق است. چرا که حرکت اخیر مردم در چارچوبه ای کنترل شده توسط رژیم براه افتاد و در راس آن جناحهایی از خود حکومت قرار داشتند. اما انقلاب ۵۷ نه تنها کاملا خارج از کنترل حکومت بود بلکه نیروهایی چون خمینی نیز تا مدتها قادر به کنترل آن نبودند. بواسطه فعالیتهای انقلابی مردم کلیه تدابیر سرکوبگرانه دشمن چون حکومت نظامی و غیره در هم شکسته شد و سرانجام رژیم شاه سرنگون شد. حتی از لحاظ سطح آگاهی خودبخودی توده‌ها (یعنی شناخت از رژیم شاه و راههای مقابله با روشهای دشمن) نیز این دو حرکت قابل قیاس نیستند.

بعلاوه انقلاب ۵۷، از پشتوانه خط کشی قدرتمند جنبش انقلابی با رفرمیسم حزب توده و جبهه ملی برخوردار بود. نزدیک به يك دهه مبارزه انقلابی بی وقفه روشنفکران انقلابی علیه رژیم شاه، تأثیرات مهمی بر آن انقلاب داشت. تا بدان حد که جریان فتودال - کمپرادوری اسلامی تحت رهبری خمینی نیز تحت تاثیر این جو و حرکت رادیکال مردم مجبور بود چهره ضد شاه و آمریکا بخود بگیرد. این در حالی بود که دار و دسته خمینی برای جایگزینی رژیم شاه با امپریالیستها به توافق رسیدند.

توهمات رفرمیستی خود را بصورت خط و برنامه ای «انقلابی» جلو بگذارد. نگاهی به استدلالات راه کارگر بیندازیم. راه کارگر خطاب به مردم می گوید: «این حرکت عظیم شما انقلاب بهمن سال ۵۷ را بیاد می آورد و با آن شباهت های زیادی دارد. در آن انقلاب بزرگ نیز مردم ایران بیش از آنکه کسی را بخواهند يك صدا به کسی «نه» گفتند.»

ظاهرا راه کارگر هم می خواهد بر محدودیتهای حرکت مردم انگشت بگذارد و هم بر عظمت و شکوه آن. دو پهلو سخن گفتن راه کارگر مسئله ای صرفا مربوط به لحن و بیان نیست. راه کارگر خود را مارکسیست می داند اما یوئی از تحلیل طبقاتی مارکسیستی نبرده است. هرکس اندکی از تاریخ یا از مارکسیسم آموخته باشد باید بپذیرد که يك تحلیل سیاسی ناگزیر حول مسئله طبقات دور می زند. یعنی هر واقعه مهم سیاسی بر بستر مناسبات و صف بندیهای طبقاتی معین شکل می گیرد. مضمون طبقاتی این انتخابات و شرکت مردم در آن چیست؟ واقعیت این است که حول این انتخابات يك ائتلاف بالنسبه وسیع طبقاتی شکل گرفت؛ یا دقیقتر بگوئیم شکل داده شد. آن صف «نه!» ای «بزرگ و شکوهمند» ی که راه کارگر مبلغ آن است يك مضمون طبقاتی معین دارد؛ علیرغم اینکه جریانات طبقاتی مختلف و گرایشات پیشرو، میانی و عقب مانده بخشهای مختلف توده در آن منعکس بوده و هرکس از ظن خود یار و مدافع شرکت در این انتخابات شده باشد. این «نه شکوهمند» يك ائتلاف طبقاتی معین با يك خط رهبری کننده مشخص بود. این ائتلاف تحت رهبری جناحی از هیئت حاکمه قرار داشت و اقشار مرفه تر جامعه به آن یاری رساندند. باید بین دو جریان که در این انتخابات به هم متصل شد، فرق گذاشت. اولی، جریانی از بالا و با نقشه و سیاست و برنامه ای آگاهانه بود که از جانب بخشهایی از طبقات حاکمه و مرفه جامعه براه افتاد. این جریان نقش عمده را داشت. دیگری، جریانی از پائین و خودبخودی بود که به دلیل ضعفهای معین (منجمله فقدان يك آلترناتیو انقلابی بالفعل و قدرتمند درون جامعه) به جریان اولی پاسخ مساعد داد. این جای تعجب ندارد، چرا که همواره هر حرکت خودبخودی می تواند ایده های بورژوازی را اتوماتیکمان تولید و باز تولید کند و بر همین مبنا بورژوازی می تواند تحت شرایط معین از این حرکت سود جوید.

در چنین مواردی، اولین وظیفه مارکسیستها اینست که ماهیت و اهداف هر برنامه ائتلافی را بشناسند و حقیقت را به مردم بگویند و اصولی ترین سیاست را بین مردم تبلیغ نمایند. چرا که سیاست اصولی، عملی ترین سیاست است و تنها چنین سیاستی می تواند اعتماد توده ها را بطور واقعی و بویژه در درازمدت کسب کند. حالا راه کارگر که طی سالهای اخیر به هزار

زحمت چهره باصطلاح «کارگری» بخود گرفته بود، یکشنبه با يك انتخابات مجددا «پوپولیست» می شود و به تعریف و به به و چهچه کردن از «حرکت خودبخودی توده ها» می پردازد. این امر، قبل از هر چیز نشانه آن است که راه کارگر از شکل گیری چنین ائتلافی تحت عنوان «جامعه مدنی» خشنود است. آیا این خشنودی نشانه آن نیست که مایل است جایی برای خود در این ائتلاف دست و پا کند؟ «ائتلاف بزرگی» که رسالتش ثبات بخشیدن به دولت کهن و حتی رژیم اسلامی در ازای دادن حق فعالیت کنترل شده به چند حزب علنی قانون گراست؛ فعالیتی که قرار است به رواج روحیه مسالمت جوئی و آرام گرفتن در مقابل خشونت غیر قابل تحمل جامعه طبقاتی خدمت کند. چرا باید با برنامه نفرت انگیزی بنام «جامعه مدنی» که رسالتش ساختن ابزار سرکوب غیر مستقیم مردم است (تحت این عنوان که ابزار سرکوب غیر مستقیم بهتر از ابزار سرکوب مستقیم است و فضائی برای تنفس می دهد) دم گرفت؟ ابزار سرکوب غیر مستقیم مکمل ابزار سرکوب مستقیم است و اتفاقا هدف ایجاد فضای مانور برای رژیمهایی را دنبال میکند که به تنگنا افتاده اند. چرا باید با چنین ائتلافهایی که بر سر لوحه اش تحقیر خشم و قهر توده ها در مقابل خشونت طبقاتی نوشته شده، دم گرفت؟ آیا این همراهی با توده هاست؟

اما این فقط بخشی از ماجراست. بخش دیگر مسئله، علی السویه بودن انقلاب یا رفرم برای راه کارگر است؛ یا دقیقتر بگوئیم علی السویه بودن شیوه های انقلابی با شیوه های رفرمیستی. این همان نگرش عمومی است که امروزه توسط يك حزب غیر رسمی بنام «حزب جامعه مدنی» در میان مردم وسیعا تبلیغ می شود. میگویند تغییر رادیکال جامعه ممکن نیست، باید به تغییرات تدریجی و دردناک از بالا رضایت داد. حتی میشود دست به دامان بد شد تا از بدتر شدن اوضاع جلوگیری کرد. این نگرش در میان طبقات میانی جامعه پایه دارد. این توهمی بیش نیست، زیرا شرکت در بازی بد و بدتر و انتخاب بد، هرگز راه را بر بدتر نمی بندد. راه کارگر میخواهد ثابت کند که شرکت در انتخابات بیان توهم در بین مردم نیست؛ البته وجود توهماتی نسبت به جناح خاتمی را زیر سؤال نمیرد. راه کارگر توهم یا عدم توهم توده ها را در شکلی بسیار محدود مطرح میکند. این درست است که توده ها در مجموع نسبت به جمهوری اسلامی توهم چندانی ندارند و حتی امروز نیز با شك و تردید بسیار به خاتمی نگاه می کنند، این درست است که بسیاری از مردم در شرایط فقدان آلترناتیو انقلابی قدرتمند، با شرکت در انتخابات خواست خود به تغییر را بنمایش گذاشتند، اما راه حلی که انتخاب کردند یا عبارت صحیحتر و بهتر، راه حلی که جلوی پایشان گذاشته شد، بشدت دروغین

است. انتظار تغییرات از طریق انتخابات و راه انتخاباتی، انتظاری بشدت زیانبار است. نمی توان طالب تغییر آنهم تغییر انقلابی بود، اما از طریق رفرمیستی اقدام کرد. حتی اگر هم در عمل چنین تناقضی موجود باشد (همانند عمل متناقض بخشی از پیشروان توده ها که خواهان تغییرات انقلابی مهم هستند اما فکر می کنند شرکت در انتخابات به این هدف خدمت میکند) پس از مدتی واقعیات بیرحمانه بی ثمری این شیوه ها را نشان خواهد داد. آنگاه یا باید توهمات انتخاباتی را کنار گذاشته و پا به راه انقلابی تغییر بگذارند؛ و یا با اصرار بر این شیوه ها ناگزیر دست از اهدافشان برداشته و افق دید و سطح توقعات خود را پائین بیاورند. این کار، امید بستن به این یا آن جناح رژیم را نیز با خود بهمراه دارد. هرکس دچار توهم انتخاباتی باشد بناچار دنباله رو این جناح یا آن جناح از دشمن خواهد شد؛ چرا که چارچوبه این صحنه و میدان را دشمنان تعیین کرده و به اندازه کافی امکانات دارند که در هر شرایطی آن را تحت کنترل خویش نگاه دارند.

امروزه باید با توهم انتخاباتی که بشدت از جانب جریانات طبقاتی گوناگون در سطح جهانی و ملی بدان دامن زده می شود مقابله نمود. امپریالیستها خط هدایت سیلهای آتشفشانی مذاب به مجراهای سرد کننده و سرانجام به مردابهای سازش و تسلیم را در سراسر جهان با پیگیری دنبال می کنند. امروزه توهم انتخاباتی، یکی از خطرناکترین توهماتی است که توده ها می توانند دچارش شوند. تحت چنین شرایطی، راه کارگر شیپور را از دهان گشادش مینوازد؛ از يك طرف بر توهم انتخاباتی صحنه میگذارد؛ از طرف دیگر فکر میکند که با افشاکاری از خاتمی راه توهم توده ها را می بندد.

راه کارگر اعلام می کند: «روشن است که اکثریت قاطع دارندگان حق رای توصیه ما (یعنی توصیه تحریم انتخابات) را نادیده گرفته اند، ولی آنچه را که ما می خواستیم با شرکت در انتخابات عملی ساخته اند.» راه کارگر طوری صحبت می کند که انگار مردم بطور واقعی در معرض تبلیغات تحریم انتخاباتی جریانات مختلف قرار گرفته بودند و همه مردم ایران توصیه های راه کارگر و امثالهم را در يك فضای آزاد و دمکراتیک شنیدند و بعد تصمیم خود را گرفتند. آیا این نشانه توهمی آشکار نسبت به انتخابات تحت نظامهای ارتجاعی بطور اعم، و این انتخابات بطور اخص، نیست؟ آیا جریاناتی نظیر راه کارگر فکر میکنند در این زمینه موقعیتی برابر با دشمن دارند؟ این برخورد نشانگر ماهیت اهداف محدود راه کارگر از تحریم انتخاباتی نیز هست. این چه تحریمی است که نتایجش فرق چندانی با عدم تحریم ندارد؟ بقول راه کارگر «مهم بیان اعتراض بود نه بیان آن از طریق بقیه در صفحه ۱۸

محک‌ها و چشم اندازها

تحریم) و مشکل در دادن و ندادن رای نبوده است. آیا راه کارگر نمی‌داند و نمی‌فهمد که جریان یابی اعتراض و خشم مردم از طریق کانالهای محدود و کنترل شده رژیم، تضمین ثبات رژیم است؟ آیا راه کارگر نمی‌فهمد که با این حرفها در واقع به مردم می‌گوید: آهای ببینید راهی که من نشانان می‌دهم با راهی که رژیم مقابل پای شما می‌گذارد فرقی ندارد؟

راه کارگر برای فروش متاع پوسیده توهم انتخاباتی دست به تحریف، اغراق و تصویر سازی و نادیده انگاشتن واقعیات می‌زند. راه کارگر می‌گوید: «رژیم بخاطر احتمال وقوع شورشها و اعتراضات گسترده توده ای ترسید» که «آرای ریخته شده به صندوقها را دستکاری نماید.» راه کارگر برای بی پشت و پناه نشان دادن خاتمی مطرح میکند که ناطق نوری «مورد پشتیبانی فعال و همه جانبه تمامی عناصر و اندامهای تشکیل دهنده نظام حاکم مبنی بر ولایت فقیه جامعه مدرسین قم، جامعه روحانیت مبارزه، شورای نگهبان و مجلس خبرگان و شخص ولی فقیه و قریب به اتفاق ائمه نماز جمعه، هیئت مولفه و تشکلهای همسو و بالاخره تمامی ارگانهای نظامی رنگارنگ سرکوب» قرار داشت. راه کارگر می‌پرسد: «از کجا معلوم که مردم در طی يك انتخابات دیگر با جابجا کردن حربه خود از این دوش به آن دوش در يك حرکت غافلگیرانه مثلا به انتخاب کاندید مستقل و دلخواه خود مبادرت نورزند؟» (تاکیدات از ماست)

اولا راه کارگر طوری صحنه انتخابات را تصویر می‌کند که انگار همه مردم در آن شرکت کردند. واقعیت این است که نزدیک به چند میلیون نفر (علیرغم وجود گرایشات مختلف و گاه متضاد میان آنها) این انتخابات را تحریم کردند و اینجا و آنجا دست به مخالفتهای آشکار و نهان زدند. از دید راه کارگر این چیزها دیگر اهمیتی ندارد. اکثریت شرکت کردند و ملاک شرکت و رای اکثریت است! (این را می‌گویند دمکراسی ۱۹) راه کارگر نه تنها به تعداد توده هائی که توصیه او را گوش کرده و انتخابات را تحریم نمودند وفادار نمی‌ماند، بلکه اصلا نقشی برای آنها در تحولات جامعه نمی‌بیند. (پس حقوق اقلیت چه شد؟)

ثانیا، راه کارگر تحت عنوان عدم تقلب یا تقلب اندک در این انتخابات می‌خواهد ثابت کند که مردم در اینگونه اقدامات قادرند اراده خود را اعمال نمایند. راه کارگر به مردم نمی‌گوید که علت اساسی تقلب اندک در این انتخابات بطور جدی به تناسب قوای درونی میان جناحهای مختلف هیئت حاکمه برمی‌گشت. این تناسب قوا چگونه ای بود که مجبور بودند دمکراسی درونی خویش را برسمیت بشناسند و رعایت نمایند. امپریالیستها نیز میخواستند واقعا بفهمند که کدام سیاستها و کدامیک از

جناحهای حاکم قادر است نقش بهتری در حفظ ماشین دولتی و تحمیق توده ها ایفاء کند. از این زاویه ابزار تبلیغاتی خود را بحد اکثر براه انداختند تا مردم را به شرکت در این انتخابات ترغیب نموده و ارزیابی بهتری از توان و نقش موثر هر جناح بدست آورند.

راه کارگر چنان از «حرکت خودبخودی توده ها» دچار بهت و حیرت شده که اولیه ترین درس مارکسیسم در مورد سیاست انتخاباتی را هم بفراموشی سپرده است: اینکه انتخابات در نظامهای ارتجاعی ابزاری برای فریب و تحمیق توده هاست و در برای طبقات حاکمه مشروعیت میخورد و در مقاطعی نقشی واقعی در تنظیم مناسبات میان جناحهای مختلف طبقات حاکمه ایفاء میکند. راه کارگر طوری تصویر سازی می‌کند که انگار کسی پشت سر خاتمی نبوده و جناح او تقریبا نقشی در چرخاندن ماشین دولتی نداشته است. این دیگر نهایت خود فریبی است و فقط موجب خنده و تفریح میشود. کسی که اینگونه خودش را فریب میدهد می‌تواند دچار خیالبافی های محض از قبیل «از این شانه به آن شانه کردن»، بکار گرفتن حربه انتخاباتی و «انتخاب کاندید مستقل و دلخواه» بشود. راه کارگر جمله ای از لنین انقلابی را بعاریت گرفته تا به رفرمیسم خود جلوه ای رزمنده دهد. لنین زمانی از تشبیه «شانه به شانه کردن تفنگ» در مورد گذر از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در روسیه استفاده کرد. امروز راه کارگر از شانه به شانه کردن صندوق رای برای بیرون آوردن کاندید مستقل و مناسب حرف میزند. کفایت مردم يك زور دیگر هم بزنند و راه کارگر هم کاندیدای مستقل و دلخواهی معرفی کند و برایش تبلیغات کافی نماید تا نامش از صندوقهای رای بیرون بیاید. این دیگر نهایت خیالبافی و اوج حماقت پارلمانی است. این تکرار حکم قلابی «قدرت سیاسی از صندوق رای بیرون می‌آید» است. تنها تصویری که در اثر این نوع هنری و قصه پردازی راه کارگر به ذهن آدمی می‌تواند خطور کند، چهره خسته رهبران راه کارگر است که عرق از سر و رویشان می‌بارد و مدام مشغول از این شانه به آن شانه کردن و گرداندن صندوق رای در هر شهر و دیار هستند. اگر راه کارگر می‌خواهد اولیه ترین حقایق مارکسیستی درباره دولت را بفهمد خوبست نگاهی به تجربه تاریخی شیلی و انتخاب آئنده، دوران ۳۲ - ۲۰ و سرانجام نخست وزیر مصدق و حتی تجربه نزدیکتر ریاست جمهوری بنی صدر بیندازد؛ تا ببیند زمانی که تحت يك شرایط تاریخی مشخص افرادی بر سر کار بیایند که بهر دلیل برای گرداندن ماشین کهنه و ارتجاعی دولتی مناسب نباشند، طبقات حاکمه ارتجاعی با اتکاء به قوای مسلح و با پشتیبانی امپریالیستها به انواع و اقسام توطئه ها برای سرنگونی و تعویض

آنها روی می‌آورند و برای «اعمال اراده مردم از طریق رای» پیشیزی ارزش قائل نیستند.

تفاوت فاحشی موجود است میان توده هائی که بهر دلیل امید به راه حلهای توهم برانگیز می‌بندند، با نیروهائی چون راه کارگر که خط و برنامه توهم بر انگیزی را تحت عنوان همراهی با توده ها میان مردم اشاعه می‌دهند. این قبیل خط و برنامه ها برای مردم فقط میوه های تلخ ببار می‌آورند و آنها را به قربانگاه دیگری هدایت می‌کنند.

نگاه رفرمیستی

به رفرم

اما خواننده ما نباید فکر کند که راه کارگر تا این حد ساده لوح است؛ چرا که راه کارگر در جنبش چپ ایران خود را «قهرمان تاکتیک» می‌داند. تاکتیکهای راه کارگر قرار است تکمیل کننده «تاکتیک توده ها» بوده و ذره ذره راه را برای مردم باز کند و آنها را به نتایج دلخواه برساند. راه کارگر برای تکمیل «تاکتیک توده ها» لیست بلند بالائی از مطالبات تاکتیکی را جلوی روی مردم گذاشته تا با تحقق آنها به تجمعی دست یابند و «راهپیمائی بزرگ برای یافتن به آزادی و برابری را راه اندازی» کنند؛ مطالباتی چون: «انتخابی شدن شهرداریها»، «آزادی اتحادیه های کارگری»، «ایجاد سیستم تامین اجتماعی»، «قانون کار دمکراتیک»، «ایجاد تشکل مستقل و توده ای زنان»، «ایجاد مراکز تفریحی و آموزشی سالم برای جوانان»، «سازمان دادن اعتراضات و تظاهرات توده ای هر چه وسیع تر برای مقابله با چماقداران حزب الهی»، «آزادی فعالیت کانون نویسندگان»، «آزادی تشکیل اتحادیه های دانشجویان و دانش آموزان».

این لیست مطالباتی راه کارگر دچار يك نقص و اشکال بزرگ می‌باشد. آنها برخی مطالبات که جنبه مبارزاتی آشکار دارد و قاعدتا باید به مبارزه جوئی مستقل توده ای علیه رژیم یاری رساند و خارج از چارچوبه های مقرر شده توسط رژیم جریان یابد را کنار خواسته ای چون «انتخابی شدن شهرداریها» گذاشته اند که آشکارا نه تنها در چارچوب رژیم موجود قرار دارد بلکه به تکمیل نهادهای دولتی خدمت می‌کند. طرح «انتخابی شدن شهرداریها» در کنار مطالبات برحق توده ها، مخدوش کردن خواسته های مردم و دامن زدن به ابهام و التقاط در برخورد به دشمن است. اینکار مرز بین شعارهای رفرمیستی با شعارهای انقلابی، مرز بین تحمیل رفرم از پائین با رفرم اعطائی از بالا، مرز میان چارچوبه های مختلف مبارزاتی، مرز میان مبارزات مستقلانه توده ای با اقداماتی که کاملا تحت کنترل بوده و حتی در خدمت رژیم قرار دارد را مخدوش میکند.

حال به مضمون مطالبه «انتخابی شدن شهرداریها» بپردازیم. راه کارگر بخیال خود می‌خواهد از این طریق شهرداری ها را

دمکراتیزه نماید. در همین اولین قدم می توان فهمید که دمکراسی طلبی راه کارگر شامل حال نزدیک به نیمی از جمعیت کشور یعنی اهالی روستاها نمی شود. یا بهتر بگوئیم دهقانان نمی توانند در آن نوع دمکراتیزاسیونی که راه کارگر طالبش است نقشی ایفاء نمایند. علاوه بر جمعیت دهقانی، لطف راه کارگر شامل بخش بزرگی از طبقه کارگر و نیمه پرولترهای (منجمله کارگران افغانی) ساکن در زاغه ها و حلبی آبادها و خارج از محدوده شهرهای بزرگ و متوسط هم نمی شود. تاکتیسین های راه کارگر باید يك مرحله تاکتیکی جدید بنا نهند و اول اهالی این مناطق را راضی نمایند که يك مرحله برای ایجاد شهرداریها مبارزه نمایند. و مهمتر از آن، باید این جمعیت عظیم چند میلیونی را قانع نمایند که دیگر به شهرداری و ماموران باج بگیر شهرداری بچشم دشمن نگاه نکنند که وقت و بی وقت خانه ها را روی سرشان خراب می کنند و هر وقت که بودجه شان ته کشید بساط ناچیز دستفروشی آنها را ضبط می کنند، و الی آخر.

شعار ادغام مردم در شهرداریها براحتی می تواند در خدمت پیدا کردن فصل مشترکی بین مردم و دولت قرار گیرد. امروزه هم امپریالیستها و هم جناحهایی از کمپرادورها در کشورهای تحت سلطه می خواهند با توجه به نقش سیاسی و مالی که شهرداریها دارند، نقش بیشتری به این نهادها بدهند و از این طریق توده ها را بیشتر کنترل و تحمیق کنند. بخشی از برنامه تقویت «جامعه مدنی» از سوی آنها تقویت شهرداری هاست. آیا راه کارگر به عواقب عملی کردن شعار «انتخابی شدن شهرداری ها» فکر کرده است؟ آیا فکر نمی کند که مردم بدین طریق با دست خود نه تنها به دشمنانشان مشروعیت می بخشند بلکه حتی دست و بال خود را در مقابله با شهرداران انتخابی (هنگامیکه فرمان خراب کردن خانه ها و باج گیری از آنان را می دهند) می بندند؟

حال نگاهی به دیگر مطالبات راه کارگر بیندازیم. مسئله این نیست که مردم در تحقق مطالباتی که راه کارگر از آنها نام می برد منفعتی ندارند و نباید برایش مبارزه نمایند. اقشار و طبقات مختلف خلقی باید برای هر گونه خواسته های عادلانه خود - هر چند جزئی و کوچک هم باشد - بجنگند و آنها را بچنگ آورند. این قبیل مبارزات بمثابة مدرسه های جنگ توده ها را آماده مبارزات بزرگتر فردا می نماید. اما سؤال اینجاست که به این قبیل مبارزات چگونه باید نگریست؟ این مطالبات در چه پارچوبه و از چه طریقی قابل تحقق است؟ تحقق آنها تابع چه عوامل اصلی تر و بزرگتری است؟ آیا در شرایط سیاسی مشخص کنونی مردم باید يك مرحله برای اینگونه خواستها بجنگند؟ و با عبور از این مراحل است که راهپیمائی بزرگی که راه کارگر وعده اش را

می دهد عملی می شود؟ و اصلا مقصد راهپیمائی راه کارگر کجاست؟

اگر از تنها مطالبه ای که جنبه مبارزاتی مشخص و آشکار دارد یعنی «سازمان دادن اعتراضات و تظاهرات توده ای علیه چماقداران» بگذریم، بقیه مطالبات تاکتیکی راه کارگر بطور عمده آزادی انجمنها و تشکلات مستقل برای زنان، جوانان و روشنفکران و کارگران دارای شغل ثابت و انجام برخی رفرمها در قانون کار و تامین اجتماعی را شامل می شود. راه کارگر می خواهد به مردم بقبولاند که برای سرنگونی ولایت فقیه، پیش از هر کار باید تشکلات مستقل توده ای را سازمان داد (۵) و اکنون شعاری مهمتر و همه گیرتر و کلیدی تر از آزادی انجمنهای صنفی و بخشا سیاسی برای بره اندازی «راهپیمائی بزرگ» موجود نیست. راه کارگر عملا مبارزه برای آزادی انجمنها را پیش شرط شعار سرنگونی میداند. راه کارگر از یکسو آزادیهای سیاسی را قطعه قطعه می کند و از سوی دیگر برای رسیدن به هر قطعه يك مرحله مبارزاتی می تراشد. این امر قبل از اینکه بیانگر «مهارت تاکتیکی» راه کارگر باشد، تزلزل لیبیرالی و مرحله گرائی آنها را در این مقطع نشان می دهد. چرا که راه کارگر سعی می کند افق دید و سطح خواسته های توده ها را محدود سازد و کسب این قبیل مطالبات را از مبارزات انقلابی گسترده و همه جانبه جدا سازد.

نگاهی به تجربه مبارزاتی خود توده ها بیندازیم. طی ۱۸ سال توده ها در جبهه های مبارزاتی مختلف (از مبارزات کارگری و زحمتکشان و حاشیه نشینان گرفته تا مقاومت زندانیان سیاسی و اعتراضات روشنفکران و نویسندگان مترقی و...) بروشنی دریافته اند که رژیم کوچکترین ندای حق طلبانه را سرکوب می کند و در

۵- طرح شعار ایجاد تشکلات توده ای در عینحال بیانگر تفکر سنتی اغلب خطوط اکونومیستی - رفرمیستی است و معمولا به این صورت فرموله می شود که اول تشکلات را بساز بعد خطش را معلوم کن. روشن است که توده ها برای پیشبرد مبارزات متنوع خود به اتحاد و تشکل نیاز دارند؛ اما سؤال اینجاست که حول چه خطی؟ مسئله تعیین کننده در اینجا، بسیج سیاسی توده ها حول خطی انقلابی و برانگیختن آنها به مبارزه علیه دشمن است. خطوط رفرمیستی مسئله اتحاد و تشکل توده ها را عموما بگونه ای مطرح میکنند که انگار اساس خود تشکل است نه خط ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر آن. این روش در واقع به فریب توده ها خدمت میکند؛ چرا که سیاست واقعی حاکم بر يك اتحاد یا تشکل معین را از نظر پنهان میکند.

بسیاری موارد آنها را به خاک و خون می کشد. آنها دریافته اند که تحقق بسیاری از خواسته هایشان - حتی خواسته های ابتدائی - در تقابل کامل با رژیم قرار دارد. حتی تحقق برخی از این خواسته ها به سرنگونی رژیم گره خورده است. البته همواره در صفوف مردم کسانی بودند و هستند که دل بستن به الطاف رژیم را تبلیغ کرده و میکنند. طی سالهای اخیر، یکی از مهمترین نمونه ها در این زمینه، مبارزه برای آغاز دوباره فعالیت کانون نویسندگان بود. عده ای از نویسندگان می خواستند با عریضه نویسی به خامنه ای و استغاثه از درگاه او و پیش گذاشتن چارچوب «معقول» و «ممکن» به این خواست دست یابند. در مقابل، بسیاری از نویسندگان بدرستی بر این تاکید داشتند که وقتی آزادیهای سیاسی برای همه مردم وجود ندارد، این نوع تلاشها در واقع گرفتن امتیازات حقیر برای ساکت ماندن در مورد بی حقوقی یا محرومیت اکثریت جامعه است. جالب اینجاست که راه کارگر در آن زمان، خود از دسته دوم دفاع میکرد؛ اما امروزه با مشاهده يك آب باریکه رفرمیستی (آنها نه رفرم بلکه وعده رفرم) می خواهد زیر پرنسیپها و استدلالاتی بزند که خود زمانی مدافعش بود.

راه کارگر در طرح این «مطالبات تاکتیکی» آنقدر محتاط شده که حتی حاضر نیست برخی شعارهای تاکتیکی که مردم را به تقابل سیاسی با رژیم می کشاند، مطرح کند؛ مطالباتی که از پایه های عینی قدرتمند و فعالی برخوردار است. فی المثل شعار آزادی زندانیان سیاسی و یا آزادی تشکل خانواده های زندانیان سیاسی و شهیدان را مطرح نمیکند. طی حاکمیت جمهوری اسلامی این یکی از مهمترین، انقلابی ترین و سیاسی ترین جبهه های مبارزاتی بوده است. راه کارگر، مطالباتی مانند حق برخورداری از برق، آب، سوخت و ساختن يك چاردیواری برای توده های مناطق حاشیه نشین را هم در لیست مطالبات و شعارهای خود ننگنجانده است. در حالیکه توده ها بارها برای کسب این خواسته ها مجبور به درگیری خونین با رژیم شده اند. احتمالا از نظر راه کارگر امروز طرح اینگونه شعارها و مطالبات چپ روانه است؛ زیادی سیاسی است؛ به شرایط نمی خواند؛ ممکن نیست؛ و کلا مانع آن می شود که راه کارگر از فضای کنونی پس از انتخابات سود جوید. آیا بر این برخورد میتوان غیر از تزلزلی عمیقا لیبرالی نامی دیگر نهاد؟

محدود ساختن مطالبات عادلانه - هر چند که جزئی هم باشند - به چیزی در خود، و مجزا کردنش از مطالبات عمومی تر مردم نه تنها سطح توقعات مردم را پائین می آورد بلکه حتی بلحاظ عینی به سازماندهی يك مبارزه موفق و پیروزمندانده برای همان خواسته های جزئی ضربه میزند. هر اندازه مردم بقیه در صفحه ۲۰

محک‌ها و چشم‌اندازها

بر سر خواسته‌های اساسی خود روشنتر باشند، ربط مبارزه روزمره خود را با آن بهتر بفهمند، و بر سر کسب آن قاطعتر و جدی‌تر باشند، اگر مردم به فکر مسالمت‌جویی با دشمن نباشند و طرق رزمنده‌تری را پیشه خود سازند، و بطور کلی بدانند چه می‌خواهند و چگونه می‌توانند بدان دست یابند، به همان نسبت می‌توانند نبرد قاطعانه‌تر، جدی‌تر و رزمنده‌تری را برای کسب حتی خرده ریز ترین مطالبات حق طلبانه خود به پیش ببرند و در این زمینه‌ها به موفقیت دست یابند. سیاست قطعه قطعه کردن خواسته‌ها و تراشیدن مراحل گوناگون برای تحقق هر يك از آنها، یا به شکست (حتی شکست در تحقق همان خواسته‌های جزئی) منجر می‌شود و یا به استغاثه از بارگاه حاکمین و امید بستن به مراحم آنها.

امروزه حتی تحقق مطالباتی چون «آزادی تشکلات مستقل توده‌ای» به مبارزات عمومی برای سرنگونی رژیم گره خورده است. تنها با چنین چشم‌انداز مبارزاتی می‌توان بواقع دشمن را عقب‌نشاند و حتی قبل از سرنگونی رژیم به برخی از این تشکلات دست یافت، تجارب تاریخی بسیار در ایران (و همچنین دیگر کشورهای تحت سلطه) نشان می‌دهد تا زمانیکه این قبیل رژیم‌ها در اثر شکل‌گیری بحرانهای انقلابی و یا مبارزات توده‌ای و انقلابی گسترده تضعیف نشوند و یا به دلایل دیگری (مثلاً تحت شرایط تشدید رقابتهای امپریالیستی و دار و دسته‌های ارتجاعی) دچار انشقاق و ضعف مفرط نگردند، نمی‌توان انتظار پایداری تشکلات مستقل توده‌ای را داشت. مهمتر از آن، تجربه دموکراسی‌های ناقص در سالهای ۲۰ - ۶۰ و ۵۷ در ایران نشان داد که حفظ چنین دستاوردهائی بدون تشکیل ارتش خلق و مناطق پایگاهی انقلابی یعنی ابزار اصلی

انقلاب (یا عمده‌ترین تشکلات توده‌ای) میسر نیست.

امروزه خواست ایجاد «تشکل توده‌ای» راه کارگر فقط در صورتی می‌تواند «تحقق» یابد که از تشکلات مستقل توده‌ای دست بشوید و به تشکلات زرد و تحت پوشش حکومت تن بدهد. این یعنی راضی شدن به همان خانه‌جوانانی که کرباسچی شهردار تهران سازمان می‌دهد و می‌خواهد آن را جایگزین مسجد کند که زمانی مرکز تجمع بخشی از جوانان بود و امروزه بی اعتبار شده است، و یا راضی شدن به تشکلات زنان حکومتی که به «فمینیستهای اسلامی» مشهورند و... در درازمدت تر، این بمعنای دل بستن به برقراری «حجاب نازکی از دموکراسی» بر دیکتاتوری عریان کنونی رژیم و ایجاد تشکلات توده‌ای بمشابه سوپاپ‌های اطمینان برای جلوگیری از انقلاب است. آیا اینست آنچه راه کارگر می‌خواهد؟

اما راه کارگر خود را زیرکتر از این حرف‌ها می‌پندارد و دم به تله نمیدهد. راه کارگر پیشاپیش خواهد پرسید چرا شما فرق بین تاکتیک با استراتژی، فرق رفرم با انقلاب را نمی‌فهمید؟ مگر مارکسیستها برای رفرم مبارزه نمی‌کنند؟ قصد ما این است که با انجام یکسری رفرمهای تدریجی و گام بگام شرایط را برای انقلاب کارگری آماده کنیم. (۶) این استدلال رایجی است که امروزه از زبان بسیاری از چپی‌هایی که امیدشان را به انقلاب از دست داده‌اند، شنیده میشود. بین مبارزه برای رفرم با رفرمیسم فرق است. کمونیستهای انقلابی مخالف مبارزه برای رفرم نیستند. آنچه که برای آنها از اهمیت برخوردار است، کیفیت مبارزه برای رفرم - یعنی مبارزه بطریقی انقلابی و نه رفرمیستی - و کیفیت خود رفرم است. واقعه مشخص انتخابات و تحلیلهای راه

کارگر از آن، و مطالباتی که جلو می‌گذارد نشانه آنست که آنها تفاوت کیفی بین راه صحیح مبارزه برای کسب رفرم و راههای غلط نمی‌بینند. بگذریم از اینکه شرکت مردم در انتخابات بیان هیچگونه رفرمی در وضعیت آنها نبوده، بلکه فقط بیان اتخاذ يك تاکتیک رفرمیستی است. این قبیل تاکتیکهای رفرمیستی نه تنها به انقلاب خدمت نمیکند، بلکه احتمال دستیابی به یکرشته رفرمهای واقعی را نیز تضعیف می‌کند. موثرترین راه رسیدن به اصلاحات واقعی دنبال کردن تاکتیکهای مبارزه انقلابی است، اصلاحات فقط به نسبت شدت مبارزه انقلابی گسترده و همه‌جانبه واقعیت می‌یابند. بهبودهای قسمی می‌توانند واقع شوند اما صرفاً بمشابه محصول جانبی مبارزه انقلابی، مخلوط کردن شعارهای انقلابی با شعارهای رفرمیستی، طرح دم بریده و رقیق کردن شعارهای انقلابی، حتی امر رفرم را هم تضعیف می‌کند. این منطق رفرمیستی است که مبارزه برای سرنگونی قدرت سیاسی را مشمول تئوری اپورتونیستی مراحل کرده و مبارزه برای کسب قدرت را به مرحله بعد واگذار نماید. مرحله‌ای که هیچگاه نمی‌رسد. این منطق، تاکتیک را از استراتژی جدا کرده و نهایتاً استراتژی را قربانی می‌کند. چنین تاکتیکهایی در بهترین حالت بیان پراگماتیسم محض بوده و منافع عمومی و درازمدت توده‌ها را فدای لحظه می‌کند. یعنی بر مبنای آنچه اکنون مفید است دست به عمل می‌زنند و بر مبنای این ضرب‌المثل فارسی جلو می‌روند که در جریان انتخابات اخیر مورد علاقه راه کارگر بود: «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست!» یعنی فقط کافی است کار، باصطلاح «خیر» باشد. نیازی نیست که در پرتو اهداف عمومی سنجیده شود!

زمانیکه صحبت از استراتژی و

۶ - البته راه کارگر در اتخاذ این استراتژی گام بگام تنها نیست. حزب کمونیست ایران (کومله) نیز در این راه پشت سر راه کارگر قدم بر می‌دارد. تحلیلی که آقای عبدالله مهدی از نتایج انتخابات کرده چندان تفاوتی با تحلیلهای راه کارگر ندارد - انگار تمامی رفرمیستها تحلیلهایشان را از روی دست هم کپی کرده‌اند. البته آقای مهدی هنوز مانند راه کارگر از خود مهارت تاکتیکی نشان نداده و مثل راه کارگر رهنمودهای تاکتیکی به مردم ارائه نکرده است. نتیجه گیری آقای مهدی از انتخابات چنین است: «چنانچه این راه، یعنی راه مبارزه مستقیم و عمل مشترک توده‌ای که انتخابات خود تنها شکل محدودی از آن بود، در پیش گرفته شود، در این صورت انتخابات و نتیجه آن نه فقط افزایش حلقه جدیدی به زنجیر استبداد نخواهد بود و حیات ننگین جمهوری را تداوم نخواهد بخشید بلکه گامی در جهت تضعیف و سست کردن بندهای رژیم جهانی جمهوری اسلامی و نهایتاً سپردن آن به زباله دانی تاریخ خواهد بود.» (بمنقل از نشریه جهان امروز شماره ۲۳، اردیبهشت ۱۳۷۶ - تاکیدات از ماست) چه مسیر «نرم و راحتی» برای سرنگونی رژیم تصویر شد. از نظر آقای مهدی مهم «مبارزه مستقیم و عمل مشترک توده‌ها» است. مضمون و طرق آن عمل مهم نیست. کمبود این انتخابات در «شکل محدود» آن نهفته است نه ماهیت محدود این گونه اقدامات توده‌ای. در واقع آقای مهدی توده‌ها را فرامی‌خواند که با عمل مستقیم خود به گونه‌ای عمل کنند که از کارزارهای انتخاباتی بهره بیشتری ببرند و حلقه به حلقه جمهوری اسلامی را در تنگنا و محاصره قرار دهند و سرنگونش نمایند.

البته حزب کمونیست ایران هر چقدر هم که بخواهد استراتژی گام به گام رفرمیستی اش را پیگیرانه‌تر عملی سازد با يك مشکل جدی و مشخصی روبرو است. این حزب عمدتاً در میان ملت ستم‌دیده کرد فعالیت می‌کند و نفوذ دارد. تضاد ملت کرد در طی این سالها با جمهوری اسلامی حاد و خونین بوده است؛ و این مانع مهمی است که این حزب بتواند جایی برای خود در «جامعه مدنی» پیشنهادی خاتمی پیدا کند. یکی از شعارهای مرکزی خاتمی شعار شونویستی «ایرانی گرائی» بوده که مشخصاً ملل تحت ستم در ایران را نشانه گرفته است. صحبتی از تخفیف ستمگری ملی (که یکی از ارکان دولت ارتجاعی است) از جانب رژیم شنیده نمی‌شود. مگر پاره‌ای امتیازات سر دم بریده فرهنگی اعطائی به مردم کردستان که طی این سالها شاهدش بودیم.

توده و اکثریت و لیبرال های ضدانقلابی نظیر جمهوری خواهان ملی و غیره معلوم نیست. شاید این ارزیابی بنظر منصفانه نیاید؛ چرا که راه کارگر - بخشا بدرستی - می گوید آنها لیبرالند و فقط چشم به بالائی ها دارند و حرکت مستقلی ندارند؛ در صورتیکه خودشان صحبت از حرکت مستقل توده ها، تشکلات مستقل توده ها و بسیج توده ها از پائین می کنند. حسن نیت، خوب است اما تعیین کننده نیست. زیرا سیاست قوانین خود را تحمیل می کند. مضمون يك سیاست است که کاری را از «بالا» یا «پائین» می کند؛ استقلال توده ها را تأمین می کند یا نمی کند. شرکت توده ها در پیشبرد يك سیاست غلط به معنای کار از «پائین» نیست. مضمون يك سیاست است که آن را از سیاستی دیگر متمایز می کند. بهتر است راه کارگر در درجه اول فکری به حال مضمون سیاست لیبرالی خود بکند، و معترض نشود که چرا دیگران آنها و ضدانقلابیون رسوائی چون اکثریت و حزب توده را در يك صف قرار می دهند. خوبست راه کارگر از تجربه گذشته خویش درس بگیرد. زمانی راه کارگر تمایز دفاع خویش از سوسیال امپریالیسم شوروی را با سیاست حزب توده و اکثریت اینگونه توضیح می داد که ما دفاع «انترناسیونالیستی» از شوروی را از پائین به پیش می بریم؛ در صورتیکه آنها چشم امید خودشان را به بالائی ها منجمله مقامات شوروی دوخته اند. اما همانطور که تجربه نشان داد فرق کیفی میان این دو شکل دفاع از سرمایه داری شوروی وجود نداشت. امروزه نیز بهتر است راه کارگر با درس گرفتن از آن تجربه به ترسیم خط تمایز خویش با این قبیل جریانات بپردازد.

که فقط خواهان تغییرات و تعدیل هائی در شکل حکومتی باشد. راه کارگر برای این امر توجیه تئوریک هم می تراشد و چنان نقش و جایگاهی به نظام ولایت فقیه می دهد که انگار همه چیز این دولت بدان گره خورده و با نفی ولایت فقیه مشکلات توده ها حل خواهد شد. این از همان نوع تحلیلهای سنتی رویزیونیستهای سابقا طرفدار شوروی در دوران شاه است که دیکتاتوری فردی شاه را آماج اصلی توده ها معرفی می کردند. هدف از ارائه این تفسیرهای اپورتونیستی از رابطه دولت و حکومت، ماستمال کردن مسئله اساسی هر انقلاب یعنی درهم شکستن ماشین دولتی بود.

در همین زمینه مدتی است که راه کارگر با حرارت خبر از کشف تضاد جدیدی در جمهوری اسلامی می دهد: «تضاد بین ولایت و جمهوریت». گویا انتخابات اخیر بمشابه «يك نقطه عطف» نشانه آن است که «دوران خوش امکان همزیستی بین ایندو به پایان رسیده است». باید از راه کارگر پرسید اگر هم بطور واقعی چنین تضادی موجود باشد، آیا ذره ای از منافع توده ها در این تضاد منعکس است؟ هدف از تراشیدن این تضاد بی پایه و قلابی اثبات این نکته است که به هر حال جمهوریت بهتر از ولایت است. لاقول در جمهوریت رای مردم بحساب می آید و انتخابات برسمیت شناخته می شود. موشکافی های نویسنده مقاله «انتخابات: لوزه بر اندام ولایت فقیه» در کشف تضادهای میان سه قوه یا تضادی که بین پیروان ولایت فقیه با قوه مجریه موجود است، فقط و فقط بدرد تاکتیکها و سیاستهای رفرمیستی می خورد.

مرز تمایز سیاستی که راه کارگر در برخورد به نتایج این انتخابات جلو می گذارد با سیاست دار و دسته هائی چون راه

تاکتیک می شود یعنی صحبت از نقشه و برنامه آگاهانه يك جریان یا گروه سیاسی معین. یکی از اهداف مهم تاکتیک مارکسیستی افزایش مداوم آگاهی توده هاست. استراتژی و تاکتیک بطور خودبخودی در میان توده ها موجود نیستند. طراحی هر تاکتیکی بدون در نظر گرفتن شرایط واقعی و عینی مبارزه طبقاتی غیر ممکنست و باید پایه های عینی آن موجود باشد. اما سخن گفتن از «تاکتیک توده ها» بی معنی است. بدین ترتیب دیگر نیازی به ارتقاء آگاهی توده ها نیست؛ چرا که خودشان تاکتیک بلدند و تاکتیک هم زدند و نیازی به پیشاهنگ ندارند. در بطن دفاع راه کارگر از «تاکتیک توده ها»، نفی نقش عنصر آگاه نهفته است. راه کارگر صحنه را اینطور ترسیم می کند که انگار توده ها بطور خودبخودی از استراتژی همه جانبه ای برخوردار و بدان مسلط بودند و آگاهانه تاکتیک شرکت در انتخابات را در خدمت به آن استراتژی بکار بستند. (۷) این خوشخیالی ها در بهترین حالت نشانه دنباله روی و اکونومیسم و عدم تلاش برای ارتقاء آگاهی توده هاست، و در بدترین حالت تمایل به سوء استفاده از حرکت خودبخودی توده ها برای پوشاندن رفرمیسم را نشان می دهد.

تبیین رفرمیستی رابطه دولت و حکومت

تاکتیکهای رفرمیستی راه کارگر تصادفی نبوده و دقیقاً از استراتژی رفرمیستی این جریان بر می خیزد. اهداف و آماج محدود و رفرمیستی، روشهای محدود و رفرمیستی را هم طلب می کند. زمانی که رنج اصلی راه کارگر استبداد دینی و فقدان آزادیهای سیاسی و مدنی باشد طبیعی است

۷ - در این زمینه نیز راه کارگر تنها نیست. حزب کمونیست کارگری هم بنوعی صحبت از شرکت آگاهانه مردم در انتخابات و «بلوغ سیاسی» شان می کند و بر این مسئله تأکید می ورزد که باید «مکانیسمهای حرکت مردم» را شناخت. البته حزبی که با طرح سناریوی سیاه و سفید سردمدار ایدئولوژی سخیف انتخاب بین بد و بدتر بوده و در دفاع از شیرازه جامعه مدنی که بزعم این حزب به خطر افتاده بود سینه چاک می داد، حزبی که خود همانند مجاهدین مبلغ انتخابات آزاد تحت نظارت مراجع بین المللی برای تعیین سرنوشت کردستان بود، باید هم این چنین به استقبال توهم انتخاباتی برود و صحبت از کشف «مکانیسمهای حرکت توده ها» نماید. آنها در دنباله روی از توده ها هم صادق نیستند؛ چرا که فقط از حرکات معینی دنباله روی میکنند. باید پرسید چرا این حزب پس از سالها فعالیت در کردستان و جاری بودن مبارزه مسلحانه قادر به کشف «مکانیسمهای حرکت توده ها» نشد، اما زمانیکه نسیم يك تاکتیک رفرمیستی وزیدن گرفت فوراً این «مکانیسم» جدید را کشف کرد و این نسیم رفرمیستی را آغاز پایان کار رژیم دانست.

کمک های مالی خود را به نشانی زیر ارسال کنید:

BANK CODE: 60-21-45 -- ACCOUNT NUMBER: 39 38 70 54
104 TOTTENHAMCOURT ROAD
NATIONAL WESTMINSTER BANK
LONDON W1P 0EN ENGLAND

کد بانک حتما قید شود

در بزرگداشت پانزدهمین سالگرد قیام سریداران در آمل

راه رهایی:

توهم انتخاباتی یا قهر انقلابی؟



در هفته‌های گذشته، مراسم بزرگداشت پانزدهمین سالگرد قیام سریداران در آمل، در چند کشور اروپایی برگزار شد. این مراسم شامل سخنرانی و پرسش و پاسخ، شعرخوانی و نمایش فیلم بود. سخنرانی ایراد شده در این مراسم، جایگاه و نقش و درسهای حرکت سریداران در مقطع ۱۳۶۰ را با توجه به تحولات سیاسی جاری جامعه و موضوع انتخابات ریاست جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار می‌داد. در اینجا متن این سخنرانی را ارائه می‌دهیم - حقیقت

شور و شوق مبارزاتی نوینی را دامن زدند؛ از مبتکران اعتصاب غذای قهرمانانه زندان در سال ۶۵ شدند و سرافراز به استقبال مرگ سرخ شتافتند!

پایبندی و سرسختی تمامی این جانباختگان و رهبران کمونیست بر اصول و آرمانهای انقلاب، روشنائی بخش راه ما، شکست ناپذیری شان در برابر دشمن، الهامبخش ما و خاطره جانبازیها و از خودگذشتگی‌های آنها، گرمی بخش جان ماست.

به احترام و یاد این رفقا بیا می‌خیزیم و یک دقیقه سکوت میکنیم.

انقلابی، پیروز شدند و جان خود را فدای آرمان رهایی نوع بشر کردند!

با درود به رفقای جسوری که در مواجهه با ضربات دشمن از پای نایستادند، وظیفه بازسازی سازمان و ایجاد کمیته موقت رهبری و سپس برگزاری شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران را بدوش گرفتند! حیات و موقعیت کنونی سازمان ما بدون شک ثمره تلاش و فداکاری آن رهبران جانباخته است! با درود به رفقائی که بعد از ضربه سال ۶۴ دشمن بر سازمان ما، در زندان حماسه‌ها آفریدند؛ در میان زندانیان سیاسی مقاوم،

با درود به جانباختگان سریدارا!

با درود به رفقای کمونیستی که صادقانه و آگاهانه به رسالت تاریخی و طبقاتی خود پاسخ گفتند و پرچم سرخ انقلاب، پرچم سرخ پرولتاریای جهانی را در رزمی قهرمانانه برافراشتند!

با درود به رفقای قهرمانی که زندانهای جمهوری اسلامی را به سنگر درخشان نبرد تبدیل کردند؛ استوارانه ایستادند و دشمن جبون را به زانو درآوردند!

رفقائی که بر زخم شکنجه و فشار دژخیمان با قدرت ایدئولوژی کمونیستی و روحیه

نقشه جنگی خودشان را دارند و قدرت خودشان را با کمک اینها حفظ میکنند؛ طبقه کارگر و دهقانان و باقی ستمدیده ها هم باید ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خودشان را داشته باشند. و سربداران آستینها را بالا زد که این را راه بیندازد و مردم را در این کار رهبری کند. سربداران به توده های مردم پیام داد که شما نمیتوانید سرنوشت خودتان را بدست بگیرید، نمیتوانید تن به استثمار و ستم ندهید، نمیتوانید مقابل دشمنی که تا دندان مسلح است، با اعتماد بنفس و استوار بایستید و حمله ها و توطئه هایش را خنثی کنید، و بالاخره سرنگونش کنید، مگر اینکه دست به اسلحه ببرید.

سربداران به مردم گفت که از شر توهم و تردید خلاص بشوید. فریب وعده ها و ادا و اصول این تازه بقدرت رسیده ها را نخورید. اینها عاشق چشم و ابروی خلق نیستند و با «من بایرم تو بمیری» و به رضای خودشان از استثمار و چپاول و سرکوب خلق دست نمیکشند. حالا این «من بایرم تو بمیری» میتواند دل بستن به مبارزات رفرمیستی و مسالمت آمیز باشد؛ میتواند دنبال الگوی از اعتصابی به اعتصاب دیگر رفتن و به امید یک اعتصاب عمومی و قیام نشستن باشد؛ و حتی میتواند بشکل اتخاذ استراتژی عملیات ایذائی مسلحانه برای وادار کردن رژیم به مذاکره و امتیاز دادن و یا شراکت در قدرت باشد. سربداران به مردم گفت که فقط وقتی پیروز میشوید که راه و چاه را بشناسید، سختیها و پیچ و خمهای راه را بجان بخرید، و ابزار نابودی دشمن را فراهم کنید.

بنابراین حرکت سربداران برای پیاده کردن این دو اصل براه افتاد: اینکه، انقلاب واقعی و ریشه ای و پیروزمند، در گرو رهبری طبقه کارگر توسط پیشاهنگ کمونیست طبقه کارگر است. و اینکه، انجام انقلاب، سرنگونی طبقاتی که قدرت را در دست دارند، و سر کار آمدن طبقاتی که امروز از قدرت محرومند، فقط از طریق جنگ انقلابی توده های مسلح، امکانپذیر است. این ها حقایقی است که بارها و بارها نه فقط در تجربه مبارزه طبقاتی در ایران، بلکه در همه دنیا اثبات شده است. باید این حقایق را خوب درک کنیم و نگذاریم که هیچکس یا هیچ واقعه ای اینها را خدشه دار کند یا بپوشاند. امروز می بینیم که دشمنان مردم با هزار و یک کلکه، و با تمام قوا، سعی میکنند همین حقایق را خدشه دار کنند. تمام جار و جنجالی که چه خود هیئت حاکمه ایران، چه دولت های امپریالیستی و رسانه هایشان، و چه نیروهای سازشکار، حول انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب خاتمی براه انداخته اند، برای اینست که به چشم مردم خاک بپاشند تا نتوانند این حقایق را ببینند.

بیا باید به انتخابات نگاه کنیم. قضیه واقعا چیست؟ وضع جامعه بحرانی است؛ فشار روی مردم کمرشکن است؛ مبارزات و خیزشهای توده ای اتفاق می افتد؛ اکثریت بزرگ جامعه ناراضی و عاصی هستند؛ مردم فقیر و زحمتکش شهر و روستا که وضعیتشان معلوم است، حتی بخش بزرگی از اقشار میانی دارند خرد میشوند. همه میدانند اوضاع انفجاری است. حتی یکسری از درون خود حکومت، یا بعضی از تحلیلگران غربی هم این مسئله را به زبان می آورند و ابراز نگرانی میکنند. در مقابل این وضع، دو تا بحث بین جناح های جمهوری اسلامی از مدتها پیش راه افتاده بود. یک بحث این بود که «برای اینکه سر کار بمانیم و خطرات را از سر بگذرانیم، کافی است که نوکر خوبی برای امپریالیستها باشیم تا آنها از ما پشتیبانی کنند؛ جلوی ناراضی مردم هم به هیچ وجه کوتاه نیایم؛ قدرت را هم کماکان در انحصار دار و دسته خودمان نگهداریم و به دیگران راه ندهیم.»

بحث مقابلش این بود که «اگر بخواهیم اینطور جلو برویم دین و دودمانمان به باد می رود؛ اگر بخواهیم نوکر خوبی برای امپریالیستها باشیم و از ما پشتیبانی کنند باید اوضاع انفجاری را موقتاً هم که شده چاره کنیم؛ تدبیری فربیی! باید مراکز انفجاری بین مردم را درست تشخیص دهیم. زنان و جوانان، نیروهای انفجاری عظیمی هستند. باید مهارشان کنیم. فشار و حبس و شکنجه و کشتار، جای خود و بروی چشم! اما اینها دیگر کفایت نمی کند. وعده تغییراتی و شاید هم برای بعضی ها، امتیازاتی!»

امروز، برای بزرگداشت حرکت سربداران و پانزدهمین سالگرد قیام آمل، در اینجا جمع شده ایم. در این فرصت، نکات خیلی زیادی را میشود مطرح کرد. میشود از روحیه انقلابی رفقای سربدار، از خصوصیات برجسته و بارز کمونیستی آنها گفت و از آنها یاد گرفت. ما طی سالهایی که از قیام آمل گذشته، از این نمونه های درخشان، خیلی یاد گرفتیم و باید بیشتر یاد بگیریم. در این فرصت میشود از درسهایی که نبرد سربداران در زمینه استراتژی و راه انقلاب در ایران برای ما داشته صحبت کرد. اما امروز، بهتر میدانیم که در این فرصت کوتاه، بیشتر از فرهنگ قیام سربداران بگوئیم؛ از فرهنگ شورشگری و جرات کردن!

ما به این فرهنگ نیاز داریم؛ توده های مردم به این فرهنگ نیاز دارند؛ نسل جوان باید با این فرهنگ آشنا بشود؛ باید به فرهنگش تبدیل شود. کسانی که واقعا از وضع موجود ایران و دنیا رنج میبرند، اگر دنبال راه رهایی هستند، به این فرهنگ نیاز دارند. فرهنگ سربداران چیست؟

فرهنگ قیام علیه بندگی و تبعیت؛ قیام علیه دولت ارتجاعی و قوانینش؛ علیه ارزشها و مظاهر نظامی که آدمها را به جان هم می اندازد و شیره جانشان را می مکد. سربداران در مقابل رژیم بلند شد که با تکیه به توهم و ناآگاهی بخشی از مردم، با سوء استفاده از فضائی که بر اثر جنگ ایران و عراق بوجود آمده بود، میخواست سر انقلاب را ببرد؛ میخواست یک نسل کامل از کمونیستها و انقلابیون را که ثمره ده ها سال تجربه و مبارزه مردم بودند را ریشه کن کند؛ میخواست جامعه انقلاب کرده آن روز ایران را به همین جهنمی تبدیل کند که امروز می بینیم؛ میخواست در استثمار و ستم و غارت و نوکری امپریالیستها، دنبال کار رژیم شاه را بگیرد و دولت سرمایه داران و زمینداران بزرگ را حفاظت کند - منتها این بار بشکل اسلامیش. سربداران علیه چنین رژیمی بلند شد و در همان مدت زمان کوتاه، برای خیلی ها در گوشه و کنار ایران، منبع امید و الهام شد.

فرهنگ سربداران، فرهنگ قیام علیه قضا و قدر، و صبر و انتظار بود؛ علیه فرهنگ «همین است که هست و کاریش نمیتوان کرد»، فرهنگ «خدا خواسته»؛ فرهنگ قیام علیه آقا بالا سرها و اتوریت های ارتجاعی؛ علیه ستم بر زن، علیه ستم ملی و ستم مذهبی؛ فرهنگ قیام علیه خودپرستی و دنیا را از دریچه تنک منافع شخصی نگاه کردن؛ فرهنگ سربداران، فرهنگ جرات کردن برای حاکم شدن بر سرنوشت خود بود؛ فرهنگ سر باز زدن از زندگی در اطاعت و تسلیم؛ سر باز زدن از قبول مرگ تدریجی حقارت بار؛ باید تاکید کنیم که فرهنگ سربداران، فرهنگ جرات کردن به گسست، به بریدن از درکها و بینشهای رایج در جنبش کمونیستی هم بود. بریدن از تدریجگرایی در مبارزه و ندیدن فرصتها برای جهشهای بزرگ.

بریدن از اکتونومیسم و دنبال روی از طبقات دیگر؛ بریدن از درکهایی که در سازمان ما هم ریشه دوانده بود؛ درکهایی که نمیگذاشت یک نیروی کوچک وظیفه ای بزرگ را بدوش بگیرد. حرکت سربداران آغاز چنین گسستی بود - با تمام ناروشنیا و کمبودهایی که هر قدم اولی دارد. ولی علیرغم شکست قیام آمل - که علتش پیروی از استراتژی قیام شهری بر مبنای «ثوری پیروزی سریع» بود - این یک آغاز ارزشمند و تعیین کننده برای جنبش کمونیستی در ایران بود. حرکت سربداران، دو مشخصه اساسی داشت:

یکم، اتحادیه کمونیستهای ایران با بلند کردن پرچم سربداران، در واقع پرچم رهبری طبقه کارگر - پرچم پیشاهنگ کمونیست طبقه کارگر - را به میدان آورد. اتحادیه با این کار به جامعه اعلام کرد که کمونیستها مسئولیت رهبری توده های خلق را بدوش میگیرند؛ جا نمی زنند؛ به خودشان و به مردم نمیگویند «حالا ببینیم بقیه چکار میکنند»، «صبر کنیم تا یکی دیگر راه بیفتد و ما دنبالش برویم»؛ نمیگویند «ما کوچکیم و ضعیفیم، پس کاری نمیشود کرد»؛ بلکه میگویند «باید راه بزرگ شدن و قوی شدن را پیدا کرد».

دوم، اتحادیه کمونیستهای ایران با حرکت سربداران اعلام کرد که اگر واقعا میخواهیم آزاد بشویم، راهی جز سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی و کل دستگاه دولتی وجود ندارد. قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. طبقات استثمارگر حاکم، ارتش و اسلحه و

راه رهایی...

عام کرد تا مشکل آزاد کردن آنها و ددرسهایی که احتمال داشت در جامعه ایجاد کنند را حل کند؟ آیا تصادفی بود که این سیاست فرهنگی درست همزمان با پیاده کردن سیاستهای اقتصادی رفسنجانی به اجرا در آمد؟ یعنی همان سیاست بازسازی و تعدیل اقتصادی که امپریالیستها به ایران دیکته کردند و مردم را به این فقر و فلاکت بیسابقه دچار کردند؟ نه! اینها تصادفی نبود. هیئت حاکمه برای اینکه زهر بازسازی را به جامعه بخوراند و با مخالفت کمتری روبرو شود، باید بخشی از مردم بویژه بخشی از روشنفکران را فریب میداد و خنثی میکرد. باید وانمود میکرد از تغییراتی که دارد انجام میشود واقعاً چیزی هم به مردم می‌ماسد. هدف سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی که خاتمی آن موقع مسئولش بود، این بود که اعتماد بخشی از مردم را جلب کند و نارضایتی‌ها و خیزشهای احتمالی را مهار کند. اما این سیاست، کار چندانی از پیش نبرد. وضع اقتصادی وخیمتر شد؛ خیزشهای توده‌ای سر بلند کرد؛ حتی کسانی که به بازسازی رفسنجانی و گشایشهای فرهنگی رژیم دل خوش کرده بودند، سرخورده و ناامید شدند. و سرکوب و کشتار دوباره اوج گرفت. مخالفت آن موقع خاتمی و کناره گیری اش از پست وزارت ارشاد به این خاطر بود که می‌گفت اگر اینطور جلو برویم وضع بدتر و انفجاری تر میشود و بیشتر به خطر می‌افتیم. باصطلاح دعوایی که او با همدستانش در هیئت حاکمه داشت بر سر این بود که چطور میتوان جمهوری اسلامی را بهتر حفظ کرد و از خطر نجات داد؟ چطور میتوان جلوی انفجارات توده‌ای را گرفت؟ یعنی همان بحثی که بعداً با اوجگیری نارضایتی و خشم مردم، خیلی از سران رژیم به آن رسیدند.

برگردیم به انتخابات. این انتخابات يك تفاوت مهم با بقیه انتخابات‌ها در جمهوری اسلامی داشت و آن شرکت نسبتاً وسیع مردم بود. برای خیلی‌ها این سؤال ایجاد شده که چرا مردمی که اینقدر از وضع نارضاضی هستند و از جمهوری اسلامی متنفرند، اینطور در انتخابات شرکت کردند؟ معمولاً در جمهوری اسلامی رسم بود که نتیجه انتخابات، از پیش معلوم باشد. بقول معروف «آتش کشک خاله ته، بخوری پاته نخوری پاته». اما این بار از مدت‌ها قبل، شور و شوق انتخاباتی یا گرم کردن تنور انتخابات بالا گرفته بود - مشخصاً بین زنان و جوانان. البته فقط منظور تبلیغات انتخاباتی و سخنرانی‌های کاندیداها و مناظره‌های تلویزیونی نیست. هجومی که گله انصار حزب الله به زنان و جوانان میبرد و زیاد کردن فشارهای اجتماعی و فرهنگی بر روشنفکران و هنرمندان و کل مردم، عملاً تنور را گرمتر کرد. یعنی در عمل اینطور شد که مردم از دست مرگ، به تب راضی شدند. تبلیغات گوشخراش صدا و سیما به نفع ناطق نوری، موضعگیری‌های جانبدارانه شورای نگهبان و خامنه‌ای و آخوندهای عالی‌رتبه به نفع ناطق نوری، دست به دست هم داد و این دید را القاء کرد که قرار است هر طور شده ناطق نوری را رئیس جمهور کنند. بنابراین خیلی از مردم از زاویه مبارزه جویی با رژیم و گردن‌نگذاشتن به قلدری‌هایش، تصمیم گرفتند در انتخابات شرکت کنند و کاری کنند که ناطق نوری انتخاب نشود. خیلی‌ها بعد از انتخابات خوشحال بودند که به رژیم تو دهنی زدند. که البته این فقط تو دهنی به جناحی از رژیم بود.

اینکه شخصی مثل خاتمی بعنوان کسی که بعد از استعفا از وزارت ارشاد، شغل فرهنگی و باصطلاح کناری در جمهوری اسلامی داشت، جلو افتاد و کاندید شد باعث شد که خیلی‌ها فکر کنند این انتخاب از بین رژیم‌ها و غیر رژیم‌ها است. شعارها و برنامه انتخاباتی خاتمی بویژه آنجا که از زنان و جوانان و آزادی‌های فرهنگی و هنری حرف میزد هم باعث طرفداری از او شد. خیلی‌ها میگفتند درست است که او هم آخوند است، یا حتی درست است که رفسنجانی پشتش است، ولی بالاخره از آن یکی‌ها بهتر است؛ بالاخره بین «بد و بدتر» باید یکی را انتخاب کرد. میگفتند «همین يك ذره گشایشی هم که خاتمی وعده میدهد امکانی برای مخالفان فراهم میکند تا نفسی بکشند و حداقل دو کلمه حرف بزنند.»

و بالاخره این واقعیت هم در شرکت مردم نقش بازی کرد که آنها هیچ راه و برنامه مبارزاتی دیگری علیه جمهوری اسلامی جلوی پایشان ندیدند؛ در حالی که انتخابات يك راه حاضر و آماده و قانونی و نسبتاً بی دردسر بود. کسی نمی‌توانست آنها را بجرم شرکت در

هر دوی اینها سعی میکردند به اربابانشان ثابت کنند که مباشران بهتر و کارآمد تری هستند. در مقابل، امپریالیستها هم که با نگرانی اوضاع ایران را دنبال میکردند دائماً این سؤال را مطرح میکردند که بالاخره باید روشن شود که ما در ایران با کی طرف هستیم؟ بالاخره کدام يك از جناحهای هیئت حاکمه برای گرفتن نقش اصلی و حفظ منافع ما مناسبتر است؟ کدام سیاست بهتر میتواند با خطراتی که از پایین - یعنی از جانب توده‌ها - نظام و دولت را تهدید میکند، مقابله کند؟ تحت چنین شرایطی، انتخابات ریاست جمهوری معنی و اهمیت بخصوصی پیدا کرد. برای امپریالیستها این انتخابات واقعاً بوته آزمایش بود که بالاخره بفهمند «کی به کی است؟» و این را خودشان علناً از چند ماه قبل از انتخابات میگفتند. از این زاویه، بنظر می‌آید که اربابان جمهوری اسلامی با تقلب در انتخابات مخالف بودند و به هیئت حاکمه هشدار دادند. و بالاخره خاتمی بعنوان یکی از نمایندگان این بحث دومی که گفتیم، کاندید ریاست جمهوری شد.

آیا خاتمی يك شخصیت باصطلاح مستقل - مستقل از جناحهای هیئت حاکمه - بود؟ بهیچ وجه! همانطور که دیدیم دارودسته رفسنجانی و خط امامی‌ها و مجاهدین انقلاب اسلامی با تمام قوا از خاتمی پشتیبانی کردند؛ کاندید آنها بود. آنها مرض ندارند؛ ناآگاه هم نیستند. هم منفعت و مصلحت جمهوری اسلامی و باند خودشان را خوب میشناسند و هم خاتمی را. خاتمی که بود؟ خاتمی همان کسی است که قبل از انقلاب، اکثر اعلامیه‌های جریان‌های مختلف حزب اللهی و طرفدار خمینی را مینوشت. مطمئناً در آن اعلامیه‌ها، حرفی از حقوق زنان یا موقعیت جوانان یا باصطلاح رزتهای امروزی نبود؛ بلکه همان سیاست و لاپائیلات خمینی و دارودسته بهشتی که خاتمی از مریدانش بود تبلیغ میشد. این از سابقه قبل از انقلابش. بعد از انقلاب هم، خمینی او را سرپرست روزنامه کیهان کرد. یعنی آنقدر مورد اعتماد و سر سپرده رهبر جمهوری اسلامی بود که مسئولیت اداره یکی از بلندگوهای رژیم را به او دادند. این بخاطر باصطلاح شخصیت فرهنگی خاتمی نبود. مسئله این بود که در آن شرایط بحرانی، خاتمی جزء کسانی بود که خوب میتوانست تبلیغات ضد کمونیستی و تحریفات ضد انقلابی و پخش خرافات را به پیش ببرد. و الحق که خوب از پس این وظیفه برآمد. در سالهای کشتار کمونیستها و انقلابیون در زندانهای جمهوری اسلامی، مقالات خاتمی در کیهان مکمل و توجیه کننده و مشوق کار شکنجه‌گران و جلادان بود. آن جنایات به چنین تبلیغات مسمومی نیاز داشت. خاتمی بمدت ده سال وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. کار این وزارتخانه، تعیین خط فرهنگی و ارشادی جامعه است. این وظیفه خیلی مهمی است. مسئولیت این کار را به هرکسی نمی‌دهند. باید واقعاً يك خادم امتحان پس داده بود. کارنامه وزارت خاتمی چیست؟ ترویج خرافات مذهبی و شستشوی مغزی جوانان در دوره جنگ ارتجاعی ایران و عراق برای اینکه راحتتر روی مین بروند؛ کمک به اینکه آثار هنری و ادبی ارتجاعی و ضد کمونیستی تهیه بشود؛ ترویج فرهنگ و تبلیغات ارشادی مردسالارانه اسلامی.

اینطور تبلیغ میشود که خاتمی، «فرهنگی» بوده و به سیاست چندان کاری نداشته، بنابراین با بقیه اینها فرق دارد. انگار فرهنگ حاکم از سیاست حاکم جداست. اینها همه مثل پیچ و مهره‌های يك ماشین بزرگ هستند و این ماشین بدون هر يك از اینها کار نمی‌کند. ماشین دولتی هم ارتش و سپاه را لازم دارد، هم دادگاه و زندان و قوانین راه، هم دستگاه فرهنگی و ارشادی را. جمهوری اسلامی هم لاجوردی‌ها را لازم دارد و هم خاتمی‌ها را. و حالا اگر می‌بینیم خاتمی رئیس جمهور شده، یعنی مایه اش را داشته که در راس این دستگاه بنشیند و ستم و استثمار را نظارت و رهبری کند.

اینطور تبلیغ میشود که در دوره وزارت خاتمی، فضای فرهنگی و هنری باز شد. میگویند نویسندگان و هنرمندان مخالف رژیم توانستند نفسی بکشند، چند تا نشریه غیر حکومتی اجازه انتشار گرفتند و چاپ آثار ایرانی و خارجی ساده تر شد. باید پرسید چرا؟ آیا تصادفی بود که اینجور باصطلاح گشایشهای فرهنگی، درست بعد از تمام شدن جنگ ایران و عراق صورت گرفت؟ یعنی درست بعد از آنکه جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را در عرض چند روز قتل

نظرت و خشم مردم خلاص کنند، تجدید قوا کنند و استعمار مردم و غارت کشور را ادامه بدهند.

بعضی ها ممکن است بگویند «اینقدر بدبین نباشید؛ صبر کنید ببینیم خاتمی چه تغییراتی میدهد؟ ممکن است خاتمی بعضی چیزها را تغییر بدهد.» ممکن است. سؤال این است که چه چیزهایی برای چه کسانی؟ و چرا؟ اما بگذارید از قبل بگوییم که چه چیزهایی تغییر نمیکند؛ فقر و فلاکت و بدبختی میلیونها مردم در شهر و روستا ادامه پیدا میکند؛ استعمار شدید کارگران و دهقانان، زنان و بچه ها ادامه پیدا میکند؛ حاکمیت طبقات ارتجاعی، حاکمیت سرمایه داران و زمینداران بزرگ ادامه پیدا میکند؛ سلطه امپریالیستها، استعمار مردم و غارت منابع و ثروت های کشور توسط قدرتهای بزرگ خارجی ادامه پیدا میکند؛ ستمگری ملی و جنسی و مذهبی و حاکمیت فرهنگ مردسالارانه و خرافی ادامه پیدا میکند.

آیا با وجود همه اینها، حاضرید این رژیم، این نظام، این دولت ارتجاعی و سرانش را تحمل کنید؟ شرایط زندگی به توده های محروم و پایینی جامعه اجازه تحمل این وضعیت را نمی دهد. آنها ناگزیر دست به مقاومت و مبارزه می زنند. منافشان حکم میکنند که کل این دستگاه سرنگون بشود. و فقط نیرویی برنامه این سرنگونی را دارد و میتواند این کار را رهبری کند که کوچکترین منفعتی در حفظ هیچ جنبه ای از این نظام نداشته باشد. این نیرو، یعنی نمایندگان واقعی طبقه کارگر، یعنی کمونیستهای انقلابی. از کسانی که حرف از بدبینی می زنند باید پرسید: میخواهید به امثال خاتمی امید ببندید؟ میخواهید عملاً در مقابل خیزشها و مبارزات ناگزیر مردم، در مقابل جنگ انقلابی که کمونیستهای انقلابی برآه می اندازند، بایستید و بگویید: «دست نگهدارید! قرار است ماهواره و اینترنت را آزاد کنند! قرار است دوچرخه سواری زنان را آزاد کنند! قرار است يك زن را وزیر کنند! - که تازه چکار کند؟ - به حفظ دولت و نظام مردسالار و زن ستیز خدمت کند!»

بله. ممکن است تغییراتی بشود و به بعضی ها چیزهایی برسد. ولی این تغییرات برای اکثریت توده ها چیزی ندارد. اتفاقاً امروز بیشتر از همه، همان کسانی در مورد این تغییرات تبلیغ میکنند و در بوق خاتمی فوت میکنند که ممکن است چیزی عایدشان شود. این هم نکته مهمی است که تحت شرایطی، این تغییرات میتواند بیشتر از اینها هم بشود. يك دولت ارتجاعی، میتواند بنا بر مصالح و اوضاع و شرایط مشخص، بر مبنای اقت و خیزهای سیاسی، لباسهای حکومتی مختلفی به تن کند. مثلاً همین نظام ارتجاعی و تحت سلطه در ایران، يك دوره تحت رژیم سلطنتی اداره میشد و حالا تحت رژیم اسلامی، دستگاه دولت و حکومت همیشه با هم مطرحند و از هم نمیشود جدایشان کرد؛ ولی دو چیز مختلفند. دستگاه دولتی ابزار سلطه، ابزار دیکتاتوری طبقه یا طبقاتی از جامعه بر طبقات دیگر است. دستگاه دولتی، این رابطه بین مسلط و تحت سلطه، حاکم و محکوم را، حفظ میکند؛ تثبیت میکند. اما رژیم و یا حکومت، شکل و شمایل و رنگ و روی سیاسی و عقیدتی، و نحوه سازماندهی همان دستگاه دولتی، همان دیکتاتوری و سلطه طبقاتی را نشان میدهد. حکومت، ترکیب معینی از نماینده های سیاسی و نظامی و فرهنگی طبقات مسلط است. و اینکه حکومت چه ترکیبی داشته باشد به تناسب قوای درون جناح های هیئت حاکمه، و چگونگی رویارویی با دشمنانش - یعنی اکثریت مردم - مربوط میشود. با این حساب، این امکان وجود دارد که جمهوری اسلامی دچار چنان تغییراتی شود که بقول امپریالیستهای آمریکائی، دیگر اسلامی نباشد. مثلاً نهاد ولایت فقیه، رسماً حذف شود و امثالهم، ولی بهر حال، همانطور که گفتیم، اساس دست نخورده باقی می ماند. جایجائی افراد در راس قدرت، رفتن يك شخصیت و يك جناح و جایگزین شدن شخصیت یا جناح دیگر، مثلاً همین انتخاب خاتمی، میتواند به تغییر در شکل و شمایل دولت ارتجاعی مربوط باشد یا زمینه اش را فراهم کند. در مقابل این تغییرات، حتی در صورت عوض شدن حکومتها و رژیمها، هیچوقت نباید فراموش کنیم که اینکارها فقط با هدف ادامه حیات و تقویت دستگاه دولتی ارتجاعی و ضد مردمی و نظام طبقاتی انجام میگیرد و نه چیز دیگر. از این تغییرات، طبقات ارتجاعی حاکم

بقیه در صفحه ۲۶

انتخابات، تهدید کند و تحت فشار قرار دهد. واقعیتی که مردم ندیدند این بود که انتخابات، راه مبارزه نیست. بلکه تدبیر هیئت حاکمه است برای حفظ دولت و نظام. این واقعیت را ندیدند که این خود مردمند که در تنور داغ انتخابات میسوزند.

در واقع مردم اینبار اجازه پیدا کردند از بین ستمگران، يك نفر یا يك جناح را برای يك دوره برای ستم به خودشان انتخاب کنند. این جوهر انتخابات بود. این جوهر انتخابات در همه نظامهای ارتجاعی است: یعنی حق انتخاب از بین ستمگران! درست قبل از انتخابات، خامنه ای نکته مهمی گفت. گفت که «شرکت مردم در انتخابات مسئله امنیت نظام است.» منظورش چه بود؟ منظورش این بود که نه فقط شرکت مردم به نظام و نهادها و شخصیتهايش به اصطلاح مشروعیت می بخشد، بلکه با کشیدن توده های ناراضی و عاصی به دایره کشمکش مسالمت آمیز و قانونی، امکان بیشتری برای عوامفریبی و مهار حرکت اعتراضی مردم ایجاد میکند.

بگذارید يك کم با چیزهایی که در ذهن مردم گذشت و آنها را پای صندوق رای کشاند تا خاتمی را انتخاب کنند گلنجا برویم. اولاً این بحث انتخاب از بین «بد و بدتر» طوری مطرح میشود که انگار کار مثبتی است و فرق چندانی با انتخاب از بین خوب و بد ندارد. انگار مردم مجبورند بالاخره از بین مرتجعین یکی را انتخاب کنند و به امید تغییرات، یکدوره دنباله رو او شوند. این گرایش در جامعه پایه دارد. نشانه عدم آگاهی به نیروی خود است؛ نشانه عدم آگاهی به اینست که اگر بخواهیم آزاد بشویم باید به نیروی خودمان اتکاء کنیم. این گرایش، نشانه ضعیف بودن نیروی پیشاهنگ انقلابی و مطرح نبودن يك قطب قدرتمند انقلابی در جامعه هم هست. تمام مسئله این است که بحث انتخاب از بین «بد و بدتر» میخواهد سطح توقع مردم را پایین بیاورد و رهایی را برای آنها جور دیگری معنی کند. پایه بحث «بد و بدتر» این است که راه دیگری موجود نیست و کار دیگری نمیشود کرد، پس حداقل بگذاریم دیوار های زندان جامعه را برایمان رنگ و لعاب بزنند.

باید از کسانی که بحث ناگزیر بودن این انتخاب را مطرح میکنند پرسید معیارتان برای اینکه این بد است و دیگری بدتر چیست؟ اگر اینها بد و بدترند، خوب چیست؟ یعنی واقعاً چه آمال و آرزوهایی دارید؟ چه توقعاتی دارید؟ اینها را روشن کنید آنوقت ببینیم راه تحقق این آمال و آرزوها چیست. و اگر اهداف و آرزوهایی که دارید واقعاً انقلابی و واقعاً متفاوت از وضع موجود است، آنوقت باید بدانید که انتخاب از بین «بد و بدتر» حتی يك قدم هم شما را به آن اهداف نزدیک نمیکند. بحث «بد و بدتر»، يك سیاست آگاهانه است که وسیعاً در بین مردم تبلیغ میشود. پرچمدار این سیاست، جناحهایی از خود همین هیئت حاکمه و امپریالیستها هستند. تلاش برای اینکه «بد» دست بالا را پیدا کند چه نتیجه ای دارد؟ نتیجه اش این است که اگر اینطور شد - مثل حالا که خاتمی انتخاب شده - فکر کنیم پیروز شده ایم؛ فکر کنیم بالاخره آن بالاها کسی هست - کسی را داریم - که تا حدودی به او امیدوار باشیم. نتیجه اش توهم نسبت به بالا - نسبت به جمهوری اسلامی - است. این توهم میتواند باعث رخوت و سستی در مبارزه شود. میتواند باعث خوش خیالی و خود فریبی شود؛ و فردا که ثابت شد هردو بدترند، میتواند باعث دلسردی شود. این توهم، برای دشمن وقت میخرد. يك هدف رو شدن خاتمی و به سر کار آمدنش، دقیقاً همین است.

بعضی ها ممکن است بگویند همه این حرفها قبول! اما مگر بد است که فعلاً فشار روی زنان کم شود؟ سر حجاب کمتر سخت گیری کنند؟ انصار حزب الله گردن کسی نکنند؟ فضای آموزشی و فرهنگی بازتر بشود؟ سؤال این است که این فشارها و سخت گیری ها، اساساً چرا اعمال میشود؟ از کجا سرچشمه میگیرد؟ آیا قبول داریم، آیا میفهمیم که همه این کارها را میکنند که روحیه مبارزاتی مردم را بشکنند، مردم را مرعوب کنند، و سطح توقعاتشان را پایین بیاورند؟ آیا یادمان رفته، یا نمی دانیم که بحران نظام و مقاومت و مبارزه مردم، بارها طبقات حاکمه را مجبور به اینجور کارها کرده است؟ آیا نمی دانیم که جمهوری اسلامی و رژیمهای مرتجع دیگر بارها و بارها از این شل کن سفت کن ها داشته اند و باز هم دارند؟ حتی اگر فشارها کمتر شوند هم برای این است که این جانی ها موقتاً یقه خودشان را از

نشانه بی تجربگی آنهاست. این نسل نیاز دارد که از تجارب تاریخی یاد بگیرد، شناخت سیاسی پیدا کند، با حقایق مبارزه طبقاتی آشنا بشود و آنها را بفهمد. جو بحرانی جامعه، اشتباهات سیاسی آنها را تحریک میکند و سئوالات زیادی را در ذهنشان ایجاد میکند.

باید درسهایی که حرکت سربداران داشته، باید همان فرهنگ سربداران و همان حقایق اساسی که از آنها صحبت کردیم را هر چه وسیعتر به میان آنها ببریم. در دوره ای که توده ها از نظر سیاسی فعالتر میشوند، روشن کردن راه و افشای بیراهه ها - منجمه افشای توهم انتخاباتی و رو کردن دست دشمنان مردم - اهمیت خیلی زیادی دارد. این وظیفه ای است که هر کمونیست انقلابی، هر انسان مبارز و ضد رژیمی که خواست سرنگونی ارتجاع و پیروزی خلق را دارد باید بدوش بگیرد و هیچ فرصتی را در این راه از دست ندهد. نباید اجازه داد که دار و دسته های جنایتکار حاکم برای خودشان وقت بخرند، تجدید قوا کنند و سرنگون شدنشان را عقب بیندازند. و سرنگونی این دولت و نظام ارتجاعی فقط در صورتی عقب نمی افتد، که ما آگاهانه و با يك نقشه جنگی روشن برای تحققش کار کنیم. همگی ما در برابر انقلاب و خلق، در مقابل طبقه کارگر و توده های محروم مسئولیم. و زمانی میتوانیم مسئولیت مان خوب و درست و موثر جلو ببریم که با تمام قوا و از هر راهی که شده کمک کنیم که قطب انقلابی در جامعه شکل بگیرد؛ کمک کنیم که يك منبع امید و الهام انقلابی و واقعی برای توده ها بوجود بیاید. باید با همان روحیه، با همان قدرت، با همان از خود گذستگی سربداران، آستینها را برای اینکار بالا بزنیم.

سود میبرند. سر طبقات محکوم، اگر بخواهند دنباله رو این تغییرات شوند، همچنان بی کلاه می ماند.

برگردیم به همان حقایق اساسی که بعنوان درسهای حرکت سربداران گفتیم: ضرورت رهبری طبقه کارگر و ضرورت جنگ انقلابی برای کسب رهایی. در داستان انتخابات، دشمنان مردم آگاهانه سعی کردند این حقایق را مخدوش کنند. آنها با پایین آوردن سطح توقعات مردم و محدود کردن اهداف مبارزاتی مردم سعی میکنند رهبری طبقه کارگر و در واقع برنامه و سیاست انقلابی طبقه کارگر را بی فایده و بی ثمر جلوه دهند. آنها با تبلیغ توهم انتخاباتی و راههای قانونی و دل بستن به جناحهای حکومتی سعی میکنند نیاز به انقلاب قهرآمیز را زیر سؤال ببرند. خطی که رژیم و امپریالیستها در جریان انتخابات و بعد از آن تبلیغ کردند این است که: گذشته ها گذشته. بیایید دعوای را کنار بگذارید و برای سازندگی، برای امنیت و قانون حالا زیر پرچم خاتمی متحد شوید. بیایید بازی را از اول شروع کنید. اینبار بدون قهر و خشونت؛ بدون خونریزی؛ با تحمل و وجود همین جلاخان و استثمارگران حاکم.

این عوامفریبی ها، این تبلیغات مسموم درست وقتی بالا گرفته که نسل جوان - زن و مرد - دارند پا بصحنه سیاسی میگذارند. جوانان با روحیه و انرژی و توان ویژه خودشان در مقاومت و مبارزه شرکت میکنند و البته با خامی ها و ساده اندیشی هایی که بیشتر از هر چیز

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتشر کرده است:

نسخه فارسی

نشریه ائترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

شماره ۲۲ منتشر شد

در این شماره می خوانید:

برافراشتن پرچم سرخ بر فراز بام دنیا

درباره آغاز جنگ خلق در نپال

و مجموعه مقالاتی درباره

مبارزه دو خط در حزب کمونیست پرو

و.....

نشانی «جهانی برای فتح»:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER
STREET
LONDON WC1N 3XX,
U.K.

برای چه مبارزه می کنیم چگونه مبارزه می کنیم

درباره مسئله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان



«هیچکس را زنده نگذارید»

گشتاری که به دستور واشنگتن در لیما پایتخت پرو انجام گرفت

یک بار دیگر دستان رژیم فوجیموری بخون آلوده شد. دستان آمریکا و سایر دولتها در قتل بیرحمانه همه اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که در اشغال سفارت ژاپن شرکت داشتند، آشکار است. درست بدنبال اشغال محل اقامت سفیر ژاپن در دسامبر ۱۹۹۶، چندین گروه از نیروهای ویژه ارتش و پلیس پرو به ایالات متحده اعزام شدند تا برای انجام یک ماموریت مشخص تعلیم ببینند: همان ماموریتی که بالاخره آن را با سببیتی تمام به پیش بردند. آیا هیچکس می تواند در این مورد تردید داشته باشد که از همان آغاز این نقشه با قصد کشتار طراحی شده بود؟ مسلما چنین قصدی داشتند؛ این پیامی بود که میخواستند به گوش همگان برسانند. بعد از کشتار، دفتر کلینتون از فوجیموری بخاطر «اقدام در جهت منافع حکومت و مردمش» تجلیل کرد. اگر این عمل وحشیانه در جهت منافع امپریالیسم آمریکا نبود آیا چنین می گفتند؟ مقامات آمریکایی در مقابل این سؤال که آیا شما هیچ نقشی در این حمله بازی کرده اید یا خیر، فقط طفره رفتند و گفتند به آنها از قبل اطلاع «رسمی» نداده بودند. شخص فوجیموری به روزنامه نگاران گفت که دست راست وی یعنی ژنرال «مونتیه سینوس» (همان کسی که بعنوان عامل سازمان سیا در انتظار عمومی شناخته شده) نقشی کلیدی در این کشتار بازی کرده است. تا بحال بخش کوچکی از واقعیات رو شده است، اما رسانه ها چندان بخود زحمت نمی دهند که این واقعه را بعنوان یکی دیگر از عملیات آمریکا بشناسانند.

شخص فوجیموری نیز محصول آمریکاست. درست قبل از اینکه وی به قدرت برسد، در سال ۱۹۹۰ به واشنگتن فرا خوانده شد و از او خواستند که یک برنامه اقتصادی کاملا متفاوت با آنچه در جریان کارزار انتخاباتی تبلیغ کرده بود را به اجراء بگذارد. در سال ۱۹۹۲ زمانی که فوجیموری بیش از ۵۰ رهبر و عضو حزب کمونیست پرو را با بیرحمی در اسارت به قتل رساند، آمریکا بر حمایت مالی و نظامی از وی افزود. در همان سال، زمانی که فوجیموری در مواجهه با دعوای درون طبقه حاکمه که باعث تضعیف توان جنگی رژیم می شد تانکها را به خیابان فرستاد و پارلمان پرو را منحل کرد و همه قدرت را در دست خویش قبضه نمود، سفیر آمریکا به علامت تاکید سر تکان داد. فوجیموری میل دارد نقش طاووس متفرعن را بازی کند و قیافه یک «مرد قدرتمند» بخود بگیرد، اما نقش واقعی وی صرفا اجرای نقشه های گشیف آمریکاست.

محل اقامت سفیر ژاپن درست مثل عمارت برده داران جنوب آمریکا در فیلم «بر باد رفته» بود. هر چند کسانی که به گروگان در آمده بودند، نمایندگان اصلی چنین نظامی محسوب می شدند، اما هدف حمله اعضای «جنبش انقلابی توپاک آمارو» که این عمارت را تسخیر کرده بودند، نظامی که پرو را به بردگی کشیده نبود. (این نظامی است که با سرمایه خارجی، سرمایه داران نوگرمش بومی و مستبدان فئودال منش می چرخد). «جنبش انقلابی توپاک آمارو» در ازای آزادی گروگانها خواهان رهایی اعضای خود (تقریبا ۵۰۰ نفر از ۴۲۰۰ زن و مردی که رسما زندانی سیاسی شناخته شده اند) و نیز «گفتگو» جهت شرکت در یک «روند سیاسی» مسالمت آمیز نظیر انتخابات بود. اما داشتن چنین خواسته هائی باعث نشد که مرتجعین با آنها به همان نرمی برخورد کنند که آنها نسبت به مرتجعین. از همان آغاز مذاکرات، تونل ها حفر شدند و نقشه ها برای قتل همه چریکها در اسرع وقت طراحی گشتند. نایب رئیس صلیب سرخ که یکی از اعضای کمیته سه نفره «تضمین» مذاکرات بود در آستانه حمله به سفارت از پرو اخراج شد. اسقف اعظم آيا کوچو که غالبا قوای مسلح رژیم و تثلیث مقدس «تجاوز، شکنجه و قتل» را قرین رحمت می کرد، اتفاقا همین روز را برای سفر تفریحی انتخاب کرد. بنا بر گزارش مطبوعات، سفیر کانادا احتمالا از فرصت ورود به داخل سفارت درست قبل از حمله استفاده کرد تا به انجام آن کمک کند.

ما مائوئیستها مخالف هر نوع مذاکره ای نیستیم. شرکت یا عدم شرکت در هر مذاکره مشخص و در هر مقطع مشخص یک مسئله تاکتیکی است که باید بر حسب منافع انقلابی خلق محک بخورد. اما استراتژی جنگیدن با هدف وادار کردن طرف مقابل به مذاکره فقط می تواند یک تله مرگبار باشد. همانگونه که مائوتسه دون گفت و فوجیموری آن را یک بار دیگر به اثبات رساند، امپریالیستها و جلادان آنها هرگز ساطورهای خود را زمین نمی گذارند و همچنان قصاب خون آشام باقی می مانند. و این گفته مائو نیز بار دیگر به اثبات رسید که خلق بدون ارتش خلق، هیچ چیز ندارد. ائتلاف ارتجاعی طبقه حاکمه پرو و امپریالیسم به بهایی دهشتناک این درس را در گوش همگان تکرار کرد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.

از سال ۱۹۸۰، حزب کمونیست پرو (که در رسانه ها از آن بعنوان «راه درخشان» یاد میشود و یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است) توده های خلق و در درجه اول دهقانان فقیر را در ساختن مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها رهبری کرده است. در این مناطق، مردمی که زمانی لگدمال شده ترین بحساب می آمدند، از قدرت سیاسی بهره مندند و کار ساختن یک جامعه کاملا متفاوت را آغاز کرده اند. نقشه این است که طی یک دوره طولانی نیرو گرد آورده و شهرها را از طریق روستاها محاصره کرده، قدرت را در سراسر پرو کسب کرده و کشور را در خدمت به انقلاب جهانی متحول سازند. این مناطق پایگاهی که پشتیبانی متشکل و مسلح خلق را معنا می دهد، «رمز» مقاومت موفق حزب کمونیست پرو در مقابل حملات مداوم و اوضاع دشوار است. بدون مناطق پایگاهی و ارتش رهایی بخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو، قوای مسلح ارتجاع مسلما در هر گوشه تالانگری می کردند، از خلق انتقام می ستانند و حزب نابود می شد. جنگ خلق در پرو که در تمامی قاره ها از حمایت بسیار برخوردار است روشنتر از هر زمان دیگر، تنها امید خلق پرو محسوب می شود و یک منبع بزرگ الهامبخش برای مردم جهان است.

امروز فوجیموری و اربابانش از باده خون سرمست گشته اند؛ اما فردا با واقعیت روبرو خواهند شد. مردم در همه کشورها این جنایت و مسئولانش را محکوم می کنند و از این واقعه درسها می گیرند.

جنایتی دیگر علیه مهاجران افغانی

خبر تکان دهنده بود! جنایتی بزرگ سازمان یافت؛ مطبوعات جمهوری اسلامی جو سازی کردند و احساسات راسیستی و بیگانه ستیزی را دامن زدند؛ از «دستگیری خفاش شبهای تهران» گفتند. این بار بهانه حمله به افغانها، تجاوز به چندین زن و قتل آنها در تهران توسط فردی ناشناس بود. دروغ پشت دروغ! شکار افغان ها آغاز شد؛ کارفرمایان پست، زحمتکشان افغانی را اخراج کردند و دستمزدهای عقب افتاده شان را بالا کشیدند.

این اولین بار نبود که توده های مهاجر افغانی این چنین آماج بهتان و آزار و حملات ارتجاعی قرار می گرفتند. چند سال پیش در شرق کشور اردوگاه بر پا کردند، زحمتکشان افغانی را دستگیر کرده و به آنجا گسیل داشتند تا سپس آنها را به آنسوی مرز برانند؛ در یکی از همین اردوگاه ها بود که پاسداران مزدور، توده های معترض را با هلیکوپتر به گلوله بستند و صدها تن را کشتند؛ همین چند ماه پیش، رژیم فرمان اخراج «داوطلبانه» افغانها را صادر کرد. تحقیر و تبعیض دائمی علیه مهاجران افغانی در هر عرصه این جامعه، حکایتی دیرینه است. در چند روز گذشته، در بدری و تشویش و هراس کمترین آزاری است که بر ستمدیدگان افغان روا شده است.

مرگ بر این نظام ارتجاعی و ننگبانش!
مرگ بر جمهوری اسلامی و ارزشهای پوسیده و ایدئولوژی ضد مردمی اش!
مرگ بر رژیمی که اینچنین آگاهانه تفرقه افکنی میکند و
بخشی از مردم را علیه بخشی دیگر می شوراند
تا گریبان خود را از خشم توده ها خلاصی کند!
شرم باد بر کسانی که تعصبات شوونیستی و خرافات ناسیونالیستی ذهنشان را
کور کرده و در حمله به خواهران و برادران افغانی ما
همدست ارتجاع حاکم شده اند!

اینک رژیم اعلام میکند که «افغانها مقصر نیستند؛ جنایت را کسی دیگر مرتکب شده است.» شکی نیست. سردمداران این نظام اند که «خفاشان روزها و شبهای ایران» هستند. در همین چند روز جنایات بزرگی بوقوع پیوسته و چهره پلید جنایتکاران اصلی بیش از پیش آشکار شده است. جنایتکار، سردمداران رژیمند که آگاهانه سیاست افغان ستیزی را از بالا هدایت میکنند و مردم را به جان هم می اندازند. جنایتکار، مقامات قضائی و قوای سرکوبگر رژیمند که عامدانه انگشت اتهام و تیغ سرکوب را متوجه مهاجران افغانی میکنند. جنایتکار، این نظام است که هر روز و هر لحظه جنون و دهشت و ستم می آفریند و آزار زنان و قتل و تجاوزات هولناک از ثمرات همیشگی آن است. جنایتکار، سرمایه داران و ملاکان زالو صفتند که خون کارگران و زحمتکشان افغانی را در کارگاه ها و مزارع می مکند و آنها را در بی حقوقی کامل به زنجیر میکشند. جنایتکار، قلم زنان مزدور مطبوعات جمهوری اسلامیند که بوئی از شرافت نبرده اند و از دروغ و تحریف و فریب ارتزاق میکنند.

و حالا میگویند «اشتباه شده است!» این حرف عوض کردن ها مسلما نشانه مقاومت بر حقی است که از جانب ستمدیدگان افغان علیه این یورش ارتجاعی انجام گرفته است. این عقب نشینی ها مسلما نتیجه ترس رژیم از مردمی است که از این همه بیعدالتی و فشار، خونشان به جوش آمده است. هر کارگر و زحمتکش آگاه و مبارز، هر زن و مردی که از ستم و استثمار حاکم در رنج است، هر روشنفکر ترقیخواه که نمیکند به دام توطئه های دشمن بیفتد و با موج ارتجاعی افغان ستیزی همراه شود، باید اینگونه اقدامات جنایتکارانه علیه هم زنجیران افغانی ما را افشاء و محکوم کند و در مبارزه علیه ستمگران با آنها متحد و همبسته شود.

باشد تا آتش انقلاب به حساب همه جنایات و ستمگریها و بهره کشی های
مرتجعین حاکم رسیدگی کند!

نشانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی :

BCM R.I.M,
London WC1N 3XX,
U.K.